

عکس قلمی نسخته

جمع الالساب

حصه اول

۱۳۵۱ هـ

از

عراق محمد ملتانی

BREVETÉ-ÉCRIT

جميع الانساب

الجزء ۱۲۰

حصه اول

از غلام محمد ملتانی

ملک سید معصوم شاہ
ولد سید احمد شاہ
سکنہ کھارل ننگر نئی روڑ کھارل

فون نمبر 518074

28/2/2006

ملک سید معصوم شاہ
موضع خواجه خضر
بہاولنگر کوہاٹ

قلمی کتاب کی فوٹو اسٹیٹ

مجمع الانساب

۱۳۰۱ء

حصہ اول

از غلام محمد ملتانی

یہ کتاب تین جلد میں ہے۔

نوٹ:

یہ کتاب سید منصور علی شاہ ایڈووکیٹ سے لے کر مورخہ 31، جنوری 2006ء

بمطابق یکم محرم الحرام 1427 ہجری کو فوٹو اسٹیٹ کر کے اس کو محفوظ کر لیا گیا ہے۔

ملک سید منصور شاہ
موضع خواجہ خضر
ہماونگر کوہاٹ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

راویان اخبار و ناقلان روزگار جزایب ارقام فرموده اند
چون که حق سبحانه تعالی خواست که وحدانیت خود در عالم
فانی آشکاره نماید کواکب ایجاد نور محمدی صلعم طلسم کوا
کب میان جافه سخن و عزت نشینان کوشه رخ و سخن
عقدای حقائق رفتار آن زندان ملک عدم را بناخن
بدیهه مبدی بند بدانکه اول نور محمدی آفریده شد چنانچه
حق سبحانه تعالی میفرماید قوله تعالی لولاک لما خلقت الا
فلاک لولاک از آن زمین و آسمان آفریده شدند قوله تعالی
ربکم الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش و لولاک از آن بهشت و دوزخ بیا فرید و عرش

و کسی فرشتگان افریده شد و بعد از آن لوح و قلم بیا فرید و
 جمیع ارواحین مؤمنین در قفس نور سفید زیر عرش
 معلی آورزان اند و بالای عرش مقام نیست آورده اند
 چون که سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم شب معراج بالای
 عرش معلی شعلهای نور مانند آتش سوزان دیده
 بودند شمع سعیدی رحمة الله علیه حال به نظم بیان کرده اند
 بدو گفت سالار هست الحرام که ای حامل وحی برتر خرام
 بلغنا فراتر مجایم نماید چگونه روم صفا طاقت نماید
 از یک سری مو برتر برم فروغ تجلی بسوزد برم
 چرا بیدار سلام دست بسته عرض نمود یا رسول الله این
 عاجز را معاف بفرما که تا بگذرد حضور فیض کعبه را ساینم
 را او بیان در استان بسن و طی تکره کان منزل سخن فرس
 کلاک کور سلاک را در میدان قرطاس جولان میدهند
 که حق سبحانه تعالی در عالم فنا چهار قرن بیا فرید بدانند
 در قرن اول بروی زمین مرغ سفید بیا فرید و در نهایی
 فتنه اش در تمام جهان پراکنده نموده بعد آن مرغ را فرمان

در رسید

در رسیدن دانه از زرق شماست بر روی زمین براننده
ارده شده اند بروقت روزی خود را با تمام رسانید ی
بیا که موت از دست ساجی نوش خور می نمود الغرض
درست لایه سال آن روزی را تمام کرد بعد آن از عالم
فنا به کمال شوق دیدر بر عالم بقا توجید در قرن
دویم فرشتگان بر روی زمین نزول شدند خاص در
ملکان فرود آمده نامش را میپور نهادند و کار ایشان
کنندیدن جوها و دریا بود شب روز بان کار شاغل و مامور
می بودند چنانچه یک هزار و هج صد نو نالهها مانند دریا تیار
نمودند و تسبیح آن ملائکه این بود لا اله الا الله وحده لا
شریک له اوله الملائک و له الحمد یحیی و میوت و هو علی کل شی
قدیر رحمت یارب رحمن نو هزار سال با و شاهی کردند
بعد خطاب مستطاب حق بجانم در رسید ای کافر شکاک
سلوت زمین نور شسته بالا بر آسمان آمده بنده کی مرا بجا
رید پس حسب الحکم قادر چون بالا رفتند بدو ای مقام حضرت
عزرائیل علیه السلام بر آسمان چهارم است و آفتاب نیز بر آسمان

چهارم است بدایه فراخی آفتاب هشت لاکه و چهل هزار رور
 نرسخ است و قمر بر آسمان اول است و فراخی قمر چهل
 لاکه و بیست رور نرسخ است و فراخی زمین پنجاه لاکه
 و چهل رور نرسخ است و بر آسمان پنجم مقام فرشتگان
 است و بر آسمان ششم مقام حضرت میکائیل ع است
 که جمیع قطرات باران بحساب میریزاند و بر آسمان هفتم
 حضرت ایزد قیل ع است که صور بدست گرفته منتظر بوم
 قیامت است و زن آن صور بنصاف هزار من است و مقام
 حضرت جبرائیل علیه السلام سوره الممتحنی که در وزنه هشت
 است در قرن سوم حق سبحانه تعالی بر روی زمین
 اسپان را بیا فرید و بر جمیع چهار پایه حکومت میکردند
 و نام سلطان بکبیر نهادند و مدتی چهل هزار سال بادشاهی
 اسپان بود من بعد از آن فرمان ریزد سبحان نازل شد
 که نمایان را از حکومت معزول نمودیم در قرن ۴
 بعد از آن جهان ابن ماری است و وی ایزد چهار دیو نقشه می
 شود قوله تعالی خلق الذی ان من ماری من النار بر کوهی -

قاف

قاف سائن بود و خواہش حق سبحانہ تعالیٰ این بود کہ جان
نام دیورا بر روی زمین ظاہر آید حسب الحکم اللہ
تعالیٰ جان دیو در طمان بیاید از جناب باری تعالیٰ فرغان
در رسید ای جان لیل و النهار این تسبیح ورد خود
ساز تا کہ ترا ببرد آن بسیار فائده خواهد بخشید
چنانچہ مدتی شش لایمہ سال ورد تسبیح میکرد -
سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ اللہ اکبر لا حول ولا قوۃ
الا باللہ العلی العظیم بر محمد و آلہ عین -
اما باعث مجردی پریشان حال بود ببرد آن تسبیح
حق سبحانہ تعالیٰ بر حال زرارہ ترجم فرمود روزی خواہد افتاد
بود فرشته در رسید در آن شب او تکلیفہ صورتی زیبا
وزنی دلربا مانند حور العین از آنش بر آوردند حق تعالیٰ
نام آن زن جنبہ نهادند و فرمودند کہ جان این زن زویہ شما
ست ہمراہش محبت و الفت کرده باش بلکہ ہم بستری
کن چون ہمراہ او صحبت نمود جنبہ حاملہ کردید و در الوقت
روز بمشال سال دراز میبود و شب درازی شش ماہ -
داشت چون کہ وقتی وضع عمل رسید ہر ماہ یکبار بر آید اللہ

تعالی نام آن لیسر الشیرمبادیو نهاده فرموده اطاعت من
و بندگی من بیاموزانید که عبادت من بلند چون که آن
فرزندش الشیرمبادیو دوازده ساله شد از حال شوق روی
خود را جانب مشرق نموده کلمه طیبه و کلمه تمجید را هفتاد هزار
سال ورد نمود اساده اندرین اثنا فرمان ریزد سبحان در
رسید ای الشیرمبادیو از شما خوش بودم ای حال نشسته
عبادت من و بعد از دوازده سال ران او شکافه زنی
ماه جبین بر آوردند و نامش کرجی پارتی نهادند و همراه
آن زن شادی کرد و از انقضای سال بار در آورد چنانچه
دوازده پسران از وی متولد شدند فرمان در رسید
ای مبادیو نامهای این کودکان من خود خواهم نهاد پس
اللہ تعالی خود نام او شان به تفصیل ذیل نهادند رام چند
درام کشن و بشن درین و کنیش در اس و همیشه در اس
و کوسایلین و هریش و راجی و راندی و جلدیس و برما
و کوبنده و انذر و بار دیگر حامله شد و بار آورد دوازده

دختران

دختران برآید باز فرمان از دستان در رسید که به تفصیل اول
نامهای آن دختران مقرر نمایند و بوقتی و ایهوتی و پریوتی - و
سیوتی و سیکاتی و جوالاکی و سیکاسی و کالکا و ساروی و توتلا و
کککاتی و جنایا و پیرامی و پیرامی و بعد از انقضای بیست
پنج سال فرمان از دستان در رسید هر از شمایان از وی اویدم که در
حال جوانی بخوبی فرمان برورری و بنده کی بجا آوردید بر سرش
دل شمایان خواهد از من مسکت نمایند من سوال خواهم کرد شما
را حسب خواستش شما برآرم بعد از آن التماس نمودند ای ماری
تعالی تو بریم دریم مالک مایامی است هر چه رحمت کرده شوند
که از بس بنده نوزدی خواهد بود اول سوال مایان اینست که مالوم
القیامت در خاندان مایان بزرگی پیداستن و دویم سوال مایان
اینست که از نسل مایان زده و فرقی با فرزای و سویم سوال -
ما عاقران این است که نام و نشان مایان در عالم فانی مشهور
و معروف بفرمای و چهارم سوال این است که اولاد مایان
را با فرزای و نامور رودانی بعد از آن از بارگاهی حتی بجانم تعالی
فرمان در رسید که خاطر خود را بعد از دیدن مالوم قیامت اولاد
شمایان را زده زده پدید خواهیم رود و دویم در اولاد شمایان جمال

و حسن از مومنان دو حصه زیاده خواهد بود و سوم اولاد شماییان
 حکومت تا لوم الحشر خواهد بود و چهارم اولاد شماییان فریق -
 فریق خواهند بود و در عالم فانی نام اوشان شدت خواهد افتاد
 چهار فرقه خواهند بود اول جن بیست جو ریل و دوازده و پیدایش
 اوشان از نار خواهد بود و در زمان جان ابن مارج نام ملکان
 شامپور بنامه بودند و در تعمیر قصور و آبادانی سعی بلیغ می
 نمودند چون که چهل هزار سال باد شاهی نمودند بعد از آن حکما
 رب الارباب در رسید ای ایشرمها دیو شماییان را نیز مرک
 در پیش است و بر مخلوق را باین مرض دل ریش است فرو
 بر که آید بجهان اهل فنا خواهد بود هر چه پانیده و باقیست خدا خواهد
 شماییان را لازم است که طریق اختیار کنند و مرده خود را در زمین
 کور کنند ورنه مرده را در آتش سوزانند هر لایم از این دو طریق
 هستند شماییان بوده باشد اولاد خود را آن طریق بیاموزانند که
 که بران عمل نمایند و پس مانده کان را تعلم نمایند بعد از انقضاء
 مدتی مدید و یوقتی نام چهار شد اولاد خود را گفت که میت مرا
 چگونه خواهید آید و اوشان در جوابش گفتند هر چه مرضی شما بوده باشد

بفرما

بفرمان که بزرگمایان می بر لقمه شما عمل کرده شود و بوقت لفت
 ای فرزندان گوش کنید و بشنوید که من در تمام عمر خود بنده کی
 مالک خود نگردم و فرمان الله تعالی بجا نه اوردم پس بهتر
 این کار است که مرده من در دکان آتش بیدید و بعد از آن
 او سخنان بجهت مرده برداشته در کنگ دریا باند
 زید سزای نافرمانی باین است بموجب وصیت او عمل
 کردند و بدل خویش فهمیدند که باین کار خوشنودی مالک بایا
 خواهد بود بداند که رواج سوختن است کافران از آن
 ایام شروع شده است بعد از گذشتن بنفقا و بزر رسال فرمان
 از و سبجان در رسید ای دیوان و جنات شما باین آباوی
 دنیا را گذارشته در لوه و در ناله و در جنگل سلونت اختیار
 نمایند که بعد از شما باین اولاد خلیفه ماله نام مبارک آنحضرت
 آدم صغیر است در خانه شما باین سلونت بزر خواهند
 آید چون که این امر شرف نزول شد حسب حکم قادر همچون
 از آن ایام در لوه و صحرا و ناله سلونت اختیار نموده اند چون
 که قرن چهارم رسید حسب حکم حق سبحانه تعالی چهار
 مقرب جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و عزرائیل از آسمان فرود

آمده در ناف زمین ملامت استاده شدند فرمان در رسید که
 قدری بعد از اینجا توقف نمایند تا که شخص زرتی در بار رحمت
 کلی بر آورده به نمایان خواهد داد سوال نمودند آن شخص چه نام
 در و فرمان در رسید که نبی اخر زمان خواهد بود که اسمش محمد است
 پس نمایان انجا که را خمیر سازید چون که خمیر تیار شود بعد آن
 قالب خلیفه من تیار کنید عرض نمودند خداوند چگونه تیار نماید
 نمونه رحمت اوست شود بعد فرمان در رسید مانند صورتی ستاره
 بغیر قالب آدم تیار کنید و سرش من خود بعد قدرت خود درست
 خواهیم بود پس از همان لوانف - حال و محرران ماجرای صاحب کمال محمد
 باد زفتار کلاک - سوپر سلا - را در میدان قرطاس بیان جولان داد
 اند که در چهل یوم قالب درست نموده با تمام رسانیدند و بعد از
 فراغت جبرائیل و میکائیل و عزرائیل بر آسمان بالا رفتند و عزرائیل
 برومی زمین بماند و بدل خود گفت سبحان الله این آدم خالی در
 میان بیست عیش خواهد نمود و نمایان که زرتی و نار پیدا شده
 ایم از عیش بیست محروم ایم زرتی و نار وسط عناد و حد میدرد
 روزی نزد اسپان زفته اوشان را خبر داد نمایان در بگر غفلت
 مستغرق اید و شادمانی مینماید و این خبر ندادید که برای ایزدی

شما بیان

در اول لایحه

شما باین صورتی خالی که او را آدمی گویند اله تعالی تمایز ننانیده
 که برزنده خلایق خواهد بود و بر روی زمین حکومت خواهد نمود
 و جمیع حیوانات را محکوم خود خواهد کرد بلکه لغام اینی در میان
 شما باین انداخته و زمین بر پشت شما بسته سوار خواهند شد و بنا
 زیانه شما را خواهند زد و ز بس بر شما باین ظلم و ستم خواهند کرد
 و اجباً اطلاع دادیم آینده اختیار دارید در جواب او گفتند
 ای نادان مایان مخلوق ایم و اختیار مخلوق بدست خالق
 است در هر کار که خوشنودی مالک بوده باشد مایان بر آن
 رزقی ایم ^{افزود} چرا که فرمان بر در او ایم دیده شود هر حق سبحانه تعالی
 آدمی را درست در رویان و دشمن شمارد هر گاه آدمی را
 اله تعالی دشمن شمارد و بعد از آن او را اطلاق و نابود خواهیم کرد
 لا جواب از دیده رفت و بعد از آن روز شیطان بار دیگر
 نزد اسبابان رفته او نشان ترغیب داد و گفت
 که آدمی دشمن بر دو مخلوق و پیدایش یک خالق آید و در
 خدمت و عبادت هر دو برابر هستید پس چگونه آدمی
 بر شما باین بی موجب و پلنگانه زور و تعدی نماید قدر می-
 خیال باید اسبابان را ^{نمود} غارت آید و هر سیدند که قالب آدم

بیشید

باین سخن روی

پادشاه

گجاست نشان بده گفت در ناف زمین است که
 مکه ^{منگه} بگویند مایان او را ز رکب تیار نموده آمده ایم بعد از آن بر نطقه آن
 ملعون عمل نموده ^{آن} قالب آدم را اسپان با اعمال کرده و
 پس آمده بجای خود قرار رفتند بعد از مضمی پانزده یوم بار دیگر
 بفرمان ریزد سبحان ^{آن} قالب آدم را تیار نموده چو اسرائیل علیه السلام
 بر آسمان رفت و غزریل بر روی زمین معطل گردید باز نزد
 اسپان خبر رسانید و او نشان را ترغیب داد و آسمان رفته
 قالب آدم را با اعمال نموده و پس رفتند و بعد از گذشتن ۱۵
 پانزده یوم بار سوم بفرمان ریزد سبحان چو اسرائیل و غزریل ^{و مکانیل} بر روی
 بر روی زمین آمده غزریل بلرکاهی بر آرنده مدعا مناجات
 نمود خداوند ا قالب آدم ز زخاک راست نمیشود از اجازت
 میدید قالب آدم را از آتش درست میکنم که قدرت
 شاکتن کنس را نباشد خطاب رسید انی اعلم مالا
 تعلمون ای غزریل آنچه من میدانم شما نمیدانید آخر الامر
 فرستگان بفرمان ریزد سبحان سویم گرت قالب آدم

راتیار

تیار نموده جبرائیل علیه السلام و الهیس بر آسمان بالا رفتند و غزرائیل
بر زمین معطل گردید در آن وقت نزد قالب کسی نبود بر چهار دست
غزرائیل نگاه نمودند در نظرش نیاید زود لعاب وین خود
بر شلم حضرت آدم علیه السلام انداخته روانه شد و بالا بر آسمان رفته
در عبادت مشغول گردید و بعد از مدتی حمل روز حضرت جبرائیل ۶
مناجات بدرگامی برآزنده حاجات نمود خداوند نباید که محنت
مایان باز بر باد نبرد قالب خشک شده است حق سبحانه تعالی -
فرمود ای جبرائیل ۶ زود برو قدری خاک از میان شلم قالب
بگیر و زرا تا خاک قالب سگ تیار من که در وجود او روح انداخته
شود نکا بیانی قالب خلیفه من خواهد کرد و کس نزدیک وی
نخواهد ماند حسب الکلم الله سگ آفریده شد چند دفعات
وقت شب اسپان می آید و آن سگ از قالب خالی می
آید غیب آوز میبرد اسپان را می ترسانند چون که سه
ماه بلند شدند الله تعالی بید قدرت خود سر مبارک آنحضرت
را از سنگ مرمر تیار نموده همراه قالب درست نمودند روز
بعده روی فرشته مکان نزد قالب آدم ۶ نذر کردند غزرائیل لعاب
وین بر شلمش انداخت ^{خلیفه} ملاطه بوی گفتند این همراه شما لانی
نمودیم همراه خلیفه بی ادبی نمای در جواب اوشان گفت شما یا

غزرائیل

بنده نوازی نموده و زود ترجم فرموده از این حجره تنگ و تاریک
مرا بیرون آری فرمان رسید ای روح الحال درون نمی شوی و
باز بیرون نخواهی آمد خاطر جمع داشته درون شو ترا زود از قالب
بیرون آرم لیکن در الوقت بر آمدن تو مشکل خواهد شد انقصه
چون که روح از دین درون رفت اما قرر ز میسر رفت گاهی بالاگاه
صی زبری آمد فرشتگان مالش با او میگردند چون که روح قرار
رفت کجا قال الله تعالی و نفخت فی من روحی صی آدم علیه السلام
زنده شد و چشم بگشاید و جهان فانی دیده شد و مان کردیدند
و روحش از کام در پستی اند عظم زده رفت الحمد للرب
العالمین در آن آثار فرمان از دین بمان رسید ای فرشتگان
برای خلیفه من سجده کنید از روی ارزی رویدم که با اول حال حمد و
تثنا من گفته است با وجود من همراه او هیچ احسن و مروه
نگردم ام حاصل کلام الله حسب العلم علیه فرشتگان سجده نمودند و
غزیریل سجده نکرد از روی پرسیدند که سجده چرا نکردی در جواب باو شا
گفت خلقت آدم از خاک است و خلقت من از نار است و نار
بر خاک نمایست چنانچه قوله تعالی انا خیر منه خلقتن من النار و خلقتن
من طین و دیگر قالیش بدست خود درست نمودم پس چگونه
برای او سجده کنم تقبیری نمود و خود را اعلى و حضرت آدم را بجهارة

دید ز آن نور سطره طوق نعت که بوزن هشتاد هزار من بود آنرا
 در کله می غرز زیل انداخته شد فرشتگان احوال او دیده ز خوف
 دویم سجده چه آوم علیه السلام نمودند فرمان از دستان رسید
 ای ابلیس جمله ملائکه لا خوف دو بار سجده کرده اند و تو دیده و
 دانسته نافرمانی نموده تعظیم امر من بجا نیاوردی من ترا از در
 گاه خود رانده و مردود گردانیدم و آنچه شش لاله سال
 عبادت کردی عی عوض آن در عالم فانی ترا خواهم داد و در
 عالم بقا خواری و عذاب نصیب تو گردانم پس نصف
 باوشاهی ابلیس را داده شد و بعد از ماضی است روز -
 چرا سید علیه السلام این هم کلمه حضرت ابوالبرکات علیه السلام را - بیا
 موخت و لغت لیل و النهار و رو خود مقرر من لا اله الا الله
 اوم صغیر الله لا اله الا الله محمد رسول الله و مدتی بیست و پنج سال
 بر زمین عبادت کرد اما بپای عیش مجروری پریشان حال ^{و نوزده}
 رنجیده خاطر بود روزی مناجات نمود خداوند را جوره
 خود زرشما میخواهم هر ماهی مرگت شود الله تعالی سوال آنحضرت
 را مستجاب فرمود روز غروب بر او غلبه نمود و آنحضرت
 همیشه انداخته بود فرمان رسید ای جبرائیل زود برو خلیفه
^{انوار}

عالم سبوش

باند انخلع
قدر نوشت بر آورد و بروی حاد در نوزاد
بعد از لحظه نوزاد حاد در ماده بر آمد
زیاده همین بود بر طرف برش نشسته بود

صاحب هموشش افتاده اند بخدمت تمام ران چپ شکافه
ماده بیرون آر که او را خبر نشود چرا ایل حکم خانی بجا آورد
چون که حضرت البیتر از خواب بیدار شد اما حواری نزد خود
نشسته یافت در حسن و جمال او فریفته شده عاشق
زار او آید نوشتاده حصه حسن اما حواری و یک حصه تمام
جهان را داده شد ^{چونکه} بابا آدم خواست که بطرف او از
کمال شوق دست دراز کند او را آمد خبر دراز هموشش من که
لکاح بسته نشده قدری توقف کن چته شما آفریده شده
قوله تعالی یا آدم اسکن انته و زوجک الجنة و کلا منها
رغدا حیث شئتما و لا تقر بائده الشجرة فقلون من الظالمین
بفرمان ایند سبحان چرا ایل برود و در جنت عدن رسانید
و در اینجا شادی ایشان شروع کردند سویم زور اللعی خود خطبه
لکاح خوانند در هر او بیشتر بسته شد مدتی نزار رسال در آن
مکان عیش و راحت بخوی نمودند ^{از انجا} شاه سواران رساله
دوران و راه رونده کان منزل در استان ^{فکر} کلک
کوم سلاک را در میدان صفحه قرطاس جولان میدهند بعد از
مفردتی نزار رسال غرازیل بمجه پسرش که ناشی و سواس بود

در تب مطوریت

تیز رفتار

بر دروازه بهشت حاضر گردید و آن فرزند خود را بصورتی
بچه گوسفند نموده در بهشت فرستاده رها کرد گفت
بر وقت در نگاه داشته باشی که فریب و تیار شود بعد آن
آمده خواهم برو یکونیم سال در بهشت میگردید خوب فریب و
تیار شد روزی زن و شوهر آن بچه را دیده پرسیدند این
گوسفند را کی در اینجا آورده در جواب باو شان گفتند که
عزیزم آورده است آن گوسفند را ذبح کرده نوش جان فرمودند
بعد از دو سال ابلیس باز آمده از در بانان پرسید که بچه
من فریب شده یا نه او شان گفتند خوب تیار شده بود آدم
علیه السلام ذبح کرده خورده اند بشنیدن این خبر خوشنود
گردید و او را از روی فرزند لجائی در شکم حضرت آدم علیه
السلام آورد و با با جان در شکم آدم علیه السلام جای
خود نمود بعد آن ابلیس گفت صد آفرین باد که
جائی خوب یافتی چنانچه اللہ تعالی میفرماید یوسوس
فی صدور الناس باید که در دل ایشان تشویش انداخته
باشی که کار تو همین است و بعد آن ابلیس رفت

چون که

چون که مدتی نبرد سال در جنت گذشتند روزی لعین رو برو
بشت نشسته با وز بلبند و لر میبرد و مار و طاووس در بانا
جنت ^{برون} الما و بر آمده بر سیدند ^{تولید} کت لفت من
فرشته ام برای چه آمده ای لفت اندرون بشت کار
ضروری دارم مرا درون برسانند سوگند دروغ خورد که مرا
بک اسم یادست بر نه اورا و روند پیرست آن اسم
انگس را مرکب خواهد بود همیشه زنده ماند و دویم در جنت
خواهد بود و سوم هر جا که خواهد مدارای خود را برساند و زبانها
ترغیب ^{در خورد} داد مار لفت بشرط که زود برای من درون
میرسانم مار و آن خود و انمود ابلیس درون شد مار او
را درون ^{بنت} میر و ابلیس قدر ^{درین} لعاب وین خود را نبرد
طاووس عزیز را درون دیده مار را علامت کرد و لفت ^{چرا ظالم}
نافرمانی ابد تعالی نمودی بدکار کردی خیر همه زدی خوب
زدی که ابلیس را در بشت داخل نمودی همون زمان
پای طاووس لعل کون بودند سیاه کردند زیر درخت

گندم مار نشست ابلیس ز ریه آغاز کرد اما حوا در بکله خود
 نشسته بود و روزی ریه شنیده از جای خود خسته نرود
 مار رسید و هر سیدای مار این جای شادمانی است تو چرا اینجا
 ریه مینش گفت مرا بر حال آدم ^{سه خلیفه} و حوا ریه می آید آمدت عالی
 ایش ترا در جنت جای داده و در تمام میوه عمده و خوب
 و لذت گندم است ^{میوه} از آن منع فرموده اگر گندم بخورید تمام حلال
 زمین و آسمان آگه خواهد شد از آن باعث منع فرموده اند
 و دیگر آنکه اما حوا از ریس همراه آدم علیه السلام محبت در دو
 همراه حوا آشنای در دو و همراه او صحبت میکنند پروای حوا نموند
 نذر و بر یکس اما حوا میگوید چون حوا این ما را شنید عملین و
 و طلال فاطر ز دیده ز ابلیس رسید علاج این مرض را نیز نشان
 بده ملعون بوی لفت بشرط ^{این} بر آن عمل نماید بی پی سوزند خورد
 بر لفته تو عمل خواهم زد تریب او بیان کن ابلیس گفت ای بی جا
 خدو انبار گندم رفته بر دو او را تناول فرماید انشا الله تعالی زودتر
 از بهشت نمایان را بیرون خواهند زد زنان بی عقل میباشند

کبریا ان الله اعلم

عین
باید داد آدم
مندی نما خورد
بور
میزان نما خورد

بر قول دشمن

بر قول دشمن خود اعلا و آردن کار نادان ولی عقل است نزد شجرینم
 زفته است دانه از خوشه جدا نمود بگویم دانه خود مدد رانی خورده
 و نصف حصه حبه حضرت آدم علیه السلام نگه داشت گویند چون که
 که دانه جدا نمود از جای آن در آنها قطرات خون بپکیدند بلکه در
 گوش آنها حوا او ز آید ای نادان این چه کار روی بود در بر ماه خون
 حیض زنان تا يوم القیامت جاری خواهد شد از آن ایام زنان را
 خون حیض تا ^{از شانزده روز} ^{از شانزده روز} در بر ماه جاری می شود بعد آن وقت سحر حضرت
 آدم علیه السلام ^{از شانزده روز} دانه نندم نشان داد و گفت که اول من خورده ام
 و این حصه شماست بخور آنحضرت بیاعتنا نازاری است
 است از خانه خود بیرون رنجیده بود اما آنچه در مقدر میباشد
 پیش می آید و تدبیر کار کرشمه شود آخر الامر بعالم مستحق خمران
 بگویم دانه آدم علیه السلام نندم تا اول فرمود بنور در معدده نرسیده
 بود که فرمان در رسیدند پوشاک زن و شوهر زفته شد برود
 میان بیشتر بر نه میگردیدند حاجت زوری زور کرد بر رب
 انجیر بول رده آن نجاست بر تمام وجود خود مالیده از بر شجر
 برک میخواستند ستم عورت خود بوشیم شجر نیلا و
 شجر انجیر و انطور برک خود بیان حضرت دادند فرمان از روی

تا یوم القیامت

بهر گونه

از خلق با این نشانه بود

از نیلا بر خواسته بر آن بول نموم
با بر لافاری

بمان رسید ای جبرائیل زود برو بران کسان که بی فرمانی من
 کرده اند آنها را از بهشت بیرون کرده بر ملک بر فاصله هزار کرده
 باندازید حسب حکم خالق المخلوقین حضرت آدم علیه السلام را
 در ملک هندستان بر لوهی سرانندیب و اما حواری بر لوهی مکه موطمه
 و مار و طاوس بر لوهی ایران برسانید در تب مسطورت سنن
 چهار اندام و مسح سر از نور وسط در وضو فرض شده که همراه پارفتا
 دوست جهت در نه کندم در زر نمود و بحال بر نه کی بر سر دست بنا
 ده بود مسح مقرر شده است هفتاد سال در فراق حواری بر لوه
 سرانندیب آدم علیه السلام مانند باران اشکباری نموده بودند
 که ناله های آب جاری شده بودند و شجرهای خوشبوی الاهی و
 لوتک و دار حنی و ضدل زر قطرات اشک آنحضرت افروز
 شدند و صورتش بنا فرمانی سیاه گردیده بود فرمان رسید ^{الکلیف}
 که در هر ماه است روزه نقلی بر خود واجب کند ^{که برکت} بیاعتش
 آن صوم سیاهی وجودش رفع شد و بر صورتی اصلی ^{بنای} تقد و بعد از
 آن حکم شد که هر سال حج ^{باید تا} تقصیرت نوی بخشیده شوند
 بعد آن خلیفه ^{باید} هر سال بر روی حج می رفتند در جای که قدری آرام کرده بودند

در الجافره

در آنجا قریه و در جای که مقام نموده بودند در آنجا شهر آباد شده اند
بیرت قدم میمنت از دم آنحضرت تا قیامت در ترقی خواهند

بودند

و این ابیات بحسب حال خود خوانده زرد و نرور مانند ابرو
در فراق آن پری جمال که بر حسن آن و بر عاشق بود آری میگرد

این ابیات مر خوانند

کجا شد روزی که در لبشانی پنجم شدم مشتاق چو بسمل کل ایجا نمی پنجم
ایجا عاشق بدیل شب روز میگذرد فرها تو ای خانی بکن عمر کمل خندا نمی پنجم

از دل کوزان

در بحر انا حوا مانند ماهی بی آب می طپد و هر وقت آبی سرد نمی بر
آورد و انا حوا نیز در فراق حضرت آدم علیه السلام روز

شب این ابیات مناسب حال خود می خواند و آری میگرد

یار من باو بیدران یار شد افسوس جنک کرد رفت و انبار افسوس افسوس

سایه بعد و فار و لی آخر کار - عهد بختت و جفا کار افسوس افسوس

ایم را حقی جا بودیم آسایش دل قصد جا رود دل از در افسوس افسوس

بیرت از آب اشک ناله جاری شدند و از آب آری حنا و خضاب

و کوب و سمره آفریده شدند و فرمان آمد ای حوا خاطر خود را سلین

ده این بر چهارش میباش شما با اولاد شمارا داده خواهد شد

بر دو مشتاق دیدار بیلد بیلد بودند چون که روش فلکی وضع شد

آدم عليه السلام حج نموده بر سر کوه زفقه بدر کاه بی برارنده حاجات بجا بربی
 تمام مناجات نمود و فرمود خداوند بطفیل نام محمد نبی آخر زمان تصور
 ما عجزان و هکسان معاف فرموده همراه حوا ملاقی من فرمان ایزد
 سبحان رسید ای آدم از در بهشت نام حسب من شفیع می آورد
 مرا بوجدانیت خود سوختند ^{ازین طریق} شما بیان را بیرون نمی کشیدیم
 خیر الحال نام محبوب من شفیع ^{باید} آوردی تصور نمایان معاف نمودیم ناگاه
 از جانب موب حوا پیدا شد و بزود بغل ^{باید} کردند و سگرا حسان خانی
 خود را بجا آوردند بعد از آن فرمان رسید ای جبرائیل از بهشت جوهره
 نرگوان و جوهره یوسفندان و جوهره شتران و جوهره بزبان و یک
 مشت ^{آورد} گندم حواله آدم من ناله شکاری نماید جبرائیل حکم خانی بجا آورد
 و سگراست ^{آورد} آتش از روزخ آورده حواله آدم علیه السلام نمود در روز
 فانی قرار نمی رفت بعد آن حکم شد در بهشت دریا در رحمت غوطه دو
 بدید تمام آلات زمینداری و حیاطی جبرائیل علیه السلام بدست خود
 تیار نموده حواله آدم علیه السلام نمود روزی کلبه را می میکردند نرگا و رچوب
 میکرد و نرگا و لغت ای آدم نافرمانی خود را دی و ناحق مرا میزنی -
 آدم کلبه را مانده برفت ^{پیش} جبرائیل علیه السلام پرسید ای آدم کجای
 روی لغت از روی ما کار زمینداری نمیشود هم سبب نمیشود لغت

بر آسمان نظر نمود بر ساق و دست
 کلمه طیب را نوشته بدید گفت که
 بطفیل این نام که براد نام می تحریر است

بفرمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 حریفه نمودند و کار انگیزی و بخار روز زمینداری
 آدم را نشان داده بودند

نرگا و

ن ۱۲
 مغرکاو طعنه زوی میبندد و مرا شرمنده کی حاصل میشود چرا ایل
 و در بارگاه خانی عرض نمود چرا که او آن آدم را طعنه زنی میبندد
 فرمان شد چرا زبان چاربان مهربان که آئینه گفتن نتوانند
 از آن ایام سخن کردن ^{اوشان} بند شد آورده اند روزی اما حواری
 در دروازه خانی جنت یاد آمد و تا سف نموده عرض کرد خالقا
 در میان بهشت کونان مینویسند می خورند و در این دنیا
 مایان را محروم کردند و دل این عا جره خر لوزه می خواهد امید
 و در رحمت باری تعالی میباشیم ^{فرمان} چرا ایل دو خر لوزه از جنت
 برداشته نزد آدم علیه السلام برسانید آنحضرت استاده شد
 و به تعظیم گرفته شکر به بجا آورد و حوا حاطه بود برای تعظیم استاده
 نه شد آنستند ماند و شکر ^{علیه} بجانم آورد از آن باعث آن خر لوزه
 در دستش تر لوزه ^{ببار} آوردند افسوس کرد که چه بود و هم نشد
 راویان اخبار و ناقلان رفر کارها مسطور نموده اند چون
 که دو پسران آدم علیه السلام متولد شدند چرا ایل ^۶ بیاید نام یکی
 قاپیل و نام دیگری کاپیل مانده برفت چون که عمر او شان نه
 ساله شد باز فرمان آورد ای آدم ^{اللهم} میفرماید همراه همشیره

بدرگاه و اندکی

وقتی که حواری ایل

قاپل شادی کا پیل و بمرہ ہمشیرہ کا پیل شادی کا پیل بلیند
 کہ اولاد ایشان پیدا شود گویند کہ ہمشیرہ قاپل حسین بود
 و ہمشیرہ کا پیل صحابہ رو بود بحکم اللہ تعالیٰ شادی او شان ارہ
 شدم بعد از منقضی ۳۰ ماہ ابلیس قاپل را ترغیب داد و
 بوی نفست ای نادان این چه کار روی کہ حسین را نداشتہ
 بد شکل قبول نمودی گفت حکم ربی است ابلیس گفت
 کہ پدر تو ہمراہ کا پیل محبت و از او از اوسطہ ترا لفتہ کہ حکم خاتم
 است از خود سخن لفتہ تو بگو ای پدر من ہمشیرہ خود را
 خود میدنم قاپل گفت تا کہ برادر من زندہ است مرا نمیدیند
 با بلیس اورا ترتیب نشان داد چون کہ کا پیل خواہد شد
 شود کلان سناب بر درشتہ بر سرش بنزند خواہد مرد
 روزی پدر گفت ای بابا جان امروز برو برادر بر سر شکار
 ہرون میروم برو برادر چہ شکار در میان جنگل رفتند
 چون کہ نیم روز برو برادر زیر سایہ درخت خواہدند وقتی کہ

کا پیل

قاپل در خورب غافل آمده بود قاپل ایستاده بر خاست و
 گلان سنگ بر درشته بر سر او زده او را بکلاک کرده بوده
 میت او در میان چادر خود بچیده سه ماه بر پشت خود
 بار آورده در صحرا میبشت روزی قاپل زیر درخت نشسته بود
 که ناگاه دوزغانان زیر درخت افتادند و بزود جنگ کردند
 یکی دیگر را به پشت بچیده همراه پنج قبر تیار کرده و زراغ را دفن
 نموده پرورز نموده ^{برفت} حال زراغان مشاهده کرده مانند جاه-
 قبر تیار نموده قاپل را ^{در آلا} ستانده بالای او سنگها نهاده جای
 نشکاه خود بساخت بعد از مضي چهار ماه روزی نزد
 قاپل بدر زرقه رسید که قاپل بجاست گفت سویم ماه
 است که قاپل زرقه بخورند درم کجا زرقه در دل آدم شب
 آمد وقت شب بر کفای الله تعالی مناجات نمود خداوند
 دل من متروک است که قاپل بجا رفت ^{و پیروز} در خورب ^{وقت} رفت
 بشارة یافت که قاپل او را کشته در فلان جا مدفون
 نموده چون که روز شد آدم علیه السلام بر قبر او زرقه دوعا

کرد و زرزور در فراق آن فرزند نورالعین میدریست این فرد خواند
 قادر قدرت تو در بر همه خوار آنی مرده را جانی بخش زنده را بجان
 خالقاً بطفیل نام مبارک محمد صلی الله علیه و سلم حاجی مرا بر آرزو فرزند من
 زنده من سوال حضرت آدم علیه السلام مستجاب گردید چرا که
 در رسیدن حاج پای قبر رسیده شده و گفت قم باذن اللہ بامر
 اللہ تعالی قبر وی تسکانت و کمال بر آمده بر بر قدم مینت افرم
 و اولاد زرزور خود نهاد و دست بسته استاده شد پدرش در حق
 وی دو عای خیر نمود فرمود ای فرزند و لیکر مشو اولاد شما بر
 جمیع کافران غالب خواهد بود بعد از آن اولاد کمال متولد شد
 قایل شرمند شد و پدرش در غم و غضب آمده فرمود ای نالایق کوفه
 اندیش برادر خود را پلنگه کشته بودی ترا به لشتن او چه حاصل
 شد ناحی بدنامی وصول نمودی به قوف خدایت ترا نصحت
 و وعظ نمودم که شیطان دشمن مایان است که مادر و پدر شما را
 از جنت بدر کنانید دیده و در آنسته بر دشمن دشمن خود اعتماد
 میکنی و خود را و اولاد خود را منافق و بدین میکنی فردا مانند

مکس

کس دست تاسف خواهی مالید مگر سودی حاصل نخواهد شد
بیا از زاده خود بشیمان شو و توبه کن و بر راهی راست رفتار
کن در جواب هیچ نه گفت خاموش نشسته بود پدرش
فرمود میدانم ای منافق که دل تو شناسست کافر رویدی برو
کم شوروی خود را نشان بده هر سو که میخواهی جلا وطن شو برو
دیگر بگرف ملک بمن گویند و در آنجا رسیده طریقه اش را
اختیار نمود روزی ابلیس نزد قاهره رفت گفت من جبرائیل
الذکر را فرستاده فرموده که قاهره را بفحاش کن که اول
بوقت سحر غسل کند و بعد آن روی خود را جانب مشرق نموده
این اسمای متبرکه زوجات و پسران مرا آورد نموده باشد بلکه
اولاد خود را بیا موزاند که آنها نیز آورده باشند که میرکت
آنها صاحب دولت و عزت خواهند کرد اسماء زوجات
بشنو و مهمای و اسموی و پرروی و منگای و جولای و رام سوئی
و رنگای و کالای و سرای و توتلان و کنکا و جمنای و سستی و مرتی
اسماء فرزندان رام کشن و بشن رام و میشن رام و جلدیس
و کوساین و کالکا و نران و پریش و کینت و هرچی و برهما و

شب در روز ابله تر غیب میدهد آن منافقان را حق سبحانه تعالی
خرمیدد بقوله تعالی ان الشیطان الا الانسان عدو المبین
اوشان دشمن خود را دوست تصور نموده برگفته او عمل -
می نمایند و قصداً بر فرمان خالق و پدر عمل نمیکنند و برخلاف
اوشان کار نالائق شعار خود ساخته اند این سخنان جبرائیل
علیه السلام شنیده در جلال آمده باو ز بلند گفتگو میکردند
پلوش وی اوز را ادا ای آدم اسکن بلند اوز را ملن بر که اوز
تو بشنود زبان او دیگر از دیگر زبان نخواهد بود کونان کون
زبان خواهد شد یعنی عربی و فارسی و ترکی و یونانی و ایرانی و عبرانی
و افغانی و هندی مقرر کرد و به یکس بر سخن بید مگر نه فهمند هو
هوش کن بدانند راویان اخبار و ناقلان روزگار در کتب خود
چنان مسطور نموده اند چون که چهارده طبقات آفریده شدند این
سه مواضع آباد شده اند اول مصر و سنار کام و ملتان در
ابتدا آبادی اول نام مصر و نیا پور و نام سنار کام خصام پور و نام
ملتان خصور نهادند و ساکنان آن مواضع مذکور دیوان بودند
چهار لایه و یازده هزار سال متوطن بودند و نام بادشاهی اوشان

کبیطانوس بود و در ایام آبادانی دویم نام مصر در اسلام و نام
 سنار کام راحت المسام و نام ملتان به کپور نهادند و ساکنان این
 مواضع فرشتگان بودند و نام آن سلسله پادشاهی ایشان ملک
 ارهام بود چهار لایه یازده هزار سال متوطن بودند بعد از آن ایشان را
 بر آسمان فرستادند و در ایام آبادانی سویم نام مصر جالیسان و
 نام سنار کام اشرف العالمین و نام ملتان را پور نهاده بودند
 و ساکنان این مواضع نورانی آدمیان بودند و نام پادشاهی ای
 شان نور الاسلام بود و چهار لایه یازده هزار سال متوطن بودند
 و بعد از آن ایشان را نیز بر آسمان فرستادند و در ایام آبادانی
 چهارم نام مصر و نام سنار کام و نام ملتان نهادند
 و ساکنان این مواضع اسپهان بودند و نام پادشاهی ایشان
 ملک مانوسین چهار لایه و یازده هزار سال متوطن بودند و بعد از
 آن ایشان را معزول گردانیده بر نوح فرستادند و بعد از پادشاهی
 اسپهان بنفقا و هزار سال این زمین خالی افتاده بود و بعد از
 خلیفه رحمن ابو محمد حضرت آدم علیه السلام آفریده شدند از
 آن ایام تا الحال بر روی زمین اولاد ابو محمد عم آبادان اند و

روزی

روزی حضرت آدم علیه السلام زبرد از من کوه میگردید چشمه آب
 جاری دیده متفکر شدند در اینجا پیشتر چشمه نبود چون که در
 سوراخ نظر کرد ابلیس را دید که درون وی شمشیر ^{این}
 ابیات حسب حال خود خواند و زور زور مانند بر بهار میگردید
 بوی آدم بعد مودت یکانه بود سینمخ مهر اول من آشیانه بود
 بر در کیم زخیل ملائک سیده بود عرش مجید جایی مراد و شبانه بود
 بر راهی من نهاد و نام پدر خویش آدم میان حلقه اندام دانه بود
 چون خورست تا نشانه لغت کند مرا کرد آنچه خورست آدمی ^{کینه} جانانه بود ^{در غم}
 ای ابلیس همراه من خوب کار آدمی ظالم ناحق مایان را بازی
 داده در عالم فانی رسانیدی ترا خدا جزای عنایت فرماید ابلیس
 در جوابش گفت بر گاه بازی دهنده تو من شدم و بازی دهنده
 من کیست آدم علیه السلام فرمود چاه کنان چاه در پیش
 در بیان پیدایش پریان حق سبحانه تعالی از آتش دوزخ
 غیر نروال ماده بیافرید و با بیدر هجبت نمودند ^{ماده}
 حامله شد و بنفت پسران بزاید شش فرزندان بخوبی
 فرمان برداری مادر و پدر را بجا آوردند پریان اولاد - آن
 شش فرزندان اند که مادر و پدر در حق او شان دو عاقله

بودند بیکت هم عالی اوشان پیران را حسن و جمال و
 ده شده و پس نفتم مانند قاپیل تا فرامی مادر و پدر نموده بود از
 آنورسطه مردود شیطان شد اولاد او دیوانند ^{بنار} و عالی مادر
 و پدر صورتی او تبدیل گردید و سلطان ضحاک نام پادشاه
 پیران است بدانکه ماران زردم شیر و زردمان زردم رنگ
 افریده شدند و نام پدر دیوان حارث که لقبش ابو مره بود
 چون که حضرت ابوالبشر علیه السلام همراه علی بن ابی طالب
 نکاح بستند و بعد از آن یوم ابلیس همراه دنیا عقد نکاح بست
 بودند که بطن او آدمیان متولد شده اند و از اوشان حرم خوا
 متولد شده و زوی اخلاط از لجه عناصر متولد شده است
 بدانکه امی مؤمن در قسمت شما پیشتر مرقوم شده چنانکه
 بر روز مشاق این مبالغه در میان خالق و عبد شده است
 خالق عبد خود را به جمیع عیوب خریده اند و اثنی است
 که عبد خود را محروم نخواهد کرد اند و پدر خود و شفاعت
 محمد حسب خود را نصیب مؤمنان بگرداند روزی
 حضرت شیشم از پدر خود پرسید ای بابا چنانچه فاضل تر

بنی احوال حضرت آدم

ایده با محمد

ایدیا محمد در جواب آنحضرت فرمودند ایگای فرزند دل بند
 از جمیع اینها علیہ السلام محمد فاضل تر اند به پشت وجوه
 اول اینکه خالق بی بی هدیکه او را خواهد داد که در دین
 معاون او بود و دوم اینکه نام محمد را مقارن بنام خود
 در کلمه طیب ساخته اند و سوم اینکه شفاعت خواستار در
 عرصات او را بودند و دیگر او چهارم اینکه در روز قیامت
 لواکی محمد بدست آنحضرت بودند و دیگر او پنجم اینکه مقام
 محموده خاص چه آنحضرت است نه دیگر او ششم اینکه
 اول از همه دخول بهشت اوستی او را بودند و دیگر او باشد
 و پنجم اینکه خالق مرا فرموده اند تا کسی خاطر محمد ترا من
 افریده ام اگر محمد را پیدا نمی کردم نه ترا و نه وحدانیت خود
 ظاهر آدمی و پنجم اینکه از همه اول آنحضرت از قنور
 بر خیزند و دیگر بدانکه کل صد بیت و پنج صف ادبیا
 اند زیرا که صد صف در ولایتی بندستان اند اقوام =
 پاریس منسک از این ^{او میمانند} شد دو حصه کافر و یک حصه مؤمن
 اند و شش صف در ولایتی سند اند هم کافر و یک

مؤمن اند و در زاده صف در ولایتی روم اند اقوامی -
 یعقوبیه و ملکاشیه از ایشانند ^{و عیسای} عیسائی اند و شش صف
 در بدخشان اقوام ترک و غور از ایشانند آن همه کافر
 اند و یک صف در عربستان خاص مؤمن اُمّیانی
 آخر زمان اند در کتب مسطور است که بر روضه حضرت
 آدم علیه السلام شجر است که بر برگ آن درخت کلمه طیبه
 نوشته است از آن برگ را در آتش اندازند هرگز آن
 برگ نمی سوزد باره تجربه آمده شده در کتب نوررخ
 مسطور است چون که عمر حضرت آدم علیه السلام بیان صد سال
 رسید اولادش بسیار گردید حق تعالی ابوابش را بر اولاد
 بر سالت مبعوث گردانید و پنجاه نماز بر او شان فرض ^{گردانیدند} شد
 و وقتی نماز میان روز مقرر کردند و نماز و روزه و غسل جنابت ^{این}
 هر سه فرض شدند و خوردن گوشت خنزیر و خمر و زنا و
 و بدی و دزدی و غیبت ^{کوی} منع کرده شدند و هر روز و عظم میزدند
 بدانکه همیشه قایل اقلیم نام داشت از بس حسین بود و نام
 همیشه لیل طیب بود که در اعیان ^{و عیال} عیال بر روی او ظاهر بودند
 در کتب

با کور اندیش

در کتاب تواریخ مسطور است که دو نفر حضرت سلیمان علیه السلام
و حضرت یوسف علیه السلام بنصاف سال بعد از انبیا در بهشت
دخول ایشان خواهد شد بیاعت با دشمنی تا فرارده شده
ایمون الریسنندم حضرت آدم علیه السلام ز بهشت
همراه خود چند خنجر در عالم آورده بود جوراب بلوشتی همراه
خود به عالم فانی آورده بودند یعنی عصا و هم آن گشته حضرت سلیمان هم
و سوم بر لهای شجره همراه آنها ستر عورت خود پوشیده بود چنانچه
از آن بر لهای بهشتی یک برک ابوی صحرائی بخورد بیرکت
آن مشک ناز از خون وی می براید و دوم برک گا و بر بوری
خورده بود از انورسطه از خون وی مشک عنبر پیدا شده و سوم
برک بهشتی هم خورده بود بیرکت وی ابریشم زور پیدا کرده
و چهارم برک بهشتی زنبوری خورده بود از آن باعث شکر زوی
پیدا کرد و پنجم برک ریزه ریزه شده در عالم فانی پراکنده شده بود
از انورسطه بعضی میوه خوشبودار شده در کتاب تواریخ حنا
مسطور است که همراه برک آدمی بیست و چهار نفر شکران
جهه کلابانی بر ارض نمودن طر و فریب شیطان مفراند و از زده
نفر با سبانیان شب و روز در نفر نکابانیان روز اند بیان
پیدایش مردوزان در کتاب مسطور است که پیدایش مرد و بجام فانی

ست و پیدایش زن در بهشت است و اصل مرد از خاک
 است و اصل زنان از استخوان است دلائل آورده
 اند چون نه زن بعالم خزان برسد زشت و بد صورت
 شود و مرد بعالم خزان میرسد زیبا تر آید چون که بر استخوان
 مدتی بگذرد آن بوسیده و سیاه آید و چون که هر قدر مدتی بگذرد
 بر خاک بگذرد خراب و ناقص نمیشود از آن واسطه رنج و ^و _{باید}
 مشکلات و ریاضت نصیب مردان گردید و آسانی و راحت
 و زیبایی نصیب زنان گردید در شب تواریخ مسطور
 است که در تمام روی زمین شب و روز هشتاد و نوار و چهار لایه
 و شش روز در آدمیان متولد میشوند و در شب و روز چهل نوار
 و دو لایه است که در آدمیان از عالم فانی بعالم جاویدانی انتقال
 می نمایند در شب مسطور است که بر روز مشایق جمیع روز و ریحان -
 چهار صف شده استاده شدند و صف اول بصدق دل ^{و یقین} قالو ملا
 گفته بودند آنها انبیا و اولیا و اقیما و زاهدان و صالحان ^{گردیدند}
 و صف دوم در عمل گفته بودند نه بزبان آنها در ابتدا کافر باشند
 و در آخر مسلمان آیدند و صف سوم بزبان گفته بودند نه بدل آنها -

منافقان اند در تواریخ

منافقان اند و صف چهارم نه بزبان و نه بدک لقمه بودند
 آنها کافران بودند آورده اند که ارواحان انبیاء و اولاد
 لیا در جنت فرود میس ساکن اند و ارواحان شهداء در ^{غایت}
 جنت عدن ساکن اند و ارواحان نیک بختان در جنت
 ما و اساکین اند و ارواحان منافقان نه بر زمین و نه بر آسمان
 در میان زمین و آسمان معلق اند و ارواحان ناه کاران
 در میان قبور محبوس اند بداند روح برست نوع میشوند
 یکی از نور و عیم از نار سویم از باد و اند و نور بری مؤمنان
 و تاری جته کافران و بادی بری بیگم است و قابض
 الارواح بنی آدم عزرائیل است و قابض ارواحان بیگم
 در قبضه قدرت آن سبحانه تعالی است ^{چون که شیطان}
 را مار در میان جنت داخل رود و ^{چونکه شیطان} مؤطمان اکای نافه می
 خورند ^{چونکه شیطان} آن ملعون را هر دو بر آرزند در این اثنای فرمان
 آمد آنگاه فرشتگان از این خیال باز آید که در ضمن این کار است
 امر است بعد از آن ابلیس بخاطر جمعی ^{چونکه شیطان} نوزن و شوهر
 میزد و همراه او شان را بطم اتحاد در رشته از راه مودت
 اظهار احوال رو بروی آنها بحال غلبه بیان نمود اما بی پی حساب

در توضیح و تفسیر

بشت با خود داشت در این

اورا شناخته از وی پرسیدم باعث این چیست گفت شما فارغ البال
 و مرقه الحال در این چنین همراه دوست عیش و نشاط کنید و فرزند دارید
 که غریب شمارا بعالم فانی خارج خواهد نمود بلام ز نعمت حیات محروم
 نمویم در آتی محاسبت مبتلا خواهد کرد آدم و حوا بر دو اندر این فکر -
 مستغرق بحر الم کرده دست طول العمل در بیان دانش انداخته
 بدل نقدیم در مقدمه است ^{آن} در پیش خواهد آمد بار دیگر گفت با
 ای حوا بحال تو مرا عم آده اگر بر لقمه من عمل نمایی نشان میدهم تا که تمام
 در این بستان سرا تا دارم عشرت نمایی سوختن خورده حوا را بازی داد گفت
 بگو ^{بگو} کندم بخورد بر شوهر فانی آرد خون او با اثر آرد بهفت دانند
 ندیم از خوش بچیده هم دانه خورد و هم دانه ذخیره نمود و دست دانه
 حه آدم آورد حضرت حوا را ز بس ملامت کرده فرمودند طر عبدی
 خالی فراموش نموده ما فرمائی نمودی از عقوبت بجانم تا نرسید ^{این}
 اما حوا گفت خالی میفرماید الا انسان من سبویک و نسیان ای حضرت
 رحمت حق بجانم تعالی فرادان است و در بامی مغفرتش سمران -
 نا امید شیطان است بخورد و در انهار نمود کس کمال مستی فرمائی است
 بر او خوراند چنانچه ایشانرا بر نه آرد در سر استرگوش خود
 پنج برب ز شجر انجیر رفته بود پس بر خه نظر داشت بدر آده شدند

وقتی که دانه را یکدیگر
 ز لانه گندم خون جگر از زبان
 که در راه با نرغ از زلف
 جگر کرده آنرا حیف گویند

دور اندک اسرار گفت اول بران
 بخور آن تا که غافل آرد

و کله گفت که نمونای نمودن فرغان
 بر دو را برشته نموده زینت بر لبان

چنانچه

چنانکه آدم را در ملک بند بر کوه سرانند ^{فرستاده شدند} و لیلی حواری
 بر کوه جده در ^{سد فرستاد} و طاق ^{را} بر کوه کابل و مار را در ملک
 اصفهان بر کوه و شیطان را بر کوه بصره فرود آوردند مار و
 شیطان هر دو دشمنان انسان اند بر ایشان اعتماد نباید کرد
 چون که آدم بر زمین بندستان رسید بر وجودش بر لیلی
 همیشه بودند بیاعتنا تغییر هوا در دنیا آن بر لیلی خشک شده
 بودند و وجودش بر زمین بافتادند و باد آنها را در اطراف
 علامت بند متفرق کرد ^و اندام نفحات اشجار و رواج آثار
 آن مملکت ^{بر} لیلی ^{بیشتر} منتشر شد اندر اثر آن که با
 اکثر خواهر بود ^و لیلی و دال ^و غنی و غود و ضدل و
 مشک نام و مشک غبر از نفحات بر لیلی همیشه پدید آمده
 روزی اصحابان ^{را} رسیدند ^{که} بودند مار رسول الله مشک نام
 از لایم کوفته ^{که} پدید آمده ^{که} آنحضرت فرمود مانند غزال صحرای
 است در ملک بند در چراگاه میگردید آن بر لیلی همیشه را
 پریده بود حق سبحانه تعالی میرت ^{که} پشت در ناف آن ^{که} لیلی
 صحرای مشک نام بیافرید آن خاصیت در نسل و بر باقیانده

در اضمحلال

در تاریخ سلطنت

بار دیگر سوال نمودند یا حسب العد شنبه ایم
 که مشک غبر از خون در به بگری حاصل شود آن برک
 همیشه جلوه نصیب آن جانوری بگری کردید فرمودند تقدیر از این ^{فتم}
 آن جانور بری بود بر زمین هند در میان صحرای میلر دید آن برک
 همیشه بخورد روزی در اسیل او را یک جانب بگر او را نموده بود
 خون که بر لب دریا رسید آنرا میان آب با نداشت آن جانور
 بزرگ ترین جانور آن بحر است خنا که بگری و بر مزار است و
 بوزن هزار و پانصد رطل غبر بر آید

بشنو ای برادر صادق و یار موافق

که پروردگار عالم در کلام مجید فرمود

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقَدِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

که حقیقت را در این کلمات در کتب کلامیه

از آن پروردگار است

حضرت خاتم الانبیا سید پست سال بودند بر این تقدیر که از خلق حضرت
 آدم تا زمان میلاد سید عالم صل الله علیه وسلم شش هزار و پنجاه
 سال بودند و در معارف آورده که عیسی علیه السلام در چهل سالگی
 بر آسمان عروج کرده و بعد از شش روز در شب هفتم بر زمین فرود
 آمده همراه یحیی و پی پی مریم و بعضی از خوار یون ملاقات کردند
 و پرستگ خوار یون را امر نمودند در ولایتی رفته باشند و خلایق
 مشغول شوند و باز بر آسمان بر رفت و بعد از شش سال پی پی مریم
 علیه السلام بزوجه رضوان خرامید و یحیی هم بعد از سه سال از
 ولادت عیسی علیه السلام متولد شده بود از ابتدای خلق آسمان
 و زمین تا بطرفان نوح هم یک کلمه و ششاد هزار سال بودند و از
 زمان حضرت موسی هم تا با او آن حضرت سلیمان علیه السلام
 پانصد و چهل و پنج سال بودند و از آوان سلیمان هم تا زمان
 ذوالقرنین رومی هشتصد و نود و سه سال بودند و از آوان سلطنت
 سکندر رومی تا زمان حضرت عیسی هم چهار صد و هفتاد و سه سال
 بودند و از آوان طوفان نوح ^{حضرت} هم تا زمان سید عالم صل الله علیه
 وسلم چهار هزار و دویست و نود و پنج سال بودند و از آوان حضرت
 آدم علیه السلام تا زمان حضرت عیسی هم شش هزار و پانصد
 و هشت و چهل و سه سال و از مولد حضرت مسیح هم تا بمولد حضرت
 خاتم الانبیا صل الله علیه وسلم دو هزار و صد و هشت سال بودند و از

آوران طوفان تا بزمان انتقال نوح ۶۰۰ چهار صد و پنجاه سال بودند
 و از بزمان طوفان نوح ۶۰۰ تا انتقال حضرت ابراهیم علیه السلام
 سه هزار و دویست و چهل و شش سال بودند و از آوران حضرت
 داود ۶۰۰ تا بزمان حضرت عیسی ۴۰۰ دو هزار و دویست سال بودند
 و حمزه ابن محمد حسین اصفهانی سکنه یمن در کتاب خود مذکور
 کرده که از آوران خلق حضرت آدم تا بزمان ولادت حضرت
 سید عالم صلوات الله علیه و سلم نه هزار و شصت و پنجاه سال بودند و
 از خلق حضرت آدم علیه السلام تا ولادت حضرت نوح علیه السلام
 هزار و صد سال بودند و از آوران ولادت حضرت نوح ۶۰۰ تا بزمان
 ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام هزار و شصت و نود و سه سال بودند
 و از آوران ولادت حضرت ابراهیم ۶۰۰ تا بزمان رسیدن حضرت
 یعقوب علیه السلام در مکه دویست و نود سال بودند و از آوران آمدن
 نشو در مکه تا بزمان وفاتش شش و سه سال بودند و از آوران انتقال
 موسی علیه السلام تا بزمان بنای بیت المقدس چهار صد و هشتاد
 سال بودند و از آوران بنای بیت المقدس تا بزمان تخریب
 آن چهار صد و یازده سال بودند و از آوران خرابی بیت المقدس
 شریف تا بزمان امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنهما
 که آنرا مفتوح ساخت هزار و چهار صد و پنجاه و چهار سال بودند و از
 آوران خلق حضرت ابوالبشر علیه السلام تا بزمان هجرت خیر الشریع

یوم المحشر

یوم المحشر شش هزار و شصت و نود و پنج سال بودند از آوان خروج
 شاه افراسیاب پادشاه تا زمان هجرت سرور عالم صلی الله علیه و
 سلم هزار و شصت سال بودند و افراسیاب در ایران دور زده
 سال پادشاهی کرده بود و از آوان لقمان ابن یقین تا ولادت
 سید عالم صلی الله علیه و سلم هزار و پنصد و چهار سال بود و از آوان
 کیقباد شاه ابن طهماسب شاه تا زمان هجرت خاتم الانبیا صلی الله
 علیه و سلم هزار و پنصد سال بودند و از آوان پادشاهی کسری
 تا زمان هجرت نود و پنج سال بودند و مدت پادشاهی او پنجاه
 یک سال بود و ولادت خیر الانام هم در سال چهل و سوم از حکومت
 نو شروان عادل بود و از آوان بعثت حضرت عیسی علیه
 السلام تا زمان ولادت خیر الانام شصت سال بودند و از
 وفات سید زوالقرنین تا بحال شصت و سه سال و هشتاد و سه
 سال گذشته اند و از زمان^{هجرت} داود علیه السلام تا بحال هزار و شصت
 سال گذشته اند و از زمان^{هجرت} ابراهیم تا بحال سه هزار و پنصد و
 سال گذشته اند و از زمان^{هجرت} نوح علیه السلام تا بحال چهار هزار
 صد و نود سال گذشته اند و از زمان^{هجرت} آدم علیه السلام تا بحال شش
 هزار و پنصد و پنجاه پنج سال گذشته اند و نفاس الفنون در
 مؤلف خود آورده که در تواریخ چهار قوم دیدم که از اجداد
 حضرت آدم علیه السلام که سه نسل تا نوح و سمانیه هم
 بیست و شصت و سه روز و نه هزار و شصت سال گذشته اند

و که در آن قبل از ایشان بازده نزر سال بودند در این باب روایا
 روایات دیگر نیز در روایات آمده اند اما با برود آن اقوال زبان
 خام نماند و بلکه عنان شبد نیز بیان را بندگر مجلی از احوال مشایخ
 پیر انبیاء مرسلین صلوات الله و السلام علیهم اجمعین و غیرها
 عطا ف داد و الله الموق بسکوت الطریق الصواب و علم
 الرعایة الطریق الرشید و الارشاد رومی غم نموده اند
 از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما نقل نموده اند چون حضرت
 حضرت ابوالبشر علیه السلام از آدم یعنی بروی زمین مخلوق شد
 موسوم باین اسم شدند و زمره اهل تورخ گویند صخره الون
 صلیقه اعظم را آدم گفته اند و با اتفاق ارباب تورخ بیشتر
 ابو محمد و ابوالبشر و نقیض صفی الله بود و آدم اول افراد انسان است
 و نخستین بشر است که تاج افریغوت بر سر نهاده در جنت در آنجا بود
 عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که
 حضرت آدم علیه السلام در جنت بودند بلکه با این مشرق و مغرب
 بودند آفتاب در ایام آنجا بود و بعضی علمای گفته اند که آن
 روز عبارت از با نصد سال است که در جنت اقامت داشتند
 بعد از آن بنیسی ابلیس با کل شجره و ثمره ممنوعه مبارک
 نمودند از آن از جنت بیرون افتادند نزر سال عمر در دنیا با
 فتند و ضعف و بیقنت و رشتن و بافتن چشم و گوشه
 و استخراج این و آوردن و نان نختن و دوختن و فن علم
 و فن علم موسیقی و علم حساب این همه در ایام حیات آن حضرت

با طرف عالم

بآراف عالم اختراع کردند و خانه لعمه را اول آن حضرت بنا کرده
بودند و رو قد و سرخ صبره و در از کردن و همان ابرو و آهوش هشتم
و خوش آواز بودند و قبل از وفات آن حضرت ۶۴ اعداد اولاد
و اخفا و او به پنجاه هزار رسیده بودند و فرزندان صلح آن حضرت
علیه السلام هفت و پنج فرزند و هفت و پنج دختر بوجود آمده بودند
بدانکه شیش نقیبت سراینی مراد بیت التذت

و وی اول کسی است که با تعلیم علم حکمت و با درس علوم پرورخت
و شیش علیه السلام حقه آرام نور محمدی صلح الله علیه و سلم بی توأم -
بوجود آمده بودند و انساب جمیع خلائق بآن جناب منتها میشوند
زیر آنکه نسل باقیه اولاد آدم علیه السلام در طوفان نوع ۶۴ انقطاع
یافت بود از آن نه صد و شش ماه دوزخ روز در جهان پسر نمود
بود از آن بلید و خوش بوی ریاض رضوان پرورز نموده بود

انوش ابن شیش علیه السلام که مادرش حور بود که حق سبحانه تعالی بوا
بواسطه ابون او حور را پیدا کرد و شیش ۶۴ ارزا می فرمود و انوش
در وقت که شیش علیه السلام شصت و پنجاه ساله بودند که تولد نمود
و معنی انوش صادق است و وی بعد از وفات پدر بموجب وصیت
قائم مقام بجای قبله گاه خود کردند و با سرداری طوالتف آنام
بپر داخت در تورخ جعفری مسطور است که اول کسی که صدقه
داد و با صدقه دادن امر بود آن انوش ۶۴ است بلکه قاعده
در خوان و نوال و ضابطه خاطر درری صدر و صف از آن جناب

مختص شده این ذبح انوش علیه السلام با اتفاق مخوران و مطا
انوش علیه السلام نخستین کسی است که درخت خرمایشان ^{بودند}
و مدت حیانتش بر وایت راویان یهودی و نصاری ند صد و
شصت و پنج سال بود و بقول مخوران نهصد و پنجاه سال بود
و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال بودند و الله اعلم حقیقت
دقیقان ابن انوش علیه السلام که جزو وفات قبله گاه
بموجب صیت او بر سر ریاست بنی آدم قاض شد و معنی
قیقان بومی مستولی است و بقول صاحب تواریخ آغاز آبادی
عمارات است و شهر بابل همون آبادی و رسوم باغات در همدان
و بساتین و طرعه معمورات در مزرعه زمین وکی احداث نموده
و بقول یولف طبری و حافظ البری مدت عمرش ششصد و چهل
سال و بر وایت ابن جوزی نهصد و یازده سال بودند و الله
عالم و عینا بیل علیه السلام بموجب اشارت و آرزو
بزرگوار و مقصدی امور ایالت را دید در زمین بابل فرار گرفته
و بر بنای آبادی شرسوس قیام نمود و در زمانه وی بنی آدم
بسیار شدند که بیاعتنا بنبی انبوی آنها در رحمت مبتلا بودند پس
با مر لاجاری عینا بیل ایشان را در اقطار و انهار اطراف
بزمین متفرق گردانید و خود همراه اولاد شیش علیه السلام
بزمین بابل آمده شرسوس ساخت و او را بابل نیز گویند
قبل ازین در اینجا شمر نبود و برانکه آباد کرد و شش زمین بنی
آدم در مغالاه و بر ششبار نمودند که آووه بود و عباس می کردند

عینا بیل

همینلا نیل مرادف ممدوح است مدت حیاتش بقول طبری
نصد هشت و شش سال و بقول ابن جوزی هشتصد و
نود و پنج سال و بقول بعضی راویان نه صد و نود سال
همینلا نیل ابن قینان ابن انوش ابن شیش ابن آدم ^{حضرت} هم
بر ذوق ابن هملا نیل حسب الفرموده و والد بزرگوار

بعد از وفات پدر بر سر خلافت قیام نمودند ^و والدی او را بسیار
فرزندانی عطا فرمود و یکی از ایشان اخنوخ نام بود و بعضی
او را بر ذوق نیز می گفتند و معنی آن اسم ضابطه است بر ذوق
باشارت و والد بزرگوار در میان اولاد ابو البشر علیه السلام
حاکم گردید و با اتفاق صاحب تاریخ جعفری جوهرها از درون
خانها پروان آوردن و خوردن گوشت مای اختراع اوست
حق سبحانه تعالی از حال بنده نوزدی حاصل و یک پسر عطا فرمودند و
از هم اولاد خوردترین اخنوخ بود او را و بعد خود کردند
مدت حیاتش بقول راوی نصد و شصت و شش سال بود
بعد آن قمری کار و عیش از قفس وجود بریاض رضوان پرور نمود
آدریس علیه السلام ابن بر ذوق که اسم شریف او
اخنوخ بود و آدریس لقب آن حضرت است و در روضه
الصفا مسطور است او ربای مثلث کلام حکما و عبارت از
آدریس است بلامه آنجناب راهر مس و المثلث با نعمت
خوانند و مراد از هر مس عطا دوست و مقصود از مثلث

انعمت نبوت و حکومت میباشد و آنجناب بوقت وفات
حضرت آدم علیه السلام صد ساله بود و بعضی مورخان سه صد و
شصت سال گفته اند و ادریس ^ع هم بعد از وفات آدم علیه السلام
دو بیت سال بعوث گشته و صد و بیست و پنج سال بدو
خلافت پروراخت و صنعت کتابت بواسطت کلمات حرمه
خیاطت از نتایج طبیعت آنحضرت است و آنجناب اول
کسی است که علم نجوم دانست و بوضع اسامی بروج و نوکات
پروراخت و در تاریخ ^{از او} مسطور است که خلافت را با بنفقا و
دو نوع گفت و دعوت نمود و صد شش ^{از او} آباد ^{بودند} کرد
و در ایامی مورخان بوقت زفتن بر آسمان شصت ساله بودند
و بقول اهل تاریخ شصت و شصت و پنج سال بود و در تاریخ
مسطور است که در ایام برز و بنیا ساخته بعبادت آن مشغول
گردید ^{بند} حق تعالی بر ادریس علیه السلام و می فرستاد که مردم بی
استیاض را بحق تعالی دعوت نماید و آنها را از بت پرستی
باز دارد و در کتاب آورده که سنت جهاد و کفایت کرد ^{بودند}
که بفرزندان قاهل مقاتله نمودند و زنان و کودکان
اوسان را برده رفت و استنباط خیاطت بمولود
چون که عمر او بسصد و شصت و پنج سال رسید حق تعالی او را
بر آسمان طورست تا اهل مدرا نجاست ^{بگذاشتند}
و مشایخ زمین ادریس علیه السلام بعد از وفات قبله گاه خود

ببر

بر سر بر ریاست بنی آدم بر درخت پروردگار عالمین متوشیح را از
 حد زیاده بگردان غنایت فرمود چنانچه از اعداد شمار بگذشتند چون که
 عمر شریف او به نهمصد سال رسید پسرش متولد شد و نامش ملک نهاد
 و بعد از وی دو صد و نود و یک سال بزیست چون که عمر عزیزش بیازده
 صد سال رسید تقضای الهی مرغ روحش از قفس وجودش ^{باز شد} تا غرض
 رضوان ^{بر روز} عدم نموده به ملک ^{بانی آدم} عدم بر روز نمود این شاهراه ^{بانی آدم} بر یک در پس
 و ملک ابن متوشیح بعد از وفات قبله گاه بر سر خلافت

بجای پادشاه قائم مقام آمد و ملک مردی موحده بود خلق اندر
 با اللہ تعالی دعوت می نمود و بی شمار خلایق را از بهت پرستی
 بازداشتند و بعضی اشخاص او را امکان خواندند و زمره اهل
 تواریخ او را لاک و فرقه راویان او را لایح می گفتند چون که

از در خانه

که عمر عزیزش به هشتصد و هشتاد رسید رخت ^{در میان} بست خود را
 بر بسته از در خانه به ملک جاویدانی ^{در میان} کوهیدند فنا دید

و نوع علیه السلام ابن ملک و البجمع انبا علیه السلام
 بودند که اسم شریف او سالت و سائب و بیشکب و بیکر نیز گفته

گفته اند و آدم ثانی و شیخ الانبیاء و نجی اللہ بودند از جمله القاب
 آن جناب ^{بود} اند و علما و فضلا در مولفیات خود ^{چند} مسطور نموده اند

که نجی اللہ بسبب زنت اشتغال ^{بود} فرموده و بریه ملقب ^{بود} گردید و با اتفاق
 فضلی اهل تفاسیر نوع اول ^{بود} بنویسند که شیخ شریعت را

بعد ازین مسطور خواهد شد و بقول علی عام در سلاک انبیا عظام
انتظام داشتند و در زمان تقسیم ربع و مسکون حضرت نوح ۶م
و یار مشرق شدند و پند و بیخ و آراضی سودان ^{بافزینند} بحام تفویض نمودند
و حسب الحکم قبله گاه عام بر آن مواضع قابض و متصرف
گردیدند از مضمی ^{جدایع} حیات عام را نه هر عطا فرمودند
بدین تفصیل پذیرند و سند و زنج و حبش و قبط و تویه و کنعان
و بربر و کوش و بقول مورخان سام از کباب انبیا مرسل
بوده و به نژاد است و وفور فراست بصلاح نفس و نجابت
ذات بارکات خود از سایر اولاد حضرت نوح علیه السلام و کما
امتیاز تمام داشتند لاجرم آن حضرت بولایات موزب در
عهد خود سهام را بدان ولایت تعیین فرمودند بلکه در دعای
برکت در حق و فرمودند ^{در} اولادش نمودند چنانچه برکت و دعای
آن حضرت بزرگوار بر جمیع انبیا و مرسلین علیه الصوات و السلام
از نسل سام پیدا شده اند و بوقت تقسیم آراضی عالم یعنی
روم و شام و عراق و فارس و خراسان و بدخشان بوی
مرعت فرمودند و در کمال نوزدش حضرت و حسب العطا یات
سام را نه هر بخشید بدین تفصیل ^{در} یل از فخذ که ابوالابیت
و کیومرث پدر ملوک عجم است و اسود بقول صاحب توریخ
بنای و وجه و مدائن انبیا او اند و فارس فرزند اسود اند

است و نیز از هر فارس است و بعد از آن ابن علوج ابن فارس و
 فارس نیره اوست و اصطلح نیز هر فارس است و بر چهارم
 یا قف است ابن سام که روم و شام ^و ایران ^و یقف اند
 و بر پنجم سام موجهت که کرالان ^{افغانه} پیر او میباشد و بر ششم
 سام لاور نام است که فرزند ^{افغانه} مهر از نسل وی میباشد
 و بر هفتم سام عیلم نام است او را دو پسر بودند یکی خراسان
 و دوم بیطل بود و بیطل نیز دو پسر ^{بودند} کابل و زابل بودند و
 زابل را نیز دو پسر بودند ملخور و غزنین که تعمیرت خراسان
 بومی منسوب اند و بر هشتم سام ارم است او را هفت
 پسر بودند بدین تفصیل ذیل عاد و ثمود و صحار و طسم
 و حدیق و حاسم و آتاز و عاد در ملک یمن مانند و ثمود
 میان شام و حجاز مقام کرو و طسم در عمان بحرین و
 اند ^{بودند} و حدیس بر زمین عامه مانند و حاسم در سفوران ^{بودند} آتاز
 و آتاز بر زمین که بنام او باز خوانند در آنجا مانند و اولاد عاد
 بسیار شدند و جمله آنها بر ممالک منولی گشتند و کلان
 تری ایشان عیلمی ابن عاد بود چون که وی در نداشت
 پسران او شدید و شداد و الی سلطنت مملکت کردند
 و بر تمام عالم غالب گشتند و حتی ک را بر زمین بابل فرستادند ^{بودند}
 تا که عیلم را قطع کنند و آن ملک از وی بگریه همچنان عمل بجای آورد

و کابل را نیز از آن بودند صدر و غیره

بجا آورده بودند

بجا آورد و همشید را فرزند نموده ملک او بگرفت شد و همین کار
 بی ادبی را اشعار خود ساخت از آن واسطه بود علیه السلام را
 بر شد و همین بسوخت او نند اما شد او پلید بوی نکر دید بلکه
 بنا کی باغ ارم نمون بودند چنانچه در وصف آن آیه در قرآن
 مجید واقع گردیده ارم ذرات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد
 در نظام التوارخ مسطور است که در زمان جلوت معاویه ابن
 ابی سفیان رضی الله عنهما عبد الله بن ابی ثلثه انصاری
 در مین شتری کم از برای تلاش آن شتر در جنگل میاست ناکاه
 در جنگ بیابان شتر عظم الشان در نظر شتر آمد در آن شتر در آمد
 و کوشی دید که از عظمت آن شتر روید که در کای آن از سر رخ
 بودند شتر را در روز اوله خود در آن شتر در آمد و باکست
 بعد از بلا غم تعیین کرد که این بهشت است مانند این بروی
 زمین بجایند اندک شد او اگر این حکایت نزد حضرت معاویه
 رضی الله عنهما بیان نمایم و کار ز باور نخواهد کرد نشانی بابدلس
 سه سندیزه از آن جوئی و سه توپ و یک کون عنبر برداشت
 و بر آن موضع نشان کرده هر روز آنده بر شتر سوار گردیده
 میان دمشق بخدمت حضرت معاویه رضی الله عنهما رسیدند
 و احوال آنجا را بیان نمودند و نشانی که حکایه نمود و آن هر روز
 بزرگ بودند که مثل او در آن زمانه ندیده بودند و آن کونرا

برون

بنام تمام منزل گاه او مظهر ارید کجدا آن کعب الا خا زرا
 طلبیده از وی پرسیدند که در نسب و صفت این چنین جای دیده
 یانم در جوابش گفت آری در تورات آورده که یکی از امت خود
 محمد رسول الله ^{جوابد} نام انصاری ^{جوابد} آنجا برسد و او را ملا خط کند
 و نشانی از آن بر در و کعبه آن تا قافله ^{جوابد} مسیح ^{جوابد} در آنجا برسد
 بلکه او را حق تعالی در چشم مردم بنیان آوردند حضرت معاویه
 بوی گفت این عبد الله و این نشانی آورده کجدا از آن عبد الله
 را انعام داد و آن جواب در خزانه خود داخل کرد این کجدا از آن
 شد او مرد و در بیابانیه نمود و پسرش مرشد ابن شد او بود هم
 کردید و همراه او که حضرت الموت حاضر بود وفات یافت
 و کسب هم سام بود نام درشت او را چهارم بودند اذریجان
 و از آن مازمن و مرغان چون که سام بیانصد سال رسید
 و بقول مورخان به شصت سال رسید از در فانی به عالم جاو
 درانی شتافت بودند در فتنه این سام را سه لر بودند
 از آن قابل مالک بود او را پسری قانی بود او را هر دو مشق بود
 و دیگر که از فتنه بر نجهان که جد بزرگوری منوچهر است و هر
 سوم از فتنه سابع بود و او را پسری بود عابره و بعضی صاحب
 توریج گویند که همود هم عبارت از عابره است بزبان عبری
 بوی منسوب است و قبل از زبان سریانی تکلم می نمودند و

بعضی نیز

بعضی مورخان نسب حضرت بود علیه السلام مدبر موجه نوشته اند
بود بن عبد الدین محمد بن حمیس بن علقم بن عمار بن
آرم بن سام بن نوح علیه السلام و در بعضی تواریخ مورخان
مورخان چنان نسب آن حضرت مسطور کرده اند بود
بن عبد الدین زجاج بن حارث بن عمار بن هوش بن
آرم بن سام بن نوح علیه السلام بدانکه آرم برادر ارغش
را بنیست پس بودند بدین تفصل نعل عمار و ثمود و ضحاک و طسم
و حدیس و حاسم و ادبار بودند عمار در مین بماند و ثمود میان
شام و حجاز مقام نمود و ساسان کردند و طسم در عمان بحرین فرود
آمد و حدیس بر زمین آنها مین بماند و ضحاک به اراضی طسمی بماند و
حاسم در میان حرم شقران پائید و ادبار بر زمین که بنام او او را
خوانند مطلق کردند و اولاد عمار بسیار شدند و مستولی بر سر
ریاست گشتند و مقبره ایشان علقم بن عمار بود چون آنکه و شی
از در فانی بجام جاویدانی در گذشتند بود آن پسر آن که شدید و
شد او بزور بازو با و شاه کردیدند چنانچه تمام عالم را مسخر
کردند و ضحاک را در زمین بابل و فارس فرستادند
که چشم شاه را فرور نموده آن ملک از وی گرفت و بر
رعایا و مسافر جور و ستم و ظلم آغاز نمود در این اثناء
حق تعالی بود این خالد المحمود ابن حمیس ابن علقم را
بر بیغری مبعوث نمود که قوم عاریان را با سلام و دعوت نماید

کند چنانچه شد او هیچ التفات بوی که نبرد ناکاه بر او شان
 بتلای آسمانی نازل شد مگر آنها هیچ ندانستند و بار دیگر علم
 معهودان با مرض ریح العظیم بکتاب شدند بعد آن در ترس
 جان مرشد این شد او دست در طرف بود علیه السلام
 کردید و همراه وی در حضرت الموت حاضر بود بقضای الهی هم
 در آنجا وفات یافت و مدت هشتصد سال بعد از وفات
 حضرت نوح هم آن حضرت پادشاهت و ارشاد قوم عاد بیان
 در ولایت یمن اشتغال داشتند و مدت پنجاه سال اهل عناد
 را بشرفیت نوح علیه السلام دعوت می نمودند و در مدت مذکور
 که بوی که دید مگر در آخر اکرام اندکی مردم از آن قوم بعد از پادشاه
 اهل نفر و عناد طرف بود علیه السلام آمدند و بود علیه السلام
 همراه اهل ایمان در ناحیه حضرت الموت شهید شده بودند گویند
 که بفضل قادر کرم پنجاه سال بار دید زنده گانی یافته بودند
 بعد از منقضی معاد مقرره آنحضرت از در فانی بجهان جاویدانی
 شافتند چنانچه امر المؤمنین حضرت علی ام المومنین فرموده
 اند که حضرت بود علیه السلام در ناحیه حضرت الموت در تلای سرف
 مدفون گردیدند و مدت حیاتش چهار صد و شصت و پنج سال
 بودند و عا بر راست پسر بودند و از آنها یلی یقطان بود از نسل
 پدر هم که آن قبله بوی منسوب بود و یقطان دو پسر بودند
 الامان و ملکمان پدر حضرت خواجه خضر علیه السلام و اسم شریف

آن خواجم

- آن خواجہ علیہ السلام ابوالعباس بود و نسب خواجہ خضر ۶۴ م
 - حضرت شیخ ابن الدین علاء الدولہ سمعیانی قدس اللہ سرہ
 - الفریز نور اللہ مرقدہ در کتاب خود زینبک ارقام فرمودہ اند
 - خواجہ خضر ابن ملکآن ابن بلیان ابن کلیان ابن سمعان
 - ابن ہدآن ابن الامان ابن سام ابن نوح علیہ السلام
 - و نیش خواجہ ابوالعباس و خضر لقب آنحضرت علیہ السلام
 - بدانکہ سبب آنجناب بدین لقب و لقب باین کنیت از آن
 - است کہ روزی بر زمین بیضا نشسته فی الحال بزمہ از اطراف
 - آن پیدا گشت و آن سرزمین اخضر شد و در تفسیر ابوالفتوح -
 - رازی مذکور است کہ آن حضرت را چہ آن خضر گویند کہ روز -
 - بر پوستان سفید نشسته بودند بمرکت قدم بیمنت ازوم آن -
 - حضرت بزم گشت و بقول زمرہ مجاہدین ہر گاہ نماز گزاردی -
 - بامر اللہ تعالیٰ رودارودی گیاه بنرید آشدی و علمای اسلام را -
 - در باب نبوت حضرت خواجہ خضر علیہ السلام اختلاف است -
 - و قول اصح آنکہ آن جناب بشرف نبوت معروف گشته اند -
 - بآنکہ علم و طاعت موصوف بودند زمرہ علما در ہوش اعتراف -
 - دارند باز خلاف واقع شد کہ آن جناب نبی مرسل است یا غیر -
 - مرسل بودند جو رب یکی اللہ آن جناب در زمان بعثت -
 - حضرت ابراہیم علیہ السلام بیعت گشت و دیگر ائمہ بعد از وقت

بعد از وفات حضرت خلیل الرحمن علیه السلام اندک زمان تا ج نبوة
 بر سر نهاده بودند سویم آنکه میان حضرت ابراهیم علیه السلام و آنجناب
 مدتی ممتد بود و با اتفاق جمهور فضلا موافقت الاستحقاق تا غایت
 زنده است و فوت نشود مگر در آخر ایام القضا فی عالم فنا انتقال یابد
 و بقول مشهور مدطلات مقدمه الجیش ابر بود و با شامیدن آیه
 فائز گردید از این وجه صورت بقای اوقات عمر شریف است و حضرت
 شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الدرر الیزید بعضی تضانیف خود
 کیفیت احوال خواجه بر بنوبه مسطور ساخته اند که قبل از وجود
 حضرت خانم انبیین صل الله علیه وسلم در بر پانصد سال دند انبیا و قوی
 خواجه تجدیدی پذیرفت و بعد از ظهور حضرت سید عالم صل الله علیه وسلم
 در هر صد و هشت سال تجدیدی یابند و در سال هفتصد و هشت و هشتاد
 تجدید سابع بود و خواجه بنایت ریم الخلق و حسن الوجه و باسط الکف
 و کثیر التفریح است و اولاد خواجه زنده نمی ماند و در این ایام یک
 پسر خواجه در سن شصت سالگی فوت شد و اولاد از و احشش
 هیچ بلی بعالم فانی نیستند و خواجه صاحب فرزند و فروخت می
 نمودند و بلکه اثر اوقات دلایلی می فرمودند خصوصاً در عرفات
 نوم خواجه اندک است و خوش آویزی را بنحایت دوست می
 درود و صاحب وجد عظیم در سماع و در مطاکره کتب شرعی می بینند
 و بیرون از سبب امام محمد ابن ادریس اشاعفی رحمه الله علیه بخاندن

گذارد

کذا روید و از حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت میکنند که آن
حضرت می فرمودند ما من عبد یقول صل الله علی محمد الا انقار الله قلبه و
نور من غیر خواجه صاحب میفرماید که من و الیاس با اشموئیل بنقبر علیه السلام
بودیم برکناره دریا و ما عدا بر اصحاب او غالب آمده بودند و اشموئیل علیه
السلام با اصحاب گفت که بگوئید یا محمد و یا علی آنها چنین کردند
امر الله تعالی بر دشمنان غالب شدند و از جمله احادیث که خواص صاحب
از سرور عالم صل الله علیه و سلم نقل می فرماید یکی دیگر اینست و قال الشیخ
قدس الدرره الفریز قد سمعت ممن التوقه انه قال سمعت من
شیخ جمال الدین الجیلی انه قال سمع النبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه
رضی الله عنهم بعد صلوات العصر فی حرب تبوک بتین من غران
یروا مشدما فقال النبی صلی الله علیه و سلم المشد هو اخی خضر ثنی
علیم و نظم بد القطوه فوارس یوحا اذ الیوم الیوم
و هابت ظلما اذ ایل الیل رجال محاربت حرب ناسبهم
لداریم الفاهم و التفضیل و قد کتبه علی ظهر کتاب اذ انظر
فیه الحضر علیه السلام فبسم و قال کیف یقی الحدیث و خواص بسیار
ورد میکرد یا اخی یا قوم بالاله الا انت اسکاک ان تخمی قلبی غیر
مضربک ابد او انتهای کلام شیخ قدس الدرره الفریز پس دیگر
فانغ در غون است که بقول اول علم حضرت خواجه خضر علیه السلام
باشد و قحطان ابن عاقر را در پیر بودند حضرت که نسب

?

اعلای حضرت رضی اللہ عنہ کہ از اصحاب بزرگوار سید الکامل صلوات اللہ علیہ
 وسلم باو اتصال می یابد و کبری و کبریا و کبریا و کبریا است که از قبایل
 عرب از نسل او پیدا اند و نسب ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ بخت
 نبی صلوات اللہ علیہ وسلم اتصال می یابد و نسب حاتم طائی نیز در عابری که
 اصحاب او اهل و اخروی سید عالم صلوات اللہ علیہ وسلم منتقامی شود و از نسل
 ابن قانع ابن عامر را پنج پسر بودند ساروخ و نعمان و افراسیم و طاشم
 لحولان و ساروخ را یک پسر بود ناخورد و او را دو پسر بودند تاریخ و عوض
 و تاریخ را سه پسر بودند هارون و ابی بنغیر علیہ السلام و لوط برادر زاده -
 خلیل الرحمن است چون که در ملازمت عم بزرگوار خوش از بابل عت
 نمود و در بجران رسید و با بدایت و در شاد اهل موقوفات که منج
 شهرستان بودند و نواحی آمدن از بلاد شام مبعوث شد بدان
 جانب شانت و در پریک آزان شهرستان زیاده بر صد هزار نفر مفا
 تل بودند و آن بلا عین با وجودت پرستی بقطع طریق و فصل شیخ
 موافقت که بروایت اصح پیش آزان شیخ طائفه سر بر نرده بود و اقدام
 بر نمی نمودند و حضرت لوط علیہ السلام در انجا رفته زنی از آن قوم در حاله
 نکاح در آورده مدت سی و سه سال علی اختلاف الاحوال ایسانرا
 بدین قوم و ملت حضرت ابراهیم علیہ السلام دعوت می فرمود و از عذاب
 ایزدی ترسانید و در آن مدت غریبات مکررات و بنا برین که بلای
 جناب کسی ندید و بروایت طری اعدا و متابعتش چهارده نفر
 رسید و چون فسق و فساد و عتاد و کفران مریضات از حد اعتدال

تکامل

تجاوز نمودند و قوط علیه السلام از متابعت آن فرقه ضلال نامید گشته
و دست نیاز در نگاه آرم کار ساز بر آورده لغت مآرب بنجی و اهل
مما تعلمون و حضرت مجیب الدعوات و عیالی آن بیغنی می خوردان به
شرف اجابت مقبول گردانید می الحال جبرائیل امین با جمعی
ملائکه جهت ملاکت آن قوم نایاب مأمور ساخت جبرائیل علیه السلام
- نزد حضرت قوط علیه السلام ظاهر گردید و احوال بیان کرد و بفرمود
- و قوط علیه السلام همان شب از آن مخدولان بیرون برفت
و با سنگام سحر که قرین شام بکسیت اعدا بود آن بر حدیث تفکات
گذشته متوجه منزل ابراهیم علیه السلام گردید و وقت دمیدن
نسیم صبح دید علیه السلام بر مبادی خود را در زمین فرو برده آن
آن پنج شترستان را برداشت و آن قدر بالا برو که آوز خروسان
ایشان ملائکه سموات شنیدند آنها را نیلون سار نموده بر زمین
انداخت و قوط علیه السلام بعد از ملاکت آن احوال با اتباع خود
بخدمت حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه شتافت
چون که هفت سال از آن قضیه منقض شدند بر روز چهارشنبه
باز در بیع الاول بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال فرمودند
و مدت حیاتش هشتاد سال بودند و آنجناب در ایام زنده
کافی بصفت و بقیقت و شکرکاری اشتغال داشت
- هر دیگر ناخوشت که نسب لقمان حکیم با او اتصال می یابد

و بر تاریخ حضرت ابراهیم علیه السلام است و حالات اولاد آن -
 حضرت بعد از این مذکور خواهد شد انشاء و الحمد لله
 صالح نبی علیه التحیات و اثنای رآویان اخبار ناقلان روزگار
 نسبت آن پیغمبر بزرگوار بر آنجوجه ارقام نموده اند اینست
 صالح ابن عیبد ابن جاکثر ابن ثمود ابن عاد ابن ارم ابن سام -
 ابن نوح علیه السلام و صالح علیه السلام در سن چهل سالگی بیو
 شدن خلعت نبوت مشرف گشت و بارشاد قوم نمودند -
 در دیار حجاز مقیم بودند ببعوث شده بود و مدت چهل سال آن
 فرقه ضلال را بشریعت نوح علیه السلام دعوت می نمود و انزلی
 از ضعفاء آن قوم بعد از اظهار معجزه ناقه و ایمان آوردن و
 بقیه یمنیان در مقام لغزان بماندند پس از سی سال که آن
 شهر در میان ایشان بود قاذر ابن سالف آن ناقه را -
 بکشت و شتر بجه از نظر نمود و بیان تا پدید گشت و عذاب بر آن
 سالکان طریق تباهی نازل گشت و حضرت صالح علیه السلام
 با صدویازده نس که با و ایمان آورده بودند در راه رفت
 و در آن مکان مبرکه اوقات بطاعات و عبادت
 میگذرانید تا آن زمان که متوجه بریاض جنت گردید و مدت
 حیاتش دوست و پنجاه و شش سال بود و هر قدر منورش در راه
 و آرا المندعه است و بعضی در رمن و مقام کعبه اند و بیعت

نامه

ناقہ صالح علیہ السلام بر منجوبہ است کہ روزی اہل ثمود صالح
 علیہ السلام گفتند اگر میخواہی کہ ما یا نرا بر خدای ایزد متعال و بر نبوت
 تو قائل باید کہ دو عاقلی در آرزین بنک کہ برابر ماست ناقہ
 بزرب کہ حاملہ شد بیرون آید و محمد ران ساعت وضع عمل
 نماید و آن شتر بچہ بمشابدہ مادر باشد حضرت صالح علیہ السلام
 دست نیاز بدر گاہ قادر کار ساز بر درشت و بد عاقلی قوم نمود
 عرض نمود بامداد کجا جلد و علا آن سنگ بزرگ رویدہ بخود
 رزہ آورده بشکافت و ناقہ عظیم خلقت بیرون آمد و
 فی الحال از آن ناقہ شتر بچہ در بزری مانند مادر تولد شد کہ بواسطہ
 آن چرا گاہ بر مواشی آن قوم نداشت از آن باعث گشتہ ناقہ
 در دل او شان جا افتد و تصدع ابن عمر و وفعت لے
 سعادت در وقتی کہ ناقہ متوجہ آب میشد بر او سر را افکند
 چون کہ ناقہ بیاید تصدع بزخم تیر ناقہ را مجموع ساخت و
 قیدار کہ بزرافت عین و قصر قامت موصوف بود شتر را
 پی او و دیگران رسیدہ کارش با فر رسانیدند و بچہ ناقہ انجمن
 حضرت صالح علیہ السلام در قلم کوه خود را رسانید چون کہ چشم
 دید بچہ بر صالح علیہ السلام افتاد دست برت بانک نمود بامرام
 تعالی بخدا ان ماہ بعد از دست زدن آن قوم در عذرب الہی از خوار
 شدند پس بچہ رویدہ بودند مگر او را نیافتند و الہی بجز خود آمدند

ذو القرنین ابر بقول جمهور مجازان اسم
 شریفش سکندر است و این سکندر بقول بعضی مفسران
 و این تواریخ غیر از سکندر فیقوس است و نسبت ذو القرنین
 ابر بیافش این نوع علیه السلام می بوند و وجه تسمیه او
 بذو القرنین مختلف است بعضی علما گفته اند که ذو القرنین
 بر دو طرف میزدید عبارت از مشرق تا مغرب است استخوان
 نمودن آن باین لقب ملقب شده و وجه دیگر گفته اند و علم
 نام شیخ نظامی رحمه الله علیه بدین وجه تقسم نموده اند
 که صاحب و قریش بدان بود نام که بر مشرق و مغرب آورد کام
 بقول دیگرگان پسندیده داشت و ویسویس پشت پیچیده داشت
 دیگر استان را موز کار - که عمرش و قرن آمد از روزگار
 از محمد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده اند که ذو القرنین
 ابر از انبیا مرسل است و وقت ذو القرنین علیه السلام مختلف
 نیست و از طبری چنان معلوم می شود که با حضرت ابراهیم علیه السلام
 و التسلیم معاصر بوده و بعضی محمورخان گفته اند که زمانه ذو القرنین
 بعد از موسی علیه السلام بود و او در دیار فرنگ اقامت نمود
 ذو القرنین در اوقات میر بلا و حدیث چشم حیات استماع
 کرد و بجانب آن چشم بظلمات بشافت و خواهم خضر علیه
 السلام بقول صاحب مدارک وزیر و هم خالدهاش بودند که
 در مقدمه شافقت و بروایت صاحب متون الاخبار العباسی

علیه السلام

علیه السلام نیز همراه ^{آن} بود و این روایت ضعیف تمام دارد زیرا آنکه ظهور
 ذوالقرنین ابر با اثر روایات معتبره پیش از حضرت موسی علیه السلام
 بود و ایاس علیه السلام از نسل هارون است که در زمر معرقل بنی علیه
 السلام به تقویت دین کلیم المد علیه السلام مبعوث گشته و با اتفاق
 جمهور مورخان حضرت ایاس علیه السلام بواسطه آنکه حق تعالی او را
 طبع ملکی رامت فرموده بودند که از شهودات نفسانی بری گردانید بودند
 و زنده ماند بسبب خروج آب حیات چون که حضرت خواجہ خضر علیه
 السلام باب حیات رسیده از آن نوشید جاوید زنده ماند و تا زمان
 وصول حضرت ذوالقرنین آنجا فرار رفت و چون که حضرت
 ذوالقرنین بجای مقصود رسید بسبب توقف بر رسیدن کیفیت
 حال فرمودند که جام آب حیات بمن پرید تا که بیاشاید حضرت خواجہ
 خضر علیه السلام بآن موضع چشمه شافت مگر از ابار نیافت مر چند
 در طلبک مبالغه نمود اما دست بر چشمه مقصود در زنگر و لاجرم عا
 جز گردیده تا یوس و در مراجعت فرمود و حسب حال او شاعر گفته اند
 ای حیوان که سگندر طلبش می فرمود در روزی خضر شد و خضر شد خوشنود
 در کتاب روضه الصفا مسطور است که ذوالقرنین ابر با وجود استی
 لال در آمد و سلطنت خود را بسلطت مملکت زنجیل یافت و قوه
 نفس و نفقه عیال از آن عمر حاصل کردی و زمان سلطنتش بر دایم
 چهل سال و اوقات بگردن ربع و مسکون می سال نفقه اندود

کتاب اعماد الایمان مدنی است که عاشق ذوالقرنین سنه الف
 و بقول اهل تورخ یعولون عاشق سنه ثلاثه الالف
 ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه افضل المتجزین و امام خردین
 رزمی علیه الرحمه در بعضی مؤلفات خود مرقوم بقلم حقیقت رقم اردانید
 که در باب پدر حضرت ابراهیم علیه السلام دو روایت است اول آنکه
 پدرش مؤمن موحد بود و در مغفرت اهد انتقال نمود از آنکه او را
 تاریخ گویند عم آنحضرت بود که والد حضرت ابراهیم ۶ را بعد از وفات
 پدرش در جباله کنع در آورد که تربیت آنحضرت می فرمود و دوم آنکه
 اقد پدر حقیق حضرت ابراهیم ۶ بود و بالتفاق جمهور علما اذ در از عالم
 فانی کافر زعمه و در تورخ طبری مسطور است که نام پدر حضرت
 ابراهیم علیه السلام بعمری اوز و بعمری و پهلوی تاریخ بود و بالتفاق
 مورخان نام پدرش ناخورد بود و ابراهیم اسمیت بعم مرادف
 اب ریم یعنی بلد مهربان و لقب آن حضرت خلیل الله - و
 خلیل الرحمن و نیش ابوالانبیا و ابو محمد صلح الله علیه وسلم - و ابو
 الصفان و حضرت ابراهیم ۶ بعد از تولد مدت یازده سال - در
 غاری دابه و مادرش از ترس از مرد جهته وی مرتب آردانیده
 بود بر روی چون که از موضع اختفا بیرون فرامید و در - سن
 است و هفت سالگی نمود و متابعتش را بملت امام ابوحنیفه
 دعوت فرمود و چون که آن کافران پیغمبر را در منجین

بنیاده

نمانده در آتش انداختند و تیران آتش بروی کحل در میان بردید و
 پیش از انقضای سه روز یا هفت روز با آنجا آمدند و از آن مکان
 برون آمدند و در سن سی و هفت سالگی از بابل با زنی حسین هجرت
 نمودند و در سن هشتاد سالگی نسبت ختان که قبل از آن معهود
 نبود قیام فرمود و در سن صد و پنجاه سالگی در محاسنش سفیدی نمود
 شد حال آنکه پیش از آن در نجف افرود انسان ظاهر نگشته بود
 و حضرت ابراهیم ع اول بنی هاشم است که در راه خدا بیعیالی هجرت کرده
 و در آن اول کسی است که در روز خراجه خواهد پوشید آن حضرت خواهد
 بود و قتال شمشیر و قسمت غنیمت و کسب کردن سفره خیاقت و قطع
 موی لب و سواک و مضمضه و استنشاق و فرق سر و تمدن موی
 بغل و شستن شویخانه و حیدن ناخن و استنجای آب و پوشیدن
 سربیل سنت آن بنی هاشم است و شریعت آن حضرت
 ناسخ ملت حضرت نوح علیه السلام بود و صنعتش و عقیدت
 بود و در غیر بلاد و امصار استی اتمام می فرمودند و مدت حیاتش
 بقول مشهور است صد سال و ابراهیم ع سفید صبره و آیه چشم
 در زکریا پنی و عراجی کردن و سر و قد و رویش تو با در شکرمی
 خند و مدفن بمایوش فریه چون است از توابع شام و آن -
 حضرت را سیزده پسران بودند بدین تفصل ذیل اسمعیل و اسحاق
 و یاقش و یقشان و در زمان و شوریج و لوط و تیم و قسیان و مدین
 و مدیان و یسعی و یسعی و بعثت حضرت ابراهیم علیه السلام -

در عهد ضحاک علوانی بود و در نسبت محکم ضحاک را بسم پدر با آدم بزند
و نسبت بانار کنندم پدر عرب بود و بهوشنگ از نبره کان بومرث
است که در نسبت عرب نسبت او بسم پدر با آدم می بزند و او از اولاد
سَام ابن حضرت نوح علیه السلام است که پدر عرب بود برادر اوس
در فحش است که پدر فرس بود و اتفاق میان این بر دو قول است
که تار آدم و بهوشنگ و در فحش و بومرث و سَام ابن حضرت
نوح علیه السلام است و معجزه حضرت ابراهیم علیه السلام نشستن طیور
در بجه و اعضای آنها را با هم نرفته تا که مضمحل و مخلوط شوند و رؤس -
ایشان را بدست گرفته چهار حصه کرده گوشت آنها را بر چهار جبال نهادن
و بر یک را جدا جدا بنام خواندن ای باز و ای طاوس و ای فرس
و ای غراب و در قلمه بر جبال پاره از اجزا و اعضای آن برخاسته
بر روی هوا با هم منضم شده بطریق که اول بودند و سرهای ایشان
با هم منضم شدن و حیات کامل یافته بسوی آن حضرت بر یک
پرورد نمودن بیایند با مرادش مدعا می اوشان عمل بجا آوروند

حضرت اسماعیل صلوات الرحمن علیه السلام در
معالم تنزیه مطهر است چون که حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت
طلب فرزندان مناجات کردند و بر زبان راندند که اسمع یا
ایلی ولد ارشدش اسمعیل موسوم شد و ایل بلغت عبری
تعالی را گویند و نسبت حضرت اسمعیل علیه السلام ابو النور بود
و هنوز از سن شریف حضرت اسمعیل ۴۰ دو سال نگذشته بودند

که ابراهیم

کہ ابراہیم علیہ السلام اور ادریکہ برودہ ساکن ارواںند و حضرت
 اسمعیل علیہ السلام در میان قبیلہ جریم و قحطوراکہ از فریات سام -
 ابن حضرت نوح علیہ السلام بودند نشوہ نمایانہ و نوزده سال شد
 کہ قصد قربان کردن آن جناب و فدا فرستادن رب الارباب
 واقع شد و در روضۃ الصفا مطور است کہ چون ابراہیم را قربان
 ساختن اسمعیل علیہ السلام دست نداد ابواب علامت بروی
 وی کشاد و رب العالمین بروی وحی فرستاد کہ این اسمعیل عم
 حامل نور خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم است از آن در سلسلہ کار و
 کارز نیاید آنگاہ علوی درجات سیدالابرار صلی اللہ علیہ وسلم و آل
 بزرگوار آن حضرت برخیل الرحمن علیہ السلام منکشف شد و ابراہیم
 علیہ السلام در میان اولاد امجاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امام حسین
 ابن مسلم رضی اللہ عنہما را مشاهده کرد و گفت کہ این چه پس است
 مالک الجلیل وحی فرستاد کہ این امام حسین است از جمیع احفاد
 و امجاد اسمعیل و حضرت ابراہیم عم گفت یا الہی من امام حسین
 را از اسمعیل زیادہ تر دوست دردم مالک المخلوقات فرمود کہ
 ما اورا فدائی اسمعیل قبول کردم پس بدین روایتہ کہ رز صادق
 آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم بعثت رسیدہ در آیتہ و فدینا بذج
 و نظم کنایت از امام حسین رضی اللہ عنہ است نہ از آن کبش
 زیر آیتہ کوسفندی را بمقدرر عظیم نیست کہ حضرت پروردگار اورا
 زج عظیم گوید و اعلم عند اللہ الفرد الصمد و بی حاجہ در آن

وقت نود و سه ساله بود که بحجور مغفرت می آید بیست و هفت
 اسمعیل علیه السلام در وقت وفات حضرت ابراهیم علیه السلام
 بر آه نهای سالتان بین ما مور شد و در آنجا قیام نمود مدت پنجاه
 سال اصحاب ضلال به ملت حضرت ابراهیم علیه السلام و بطریق
 مستقیم و موت می فرمود کسی آزان کمران بودی نکرید لاجرم
 بحرم بازشت و در آنجا وفات یافت و صفت آن حضرت
 نیز ترشیدن و نیز انداختن بود و اول کسی که اسب رام ساخت
 و بروی سواری نمود حضرت اسمعیل علیه السلام بود و مدت حیاتش
 صد و سی و هفت سال و مرقد بمالوش در قدس خلیل الرحمن -
 علیه السلام قریب بقبر است معاجرت و حمزه اش سفید مائل
 بسفیدی روی خویش درختان و بنی مبارکش فرورفته و قاتمش بعد
 باشد تو وضع از جبه مبارکش ظاهر و آعد او اولاد زکورا آن حضرت
 بدو زده نفر رسیده آزان جمله ثابت و بقدر مشهور اند -
 اسامی لقب ایشان در کتاب نورخ مذکور و مسطور اند و
 الله اعلم عند الله الغفور و اسمعیل نام هر حضرت ابراهیم بود
 و معنی روانی بران رفته اند که نام بزرگ هر امام جعفر صادق
 رضی الله عنه که اهل شیعه بآن اسمعیل خود را منسوب دارند
 و معنی اسمعیل بریانی فرمان برور خدای تعالی است و معادل
 زنی هر ای را گویند عبرانی حضرت اسحاق علیه السلام
 بعد از تولد حضرت اسمعیل عم چهارده سال علی اختلاف

الاقوال

الاقوال حمیدی ملا لکان علیہ السلام در خانہ خلیل الرحمن علیہ السلام
 بر روی مبارکی داود رفتند و آن حضرت بود اسحاق علیہ السلام
 بشارت داود و بقول صاحب مدارک ساروران زمان
 نو و ساله بود و حضرت ابراہیم علیہ السلام صد و بیست ساله
 بودند و سائر خاتون رحمتہ اللہ علیہ بہ شنیدن بشارت دل
 مژدہ او بشکفت و شکرانہ کا اور وہ گفت یا ولیتی والد و انا
 مجوزا و نذ العی شیحان ہذا الشی عجیب ملاحظہ فرمائید از کمال قدرہ
 بخشنده بی منت اقبال امور عن یب نیست و پس از انقضای نوم
 بیعت روز بہ ازین صورت سائر خاتون حاملہ شد چون کہ وضع
 محل نمود آن فرزند ارجمند با اسحاق موسوم کردار بندہ اند و اسحاق
 تقطبت بگری مراد و فضا حک و اسحاق علیہ السلام در زمان
 پدر عالی کور بار شا و ادا کی لغات مبعوث گشت و حضرت
 اسحاق علیہ السلام را دو پسر بودند یکی تو امان و دیگر عقیق و حضرت
 یعقوب علیہ السلام و حضرت اسحاق علیہ السلام در برین از مشاہدہ
 اشیاء ہمہ سر محروم گشتہ چون کہ عمر عزیزش بقول طری
 صد و بیست سال و بقول مورخان چون کہ بعد و ہشتاد سال
 رسید از عالم فناء بعالم بقا رحلت نمود و مرقد مبارکش در قدس
 خلیل الرحمن عم است و معنی اسحاق دور آون و بنہ شدن عام
 و سائیدہ شدن و خشت شدن ہستان از غیر و برینہ و علم

محمد بن آن نام شریف است علیه السلام و این اسم عجیب است که عرب
 در کلام خود آورده اند اسحاق یعنی مصدری منفست یعنی
 اسم غیر منفست و از معنی اسم نیز اعتبار دارد و نقل از معنی
 مصدری نند منفست باید خوانند چرا که عجز نخواهد بود و تقدیرات
 و عیص با اکثر بسیار در زمان باید یکدیگر محبده را گویند و در اصل نام برادر
 حضرت اسحاق علیه السلام است که در میان اولاد او میباشند
 یعقوب علیه السلام با اتفاق جمهور از باب اخبار و لایق
 با سعادت آن بفرمان عالی مقدر در زمان حیات حضرت ابراهیم علیه السلام
 از سائره خاتون بوضع انجامید و وجه تسمیه آن مولود عاقبت
 محمود بدین اسم آن بود که آنجناب متعاقب عیص تولد نمود
 و لقب یعقوب علیه السلام اسرائیل است و بقول ائمه ائمه مراد
 عبد الله است که اسرائیل بن عبد الله بودند و ایل ایل و اسرائیل
 از اخبار بسیار علیه السلام میباشند و مرسل به پادشاه اهل کنعان
 و اثر اخبار و اثر بسیار علیه السلام بود از آنجناب بیعت گردیده اند که از
 نسل باب او بودند و بقول ایل نور رخ نزر نزر نزل یعقوب علیه السلام
 بر تیره شرف بنو نزر نزر شده اند و مدت دعوت یعقوب
 علیه السلام پنجاه سال بودند و در نو و ساکنی در بصره آن حضرت
 یوسف علیه السلام گرفتار رویدند و بعد از چهل سال که در بصره است
 الا حزن در غایت حزن و ملال گذرانیدند و بار دیگر آفتاب

جمال

جمال یوسف از مطلع وصال طلوع کرده و در خط مصر بدر و
پسر بدیدار بیکر متبع و سرور کشند و چون حضرت یعقوب
علیه السلام بقول اثر مجازان بقصد سال در مصر بکام دل گذرا شدند
و کاشن حیات را پدر و آروه بر یاض رضوان منزل زدند و حضرت
یوسف علیه السلام چند بمایون آختاب را در تابوت بناوه از شهر
مصر بقدرت جد بزرگواران فرستادند و در همان لحظه جنازه عیض نیز از
روم رسید و آن دو در راه راه در یک صدف مدفون گشتند
و مدت حیوة ایشان صد و هفتاد و هفت سال بودند و آسمانی
اولاد حضرت یعقوب علیه السلام بدین نوم است که مسطور میگردد
بدین تفصیل ذیل روئیل و شمعون و یهو و لاوی و ذیالون و
یشجر و بعضی عیوض و یسجر و یساجر گفته اند و این پروردار یک
مادر اند و لیکن نام دختر خانه حضرت یعقوب علیه السلام است
و از خواهر دیگر یوسف و این یابین و دودان و ثعبان و یعیسا
بجای ثعبان بود و از راهیل خواهر صغیر لیا تولد نمود و در شریقه
ایشان جمع دو خواهر درست بود و از زلفا نام نیزت و هر دو بودند
و کاد و شیراز و از بله نام نیزگی دیلا و اسباط و اخا و بودند
و در فرقان حمید ذکر این دوزوه پسران حضرت یعقوب علیه
السلام است بیان
و حضرت یوسف علیه السلام در روضه
الصفا مسطور است که یوسف لفظ عجیبست و فرقه بان زنده

اند که این اسم شریف عربیست ما خود از اسف آسف غم زده را گویند
 و محکوب را نیز اسف خوانند گویا یوسف علیه السلام بجهت آن موسوم
 باین اسم آرد زنده اند که هم قول رقیبت کشید و هم زهر اندوه و الم
 مفارقت کشید و در بعضی تفاسیر مسطور است که یوسف بلخت
 عبری مراد فرزند است و لقب آنجناب صدیقی است چون
 که سن شرفش به هفده سال رسید در محنت مفارقت پدری
 بزور گرفتار آید و بنا بر این که بقصد اخوان در جاه کنعان افتاد بودند
 و در آن جاه بومی سماوی فانی آید و بعد از آن بقضای تقدیر او را
 در مصر رسانیدند و در زندان رقیبت مقید آید و شش سال
 در دو تخته غمزه میگذرانند بواسطه عشق زلیخا در محبوس ظلم افتاد بودند
 هفت سال در زندان محبوس بودند و در سن سی سالگی از زندان
 خانه پرون آمدند و بر سر خدمت مصر رونق آفریدند و در
 سن سی و دو سالگی زلیخا را در عقد نکاح خود در آورند و بقول
 ابن کثیر در تاریخ حضرت یعقوب علیه السلام مدتی چهل سال مفارقت
 کشیده بودند و بعد از آن فیما بین خود و صورت موافقت
 روی نمود و هفده سال حضرت یعقوب علیه السلام دیده ناپسائی
 خود را بدیدار فرحت آثار حضرت یوسف علیه السلام روشن آردند
 و حضرت یوسف علیه السلام بعد از وفات امراسل علیه السلام -
 هفت و سه سال در دوران اقبال بسر برده و بدین روایت

مدحیات

لاوی اعداد اولاد او معلوم نیست و عدد ذریاتش بیست است
 هزار و پانصد و چهل و یک نفر صاحب استعداد بودند
 لاوی از او هرگز بودند و عدد ذریاتش در شمار شصت و دو هزار
 و شصت و پنجاه و پنج رسیدند و زیاتون راسته بر صلیبی بودند
 و اعداد ذریاتش در آن وقت پنجاه و پنج هزار و چهار صد و سی و سه
 مرد مقاتل بودند و شیخ را چهار هزار بودند اعداد احفاد او
 چهل و یک هزار و پانصد و چهل و شش نفر بودند
 و ثقبالن را چهار هزار بودند و ذریات ایشان در آن وقت
 پنجاه و چهار هزار و چهار صد و سی و سه نفر صاحب بازو بودند
 و کادرا شش هزار صلیبی بودند و اعداب ایشان
 بوقت نماز حد و یک هزار چهار صد و پنجاه نفر بودند
 و شیراز را چهار هزار صلیبی بودند و اعداد ذریاتش
 سه و سه هزار و پانصد و چهل و نو نفر صاحب دولت بودند
 و حضرت یوسف علیه السلام را دو هزار و یک و هشتاد و یک نفر
 کدرشت و اعداد اولاد احفادش در آن وقت بشمار هفتاد
 هزار و پانصد و هشتاد و چهار نفر صاحب استعداد بودند
 ابن یامین را سیزده هزار صلیبی بودند و اعداد
 ذریات او در آن وقت سی و شش هزار و چهار صد و هفتاد

چهار نفر

چار نفر صاحب استعداد بودند حضرت ایوب علیه السلام

پدر بزرگوار ایشان علیہ السلام عالی مقدر بقول از باب اخبار موصی
ابن عقیق ابن اسحاق علیہ السلام بودند و مادر حضرت ایوب
علیہ السلام در سلاک بنات حضرت نوح علیہ السلام آنست که
و آن جناب جتہ ارشاد متوطنان قریہ کہ در میان رملہ و دمشق
بود بمبعوث گشت و مدت ہفت و ہفت سال فرقی از اہل ضلال
را بگشت حضرت ابراہیم خلیل الرحمن و بعثت می نمودند و در آن
بفرستہ نفر دیگران بوی نگر دیدند و آن سان نیز در وقت ابتلا
از در گاہ نبوت روی آوردن شدند و مدت بیست و دو سال
السلام بقول صاحب اخبار ہفت سال و بروریتہ الش ابن
مالک رضی اللہ عنہ ہفده سال بودند و اوقات حیوۃ ایوب
علیہ السلام بروایتی راویان اخبار نود و نہ سال ^{بودند} و بعضی را ہفتاد و نہ
دو صد سال و بقول مجبور علیا صد و چهل سال ^{نفتہ} اند و العلم عند اللہ
قالی حضرت شعیب علیہ السلام و شعیب اسمیت عربی بلغۃ
سربانی آن جناب را بشروب میساختند و طلاقت لسان و
وضاحت بیان آن مغنیر عالی شان بمرتبه بود کہ تلقی بخطیب
الانبیاء گشت و پدر شعیب ^م نومیب نام داشت و بقول اکثر
مورخان نسب شریفش بہ مدین ابن حضرت ابراہیم علیہ السلام
می ہوست و با پدریت و ارشاد اہل مدین بمبعوث گشت و
در زمان دعوتش پنجاہ و ہشت سال امتداد یافت و بعد از ہلاک

قوم با بلاقا حضرت موسی علیه السلام فاکثر روید و بین ابی بنین که
 مفارقت انجامید و حضرت شعیب علیه السلام هفت سال چهار
 ماه و یکصد و سی و هفت روز در سن دو صد و هفت سالگی بر باطن جنت
 شافت بودند و حضرت موسی و کارون علی نبینا علیهم السلام
 با اتفاق مفران دانشور و مستخبران خوب نیز حضرت
 موسی علیه السلام در سلاط اعظم انبیا علیهم السلام او کواخرم
 منتظم بود و برادرش کارون علیه السلام نیز تاج و تاج رسالت
 بر سر نهاده و جناب موسی علیه السلام را معاونت و معاوضه
 می فرمود و بخت جبری آب را مگویند و درخت را شی گویند
 چون که موسی علیه السلام در میان آب و درخت یافتند از آن
 نامش موسی قرار دادند و در کلام عرب شین منقوطه را بسین
 مبدل شد و عمارون بلفظ جبری سرخ و سفید را گویند
 چون که عمارون علیه السلام بدین دو صفت موصوف بود - ند
 مسیح بدین اسم شد و لقب عمارون علیه السلام و وزیر او
 ایام خلیفه است و پدر این بود و پسران علیهم السلام عمران ابن
 فاهیت ابن لاوی ابن یعقوب علیه السلام بود و حضرت
 کارون علیه السلام از حضرت موسی ۶۰ یک سال یا دو سال پیش
 اختلاف الاحوال بزرگتر بود و حضرت موسی علیه السلام از مباد
 ایام رضاع تا بوقت رحلت از سفر در حجر تربت آسیاه

حضرت موسی علیه السلام و کارون
 در وقت منقویم با آب و درخت

امرات

امرات فرعون بسپر برده در کمال دولت و اقبال میلندارند
اما بنا بر مناسبت جیل بطریقہ بنانی رعایتہ جانب بنی اسرائیل
میکرد و در آن اوقات بحکایت یکی بنی اسرائیل قبلی رامشت
زود ^{تربند} و آن شخص فی الحال بافتاد و در وی بیس المہاد و نہاد و
این معنی بر فرعون ظاہر گشت قصد موسی علیہ السلام نمود و
آن حضرت از مصر حرکت کرده بمدین برفت و یازده سال در
آن ناحیت خطیب الانبیاء علیہ السلام زنده گانی فرموده ^{بودند} و
یکی از بنات مکررات او را در جبال نکاح فر آورد و بعد از آن
مراجعت کرده در وادی ایمن بدرجہ ارجمند نبوت رسیدند
و بآبادیت فرعون و قبطیان مبعوث گشت و کارون -
علیہ السلام در آن امر عظیم ایشان با وی شریک و شریک
شد و در آن وقت بروایتی از سن شریف موسی علیہ السلام
چهل و نہ سال و سی و ہفت روز گذشتہ بود القصہ چون کہ
موسی علیہ السلام از وادی ایمن بدرجہ ارجمند در مصر تشریف فرود
بودند با کارون علیہ السلام ملاقات نمود و چہرہ او را با اتفاق
بلد بکرات ہست سال فرعون و اتباع او را بوجدانیت
حق بجانہ دعوت فرمودند و آیات باہرہ و معجزات ظاہرہ
بایشان نمودند و کس از انکہ از ایمان فرعون و فرعونیان
ما یوس گشتند با تمامی بنی اسرائیل از مصر بیرون رفتہ -

از رود نیل یا قلم عبور کردند و فرعون با سپاه خود با عقب
 ایشان در آرزوی جنگند مجموع غزوتی بحر قنات شدند بعد از هلاک
 فرعون و قبطیان واقعه بیفات و نزول الراح و توریست
 و قصد بقره و رفتن موسی علیه السلام بکنکب جبارزه داشته
 شدن عوج و فرو رفتن قارون بزمین و تلاقی موسی و خضر
 علیه السلام و قضیه تیبه بوقوع انجامید و مدت عمر عزیز کلم الله
 علیه السلام با اتفاق ارباب اخبار صد و بیست سال بود و از
 معجزات آن جناب یکی نوری بود که بر گاه دست در جیب
 بروی او بر آوردی در تقدست حق پرستش در لمعان آبدی
 چنانچه بر پر نومی افتاب غالب آمدی و معجزه دیگر عصا بود
 با طول موسی علیه السلام موافقه درشت و قد آن جناب
 بر در تیره مشهور چهل ذرع بود و بقول زمره مود خین سی
 ذرع کفنه اند و آن عصا از حضرت آدم علیه السلام بطرفه
 نورش بشعب علیهم السلام رسیده بود و از حضرت شعیب
 علیه السلام بحضرت موسی علیه السلام منتقل گردید در سفر کبرگه
 حضرت موسی علیه السلام را ضعف یافتی بروی سوری می
 کردند و او مانند اسپ تازی تراود در رفتار هباد سبقت
 رفتی و آن عصا در بیالی مظهر چون چراغ روشن در افشان
 گشته و هر موسی علیه السلام را حاجت آب مرشدی آوراد

چاه فرو گذاشتی

در چاه فرو نذر شدی و بقدر احتیاج طول پیدا کرده و بر سر او
دلوه ظاهر شدی و آب با آن آوردی و در وقت که حضرت موسی
علیه السلام رسنه شدی با پر دیوری که با او اشاره کرده بودی با مراد
تعالی بگردنه طعام آزان جا پروان می آمدی و چون موسی علیه السلام
را رغبت میوه شدی او را در زمین فرو بردی و آنجناب
و آن چوب خشک نصارت یافته و بر نمره که مرغوب بودی
بار آوردی و در لوی خوش مطلوب بودی با مراد تعالی را آنچه و مشک
و غیر از وی فایز کشی و بر گاه موسی علیه السلام بقصد اعدا او را
بر زمین افکندی ثعبانی شدی در غایت سواد و در دهان وی ۱۲
دو زوزه دندان بحدت سیف و سنان نمودی و آتش از صلی وی
جست و چشمانش بسان برق درخشیدی و ز زمین خوی او باد محوم
بور دیدی و باین الحنین او هشتاد ذراع بودی و بر اندام او
مویها بسان خار میلان بر آبت با ستادی و چون سر از فرشته
مشال مناره سیاه در نظر آمدی و ضحانه جسته اش برابر شتر بزرگ
کرمان بودی و حضرت برای سجانی در محل متعدد قرانی در
متعدد اشاره بان عصا فرموده و بیفیت ثعبان شدنش را
باز نموده حضرت موسی علیه السلام قدم کون بودند آثار غضب
و خشم از چهره اش ظاهر شدی و دندانهای او پوسته لب
سطر و پنی کلان داشته فی الحدیث ان الله تعالی اعطى لموسى

التوریه وحقها پنجس کلمات فقال له ان علمت لها فقد -
علمت بالتوریه وانا فاجعل التوریه تحت التراب او الباطن -
ما لم تر ملكی زولا فلا تحفت من ملک الدنیا الثانی ما لم تر انا -
نحرانی لفاذا قلا تطمع فی ایدی الناس الثالث ما لم تفرج -
من عیب نفسک فلا یلتفت عیوب الناس الرابع ما لم تر -
ابلیس میت فلا تنکر القفال معه الخامس ما لم یضع قدیسک -
فی الجنه فلا یامن مکر الله وآن عصا از حوب مورد بوده و -
دو شاخ داشت و در میان آن نیزه و اینین بودند و عسجد برکت
زر را گویند و عبق زبده را گویند و اسم موضع بکجا ز تیرا الحین
و عبق زرس بوستان افروز و خوی بزرگ و نام از خوی و عنایه
داروهای گرم ترکیب کرده و سینا بنفحه سریانی معنی بزرگ
و بادریح و پیر غنق و دختر حضرت آدم علیه السلام بود سه زر و پانصد
سال عمر یافت و سه زر در زانگشتمان و تیشش بودند و چون می
نشست همه دریب زمین زیر خود اعاظم میکرد و در آب طوفان موج
علیه السلام تا که گاه عوج آمدن بود و تا روزگار موسی علیه السلام وی
زیست چون به موسی علیه السلام قصد تنبه کرد عوج بمقدار دو
فرسنگ کوه بر سر رفته تا به بر شکر او انداختی خوا تا می
به فرستاد تا آن شک را بمنقار سوراخ کرد و در آردن عوج اقام
و بجای خود بماند موسی هم عصا بر کعب او زد و عوج بافتاد و در میان
و در عوج با نفع مقیم بودن و مقسم کردن کس را و کشیدن آنها

شتر

شتر و غم و اودن کردن شتر را چنه استاودن و بر کشتن و با الفم نامی
مردیست معروف که در زمان حضرت آدم علیه السلام بوجود آمدی
و تا زمان حضرت موسی علیه السلام زنده ماند و نام پدرش عوق بود بضم
عین و آنچه مشهور است که عوج ابن عتق این قول خطاست و صحیح آن
است که عوج ابن عوق و بعضی مورخان میگویند که عتق ناموری
عوج و حضرت آدم علیه السلام بود و چهار هزار سال عمر داشت
و سه هزار سال در آن زمان است او در روز بود و بوقت نشستن سه و نیم
چوب زین از بر خود میدرد و آب طوفان که چهل روز بلند از کوههای
زمین بود تا بر انوی عوج رسیده بود و مانند مادی طول الفاقه بود
و حضرت یوشع علیه السلام خواب زاده حضرت

موسی علیه السلام بود و یوشع ابن نون ابن افرایم ابن یوسف
علیه السلام که از اعظم انبیا علیهم السلام بود و در سن چهل و سه
سالگی کنیزت نامون صاحب حضرت موسی علیه السلام برده افزود
کردند و حضرت کلیم السلام صد ساله از در فنا به عالم بقا انتقال
نموده بودند و مدت هشت و هشتاد سال با مریضت و خلافت
برداشت پس آنکاد ریاض رضوان را منزه نگاه خود ساخت
و بقول این روایت مدت حیات حضرت یوشع علیه السلام صد و
هشت و هشتاد سال بود باشند و بعضی مورخان آوان زنده گانی
آن حضرت را صد و یازده سال گفته اند و زمان عیش ۲۱ سال

و حضرت کالوب علیه السلام که تسبیح بجفت

شمعون علیه السلام منتهی می شود که بعد از وفات یوشع علیه السلام
متصدی سرانجام مہام قوم بنی اسرائیل ^{بودند} آردید و هشت سال خلا
قه نمود و مدت حیاش صد سال بودند بعد از آن از دور - فنا
بر ریاض رضوان عام بقا انتقال فرمودند و بعد از وفات کالوب
علیه السلام حضرت خرقیل علیه السلام که تسبیح بلادی

ابن حضرت یعقوب علیه السلام می پوست بدرجه اعلای نبوت
برسیدند و یازده سال خلافه نموده در شهر بابل بر ریاض جنت
انتقال فرمودند و مرقد مبارکش در میان حله کوفه واقعست

و حضرت الیاس علیه السلام بقول مورخین

و بامر آیه بدایه آنان وان الیاس لمن المسلمین از جمله انبیاء
مرسل است و بقول بعضی مفسران نام والد بزرگوارش یاسین بود
و بقول بعضی مورخین قصی و بقول ارباب اخبار والد بزرگوارش
افتخا ص ابن العبار ابن حضرت کارون علیه السلام است

و حضرت الیاس علیه السلام مبعوث بود با تقویت دین متین
حضرت موسی علیه السلام و افعالی بعلبک بعد از آن که از ایام
آوردن قوم ناسید آردیده مرافقت ایشان مسکت نمودند
روزی بر فاقه الیسع ابن اخطوب بر کوهی رفته بود بامر اله
تعالی قحی الحال اسباب سوزی مجموع مجسم از آتش ظاهر

آردید

کردید آلباس علیه السلام خود را در کباب آورده و الیسع علیه السلام
را بجای خویش خلیفه تعیین نمود و در کباب عزت تو را بر آقامه
از نظر آقامه خود پنهان شد و همان لحظه شہادت نفسانی و تعلقاً
شہوانی از آن جناب منقطع گشت و محل آقامه الیاس علیه السلام
صحران و بیابانها باشد که مرگش تکمان و ملشدہ کان را را بنمای نماید
و بعضی از باب نور ریح گویند کہ خواجہ خضر عم و الیاس عم ہر سال
بر روز عید ضحی در مسجد قبا با باہمد یک ملاقات می نمایند

حضرت ذوالکفیل علیہ السلام بعضی از باب مورخان
این کمان نموده اند کہ ذوالکفل لقب الیسع است علیہ السلام
و واضح روایت آنکہ ذوالکفل وصی الیسع علیہ السلام است و چون
کہ آن جناب متکفل درس تورات و ارشاد قوم بنی اسرائیل
شد ملقب باین لقب آردید و مدت عمر عزیزش ہفتاد و پنج
سال بودند و حضرت اشمونیل علیہ السلام کہ نسب
شریفش بالآوی ابن حضرت یعقوب علیہ السلام می ہست
چون کہ مدت چهل سال از عمر اشمونیل علیہ السلام در گذشت
بوصول مراتبہ از چند رسالت مشرف آردید و مدت دعوتش
سی سال و بقول طبری چهل سال بنا بر روایت اول عمر عزیزش
ہشتاد سال و بقول ثانی ہفتاد سال و بر روایت ثالثہ پنجاه و دو

سال بودند و آمد اعلم بحقائق الامور والاحوال الماضی
 حضرت داود علیه السلام بعد از وفات اشمونیل -
 بر مرتبه نبوت سرافراز گردید و حضرت داود علیه السلام بر سر اربالت
 قرار گرفت و بعضی مورخان نسب آن حضرت عم بر این وجه ثبت
 فرمودند داود ابن انشاد ابن عوید ابن ناعور ابن سلمان
 ابن بخشون ابن ذغنی ابن مارب ابن ذرآم ابن حردوم ابن
 فارس ابن یهود ابن حضرت یعقوب علیه السلام و ذبور که
 فنون مواعظ و حکم در آن مرقوم بود و مذکور بود بر آن حضرت
 نزول نمود و آواز او حسن صورت او بمساع معین دانش و
 هوش و طپور رسیده و اصناف مخلوقات کمر اخلاص و محبتش
 بر میان جان بسته بودند هر گاه حضرت داود علیه السلام زبور
 خواندی اجناس آدمی و پری و دو آب و بیابانم و سیاح - و
 طپور در کرد او مجتمع میشدند و چون تسبیح نفسی شجر و در باو
 اتفاق می نمودی و یکی دیگر از مواهب علیه که آن حضرت حق
 سبحانه تعالی بداد و علیه السلام انعام فرمودی آن بود که این در
 دست حق پرستش مانند موم نرم می شدی تا آن حضرت بی دستبار
 پناک و سندان بساختن نزاره قیام می نمودند با وجود بسطه
 و استقلال در امر سلطنت و چه در معاش اهل و عیال -
 آزان با هم می رسانید و داود علیه السلام اوقات فرضه سمات

خود را

خود را منقسم بچهار قسم اردن بودند روزی با علما و اهل -
 درس صحبت نموداشی و بانشتر علوم پرداختی و روزی در دیوان
 نظام نشسته قطع و تصفیه مهمات مضمح النور ساختی و آرزو
 در محراب عبادت خلوت گزیده خاطر خاطر بر آدای وظا
 لف طاعات کما شست و روزی با اهل بیت و نسوان
 خود صحبت گذاشتی و آرزوی بالائی با نام بر آمده زنی همسایه را
 برهنه دیدی که در حوض غسل میزد و چون سایه مرد را در آب
 دید موی خود را بر تن خود پریشان نموده خود را بپوشید و چون که
 نظر آن زن بر آن حضرت افتاد شرمندگی کرد و مدت چهل سال
 داود علیه السلام با امور نبوت و تقویت دین حضرت موسی ^{بودند}
 اوقات غبسته ساعات خود را مصروف گردانید و چون که
 صد سال از عمر غریزش بگذشت بعد آن بر ریاض جنت منزل
 خود نمودند و حضرت داود علیه السلام قدمیانه و سرخ صبره آهوی
 چشم و بزرگ شکم و همان ابرو و بلند بینی و مدور ریش بودند
 حضرت سلیمان علیه السلام با اتفاق زمره علما
 اعلام آنکه سلیمان علیه السلام در صفر سن بود که حضرت ملک
 المنان جمال حالش را بحیله خیم و فطانت و بزرگوار علم و حکمت
 مزین و مجلی گردانید بنابر آنکه داود علیه السلام می خورست که آن
 ثمره شجره بولایت رسالت در عهد خود تعیین نماید اما جهت رعایت

جانب اولاد دیگر این معنی را طایر نمی نمودند آخر الامر -
 وحی جبرائیل امین آن تکلیف و صحیفه مشتمل بر سوالات نزد حضرت
 داود علیه السلام آورده گفت که فرمان الهی چنانست که هر که
 از فرزندان و الاشان تو جواب این مسائل گوید او را این
 انگشتری بدی و او را ولیعبد خویش اردانی روزی در مجمع
 روسا و علما و یهود سائر اولاد را طلبانده رو بر روی حاضرین
 از آنها سوال نمودند از جواب آن عاجز شدند در آن وقت
 حضرت سلیمان علیه السلام هم در آن وجه جواب جواب گفت
 لا بجم داود عم آن تکلیف را با سلیمان علیه السلام سپرد و او را در
 عهد خود بر سر ایالت سرافراز نمود و حضرت سلیمان علیه السلام
 در زمان حیات پدر نیز قطع و تصفیه امور ایالت می پر
 داخت چون که پانزده سال از عمر عزیز او بگذشتند حضرت داود
 علیه السلام وفات یافت منصب نبوت و رتبه خلافت بر حفره
 سلیمان علیه السلام مقرر شد و بر و رتبه مشهور فرمان آن
 و الاشان در جمیع بلاد جهان نافذ گردید و قول آنم ولایات
 شام و روم و فارس در تصرف آن و الا مراتب بودند و سائر
 بلاد را مسخر کردند و در متون الاخبار و بستی دیگر از منصب
 فضل حضرت انار مسطور است که مجلس از ملوک تمامی روی
 زمین را تصرف نه نموده اند بلکه چهار س دو مؤمن سلیمان عم

و ذوالقرنین

و ذوالقرنین علیهم السلام و دو کافر نمرود و بدخت نصر و الله اعلم
 چون که مدتی هست سال از سلطنت و استقلال انقضا یافته
 بعد از آن در فتنه افتاد و چهل روز صحره جن بجای آنجناب میسرند
 کامرانی نشست و پس از گذشتن ایام مذکور بار دیگر آن ملک بزر
 گلین سلیمان علیه السلام در آمده و ابواب فتنه را بر بست و هفت
 سال دیگر با امور نبوت و سلطنت پرداخت تا آنگاه که بواسطه
 حلول اجل طبعی ریاض رضوان را منزل ساخت و مدت عمر
 عزیزش پنجاه و پنج سال بود الملک و البقاء الله المعبود چون که
 حضرت سلیمان علیه السلام بر سر نبوت و کامرانی نشست
 مناجات کرد که یا رب سلطنت نصیب من آر و آن که
 بعد از من احدی را مانند آن ملکی نباشد این سوال مسؤل بجز
 قبول رسید که انس و جن و دیو و پری و وحوش و بیاب و طیور
 و در آب کما اطاعت و خدمتنداری او بر میان جان بستند
 و هر زبان بر یک سلیمان علیه السلام عالم و دانا بود و باد نیز منقاد
 گشت و معسکه او صد فرسخ بود و هفت و پنج فرسخ جهت
 او میان و هفت و پنج فرسخ جهت جنات و هفت و پنج فرسخ
 جهت وحوش و هفت و پنج فرسخ جهت طیور و هزار خانه از شیشه
 داشت سلیمان علیه السلام و یوان را فرمود که بساطی که
 کنجایش سپاه انس داشته باشد بیا فید و هرگاه سلیمان ۴۴ عمر

سفر از وی بفرمودی تا آنچه متاع خانه شاهنشاهی است بدان بساط
 به بند و لشکر بیاورد و در پایه سر بر خلافت میبرد صف کشیدندی
 آن گاه با و را با مور کردانیدی تا بساط را بر گرفته بمقام مقصد
 برسانیدی و باین طریقه در شبان روزی راه دو ماه را قطع کردی
 در این اصفی خاک سلیمان با و برد آخر همان با و در اول بود در فرمان سلیمان
 و در روضه الصفا مسطور است که سلیمان علیه السلام بعد از وصول مرتبه
 سلطنت متصل با یوان خویش میدان مسطح ساخت ۱۲
 دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و فرمان در و تا از آن بخش
 زر و سیم فرش انداختند و هر روز تختی از طلا امر مرصع بر
 و کو بر در آن میدان می نهادند و در بعضی نوزخ تدویر است
 که سلیمان علیه السلام را در تخت که بودند که هند سان از روی
 بصیرت بروی می که مرقوم میگردد و بعضی فضلا منظوم ساخته اند
 مربع یکی بود تکرار در دست که بر ضلع یک فرسخ آید در دست
 چو تخمین اطراف یک گوشه ساخت بلند نماید و در فرسخ یافت
 تنی کار را کرد عالی - تمام و یکدگر در پر بونه را سیم - خام
 بزرائش افروخته و آزا آمدخت بر و آب بر آتش افزوده ساخت
 عیان شد سطح یکی تخت سیم فروزنده چون نور عقل سلیم
 مرصع یکو بر شد آن سیم خام هر یک کل از سیم نقره تمام
 و تخت و یکم بر بنویس بود که منظوم ساخت ایست نغمه

ز فروزه تخت مکر ساخت جست که بر ضلع یلیغ رخ آمد درست
 بنمذ خون جگر قوت سخت که بر چهار پایه زیا قوت سخت
 بلندی دو کز در آن پاره سره ز مره جان شد از راسته پنجه
 بفرنگ بر عقده را چاره کرد بر وزانه از لعل یک پاره کرد
 و هو و وهای از زرناب خست بر آمد بالای پایه روشن خست
 جنابت بر سر زرناب که چون ابر شد مانع آفتاب
 و بسیار کسی های طلا و نقره بر آبر تخت نصب میکردند که آن
 اصناف این بر حیا علیه الرحمه بر کسی که نزدیکتر تخت بود نشست
 و بتسبیح مهمات می پرداخت و بر دیگر کرسیها چهار هزار نفر صاحب
 اخبار نمودی قرار میکردند و در عقب سر حضرت سلیمان علیه السلام
 چهار صدس خواص با چهار هزار دیو و چهار هزار پری در مقام فرمان
 بری می استاندند و بار و طرف چهار هزار سپاه سالار و چهار هزار
 علما و فضلا و چهار هزار حکما در وقت جلوس آنجناب حاضر می
 بودند و مرغان بالای آن حضرت سلیمان علیه السلام سایه می
 میکردند و در حفته الاخبار نذر است که دیوان چهار شهر طلا ساخته
 بودند و با طلسم ترتیب کرده بودند که تخت را بر پشت آن
 موضوع بود و هرگاه حضرت سلیمان علیه السلام قصد صعود بر
 تخت نمودی آن شیران دستهای بر درشته با یکدیگر متصل می
 شدند تا که آن صاحب و الا نشان علیه السلام پایی مبادوب بر آنها

بناوه بالائی سر بر می رفتند و بر روز از وقت طلوع آفتاب تا
 هنگام زوال در مجلس حکم می نشستند و بعد از آن با یوان ملاحظ
 میکردند و با وجود این همه عظمت و شوکت زینیل کبابی و وجه
 مدوی معاش از آن وصول میکردی با وجود آنکه هر روز در مطبخ او
 هشتصد اردون آرد نان پخته میکردند و مردمان خانه و همیان و
 غیره می خوردند و نیز در حرم و چهار بزرگ نیز بر سر سفره می نشستند و خود
 بانان جو کوزان میکردند مشغول است که یازده هزار صد زوجات
 و هشتصد سرب و شش هزار کتیز حوروش داشتند و یکی حاکم
 از کمانر محذشان در مولفیات خود آورده که حضرت سلیمان ۴۶-
 از مشرق تا مغرب هشتصد سال و شش ماه سلطنت نمودند و
 سلیمان علیه السلام بعد از وفات پدر در اتمام مسجد اقصی و تعمیر
 خانه بیت المقد شریف از حد زیاده در اتمام آنها سعی فرمودند و خانم
 پنج صد او ستادان پوشیار جا بلند است بموجب حکم شاهانه
 و در زوره ذرع سوره و یور در از سنگهای خام بنیاد او نهادند و طوا
 اولس و جان و دیو پری بدان کار اشتغال می گور شدند و در
 اندک زمان خانه بیت المقد شریف صورت اتمام بیافت
 و بعد از آن دیوان با معاون و بکار شتافتند و جوهر و دروم
 جان و سنگهای قیمت بسیار نلین و آنچه موجب تزیین مسجد
 اقصی می گنجد آورده موجود نمودند و آن عمارت با کمال تکلف

و زینبای

زبانی آراسته منقش ساختند و در روضه الصفا آوردند
 که در پهلوی سلیمان علیه السلام از سنگ دیوان مانند کوه تیار
 نموده بودند و در برابر واپس برزگوسیدند و بزرگای کمی بنجید
 مذکور که صیای آب حورون مانند ناز گلان بودند چون که
 آید آنم با تمام رسید آن حضرت از عالم فنا بعالم بقا انتقال فرمود
 ندو صاحب کوثر رخ برانند که مرقدمبارک سلیمان عم در جزیره
 اوقیانوس است و العلم عند الملك القدوس یا امد
 یونس ابن مثنی علیه السلام و آن جناب با مادر من
 سوخت و در سلاک اولاد لاوی ابن حضرت یعقوب علیه السلام
 انتظام دارد و آن جناب چهل روز در شکم ماهی بود با شفا
 و ائذ در قیام نمود و این کلمات لا اله الا انت سبحان الی
 کنت من الظالمین در شکم ماهی ورود میکردند بعد از آن برکت
 آیه کریمه نوبه آن جناب شرف قبول یافت و ماهی بلفار و دریا
 برآید و یونس علیه السلام را از دایره بیرون انداخت در آن
 موضع فی الحال درخت کدو از زمین بر روییده سایه بر سر آن
 حضرت باقلند و آهوی و شش جبهه شیر و ادون آن جناب
 مامور شد و بعد از معنی چند سال بر یاض رضوان پیوست
 و مرقدمبارک شرح دهد و کوفه واقعست و امد اعلم عند امد
 حضرت عزیز علیه السلام و پدر عزیز عم شرح نام بود
 چون که عمر غزیش بر حد از زمین رسید من سبحان قلمی او را برف

نبوت منزف آرد اند و آنجناب در وقتی که عماری سوار بودی
 قدری انحر و انحر و غیره و نیز زود خود موجود در پشت و در پشت
 المقدس آمده از پشت عمار بار فرود آوردی و مرتب رابه بست
 و نشست و بجانب سقفا بصدور نظر آرد می گفت انی یحیی -
 نده الله بد موتها و بخورب رفته حق سبحانه تعالی روح پر فتوح آن -
 جناب نبوت مآب را در خواب قبض نمود بعد از انقضای -
 صد سال باز او را زنده آرد اند فرشته را فرستاد تا که از عزیز علیهم
 السلام سوال کرد که چه مقدر در زمان نمودید خواب داد - که
 البلیت یوما و بعض یوم آن ملائکه گفت بل لبلیت مایته عام
 فانظر الی طعناک و شرابک لم یتیننه و انظر الی عمارک
 عزیز علیهم السلام در استخوان کبکی بوسیده آن در ز گوش نگرفت
 و دید که عظام آن با هم سمت الیام یافته عزیز علیهم السلام دعا
 کرد یا بر الله تعالی پوست او بزیر گوشت رسته عمارش زنده آردید
 آنکا عزیز علیهم السلام بر عمار خویش سوار شده در میان آن قوم
 بیاید و یقینت احوال خویش تقریر نمود بنی اسرائیل سخن آن
 جناب را تصدیق نه نمودند و اولاد و امجاد عزیز علیهم السلام
 نشانیهای بدن مبارکش را ملاحظه نمودند بعد آن او را شنا
 ختند بنی اسرائیل گفتند که توبه را بعد از هارون علیه السلام
 هیچ کس محفوظ تر از عزیز علیهم السلام ندانسته و در بلیه نجات

نظر

نظر آن کتاب ضائع شده اگر آورده شود خود صادق ای آن -
کتاب را بخوان عزیز علیه السلام تو ریت را بر خواند آنجا عتبه
بفید کتابت در آورند آن گاه تو ریت را بعضی از علمای بنی
اسرائیل میان زده بودند بدست ایشان افتاد و پرورد را با هم
مقابل کردند اصلاً لغاوتی نداشت بهر دو سالک طریق از خلاصه
برگشته گفتند عزیز علیه السلام هر خدا تعالی است تعالی الله عما یقول
الظالمون شد و چون که زنده کافی مجدد یافت اولاد او پیران
معمور بودند و آن نسبت به ایشان در غایت جوانی می ^{بودند} ملک و عزیز علیه
السلام مدتی پنجاه سال دیگر در دنیا بسر برده بعد آن بر ماضی رضوان
انتقال فرمود نقل غرائب الله او را برادری بود عزیز نام که
تو امان متولد شد و پرورد و بیک روز فوت شدند و عمر
عزیز علیه السلام صد سال و مدت حیاتش دو صد سال بودند
زکریا علیه السلام نسب شریفش با سلیمان و هم پسر
داود علیه السلام می بودند و هم زکریا بن دآن بن مسیم بن صدیق
بن یحییان بن داود بن سلیمان بن سلم بن صدیعت بن برحیا
بن ناهور بن سلوم بن یحیی فاشط بن ابراهیم بن اسار بن جحیم
بن سلیمان بن داود علیه السلام در زمان خود سفیر و معتقد
قریب بنی اسرائیل بوده و پیوسته در مسجد در عبادت حق سبحانه
قیام می نمود و روایتی از او در باب شهادت زکریا علیه

السلام آنست که چون بی بی مریم غدر را با حضرت عیسی علیه السلام
 حامله شد و غیر از زکریا علیه السلام کسی دیگر همراه او ملاقات
 نمی نمود قوم یهود و طینت او نشان را با قرآنی بتیان مجبول است
 جناب نبوی را بزنا متهم داشته قصد قتل او کردند و زکریا علیه السلام
 بر این واقعه اکاهمی یافته زخمیان آن شریران طرف بیابان
 فرار کردید و بیرون برفت در آستانه راه درختی آوردند و گفته
 یابنی الدجانب من آذریا علیه السلام چون که نزدیک او
 رفت درخت شقی شد و زکریا علیه السلام را در خوف خود
 جای داد و باز اجزایش با هم متصل گشت و شیطان گوشه
 جاده او گرفت تا که قدری از درخت بیرون ماند و جمعی که
 به عقب آن جناب بودند بیامدند ابلیس را بصورت
 انسان یافته رسیدند که هر موصوف بصفات کذا درین
 راه به نظر آنها درآمد و بیایند ابلیس با آنها جواب داد که
 من شخص ساحر تر از آن هر ندیدم زیر آلهه بسحر شجر را شکافته
 در خوف او پنهان شده و این گوشه جاده او بیرون مانده آن
 قوم با تعلیم آن لعین زکریا علیه السلام بجهت درخت دوباره کردند
 حضرت عیسی علیه السلام مادر آن جناب در
 در سن نوزد سالگی صفت سالکی حامله شد و بیعی ۶۶ متولد شدند
 و بقول اهل تور دروغ زکریا علیه السلام در آنوقت نوزده ساله

بود و بر دانه

بود بر دایره عبد الدان عباس رضی اللہ عنہ صد و پست ساله
 بود و قبلاً از محی علیہ السلام مجلس کشمیر نام نداشت و حضرت حق
 سبحانہ تعالیٰ آنجناب را در صغیر سن علم و حکمت اقامه فرمود و در
 و او را حضور کردند و حضور کمال او میدیدند که زنگامت عفت
 از صحبت زنان اجتناب نماید نه بواسطه فقدان شهوت
 و بقول مورخان محی علیہ السلام در زمان حیات ذریا علیہ السلام
 در سن سی سالگی با آن مراتبه اعلیٰ مشرف شده بودند و
 بقول او بیان بعد از شهادت ذریا علیہ السلام بر مرتبه اعلیٰ رسیده
 بود و بعد از بعثت حضرت عیسیٰ ۶۰ مخدوم آنحضرت رسیده
 با تصدیق رسالتش زبان الهام بیان گشادند طوالف
 انسان را بقبول شریعت احکام مسیحا ۶۰ ترخیص مینمودند
 و شهادت محی علیہ السلام بعد از رفع حضرت عیسیٰ علیہ السلام بابش
 روی نمود و مدت عمر محی علیہ السلام بر دایره اصح چهل سال بود
 و حضرت عیسیٰ علیہ السلام در عهد کودکی بر سرش آوردند
 تولد نموده بودند و در عهد بلوغ اشکانیان مساجد و معابد
 خراب و ویران شده بودند که جور و ظلم آنها آشکاره بود و پنجاه و پست
 سال حکمرانند و بیعت ولاد آن جناب آنست که بی بی
 مریم در سن دوازده سالگی روزی در سرای خود پرده آویخته

بشرف نبوت

غسل می نمودند تا گاه وحی بر ائیل علیه السلام بصورتی جویان
 ساده رو کف عذر زینلو و دیدار نظر از او دیدی تا پی حرم بخاطر خود و غده
 راه داده لغت آنی اعوذ با الرحمن منک ان کننت تقیا
 جرید علیه السلام لغت من آدمی نیستم که تو از من و هم بخاطر
 راه ندی و انا ما انا رسول رب لا عیب لك غلاما ذکيا پی
 پی حرم زرشنیدن این سخن در تعجب افتاد و لغت که
 چگونه مراد شود حال الله دست مجلس شوهری بمن نرسیده
 جرید علیه السلام لغت این امور نزد حضرت حق سبحانه در غایت
 آسان است و بعد از لغت و شود جرید من نزدیک باو شده
 باورا در موضع تولد فرزند و میدمان لحظه در صدف وجودم
 بان قوری رسالت البستن شد چون که زمان ولادت
 حضرت عیسی علیه السلام نزدیک رسید پی حرم را بمقتضای
 الهام رب العالمین و براه نمائی وحی حضرت جرید امین ۶۴م از
 بیت المقدس بیرون رفتم بعد از طی دو فرسخ در موضع که
 آنرا بیت النخل گویند رسیده پشت مبارک خود را بنخل نهاده
 بنشست و در آنجا حضرت عیسی علیه السلام متولد شدند و از
 بین قدم مینت زوم آنجناب چشم آب خوش کور ز طاهر پشت
 و آن شجره را بار آورد و وحی بر ائیل ۶۴م لغت ای پی قدر
 ازین رطب بخور و ازین آب قدر بنوش و چشم بدیدار و

حضرت عیسی

حضرت عیسیٰ ۴۲ روشن کن بی بی مریم از روح الامین -
 رسید اگر کسی از من سوال کند کہ این فرزند از کجا پیدا آوہ
 یہ جواب گویم حضرت جبرائیل گفت اشارہ نمائی کہ از حفرة
 عیسیٰ علیہ السلام رسید کہ من نظر کردہ ام کہ تقریباً الی اللہ
 سخن گویم و مدت حمل بی بی مریم را با عیسیٰ ۴۳ بتفت
 و بعضی مورخان ہفت ماہ و بعضی راویان شش ماہ و
 زمرہ علماء ہشت ماہ کفہ اند و ہر صحیح مولودی شش ماہ
 تولد نمودہ شد زندہ نمی ماند مگر حضرت عیسیٰ ۴۴ فریست
 و بعضی راویان کفہ اند کہ ہمان ساعت بی بی مریم البستن شد
 و بعد از آن وقت وضع حمل نمود و تولد اجنباب در شب ۱۲
 شنبہ درست و پنجم کاؤن الاول در شنبہ از جلوس
 سلطان سلندر رومی گذشتہ بود و زوفوت حضرت موسی
 تا تولد حضرت عیسیٰ ۴۳ ۱۳۰ سال و چہار روز بودند
 القہ چون کہ بنی اسرائیل از غیبت مریم خبر یافتند بہ
 تمحیل تمام بہ عقبش چو دو دیدند و آورا از برہائی درخت فرما
 با عیسیٰ ۴۴ دیدہ بزبان خشونت گفتند کہ پدر بدکار و
 مادر تو زنا کار نبود انون بلوی کہ این ولد از کجا پیدا کردہ
 و بی بی مریم بموجب تعلیم وحی جبرائیل ۴۵ عمل نمود و یہودی
 در غایتہ اضطراب بزرگان آوردند کہ با ما مسخرہ مینوی

را جواب داد

کبکی در عهد باشد پس چگونه تکلم نماید آنگاه روح الله
 بقدرت ایزد چون در سخن آمد و گفت ای عبد الله اتانی
 الکتاب و جعلنی مبارکاً بتو چون این بدیع مشاهده -
 نمودند زبان طعن در کام خاموشی کشیده باز کردند و در
 بعضی تالیفات ارباب سیر مسطور است که بغتت عربی.
 عیسی بنی مریه من العیش انذی هو الحیوة و اگر
 بغیر سین معجم باشد فهو ما خود من العیس الذی - هو
 اباض و لقب حضرت عیسی علیه السلام بقول اصح
 روح الله و مسیح علیه السلام و در معنی مسیح اقاویل
 مختلفه است یکی قول آنکه چون آنجناب مسوح القدرین
 بود یعنی تمام نف بائی مبارکش بر زمین می نشست
 یا الله حضرت جبرائیل عم او را بر خویش مسح کرده بود تا
 شیطان را بر دوست نباشد ملقب باین لقب ^{بر لغت} نشست
 و قبیل غزالی و آنجناب سیزده ساله بود که انجیل نازل
 یافت که بتو را بدین قوم و ملت مستقیم و موعود
 ز نمود و از وی معجزه طلبیدند روح الله علیه السلام ایشانرا
 از آنچه خورده بودند و آنچه نهاده بودند جزورد و در کل
 بیست مرغی ساختند و یاد در وی میداد حیوة یافته -
 هر روز نمود و در مقام معالم التشریل بر درایت عبد الله این

عبارت

ابن عباس رضی اللہ عنہما قول است کہ بدو عاصی حضرت عیسیٰ
علیہ السلام چهارمردہ کان زندہ کشند چنانچہ اول عاذر
نام کہ دوست روح الدعوم بود و دوم ابن مجوز و سوم
ابن العاشر و چهارم سام ابن حضرت نوح علیہ السلام و
اول چری کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام فرمود کہ زرا با مور شدن
بتوجید لغتار نموده بودند اگناه بر نبوت حضرت محمد رسول
اللہ اقرار نمود صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ اذ قال عیسیٰ
ابن مریم نبی اسرائیل انی رسول اللہ الیکم معبد قال یا بن
یدی من التوریتہ و ہمیشہ ابر رسول یاتی من بعدک اسمہ احمد و
عیسیٰ علیہ السلام و قول مورخان بروایت صحیح آنحضرت
پنجم اول العزم بود و ششم لغتش بعضی احکام توریتہ را نسخ
نمود و بجهت پوستہ پوستہ کہ چون مسیح از ایمان
قوم یہودی با یوس نشست بود آن سیاحت اختیار نمودند و
حنگاہ در اطراف جهان فانی بطریق سیر دورہ فرمودہ بو
دند و در قباب معانی تنزید مسطور است چون کہ من شرف
آنجناب فی قباب بسی ساکنی رسید مبعوث گشت
و در سن سی و چهارم ساکنی از بیت المقدس در وادی -
قدس مرفوع شد و بدین روایت مدت دعوت آنجناب

سه سال باشند و در کتاب معارف حصی مسطور است - که
روح الله علیه السلام در سن دوازده ساله بودند آنجیل نزول
گشت که بیدایته قوم بنی اسرائیل برداشت و در سن چهارده
سالگی جهل و دو سالگی آنحضرت بر آسمان تشریف بردند
و بر رویه حسن بصری رحمه الله علیه در سیزده سالگی مبعوث
شد و در سن سی و سه سالگی مرفوع گشت و بقول صاحب
معارف آنجیل در قرنه ناصره که از اعمال بد آن قوم آن
جناب فرود آمدند بنا برین که امتش را نصاری گویند و قیل
موا به نصریم و العلم عند الله تعالی و در سب معتبر مسطور است
که بعد از انقضای شش روز از رفع حضرت عیسی علیه السلام
در شب بیستم آفریننده افلاک و انجم مسج علیه السلام را بر
زین فرستاد که آیا ای ابن حضرت ذکریا علیه السلام و بیای میوم
و بعضی خورریان ملاقات نمودند و آنها را نورزم نصحت بجا
آوردند و اشاره نمودند که پر یک خورریان دور رده نفر نو
بودند چه دعوت جهانیان با طرف عالم روند و فرقه انام
را بقبول احکام آنجیل ترغیب نمایند که آن باز بر آسمان
مراجعت فرمودند و قادر بر هم کار ساز او را از طبع بشری
عاری آردانید و طبیعت فرشتگان رزرائی فرمود و بیای

مریم لودز

مریم بعد از شش سال از رفع حضرت عیسی علیه السلام از عالم
فانی در جنت فرودس انتقال فرمودند و مدت عمر غریزش
پنجاه سه سال و بقول مورخان و الا نشان بعد از ظهور امام
مهدی آخر زمان حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین
نزول خواهد فرمود و در نماز اقتدا پس آن امام عالی مقام خوا
هد کرد بلکه در ترویج دین اسلام و رفع ارباب کفر و ظلام بسا
عی جمیله امداد خواهد رسانید و در عرب شادی خواهد نمود
و چهل سال در جهان فانی زنده گانی نموده بعد آن متوجه
بعالم بقا خواهد گردید و نسب حضرت عیسی علیه السلام - با
حضرت سلیمان علیه السلام می پیوندد بر این وجه عیسی
ابن مریم ابن عمران ابن کمان ابن یسار ابن خرقیا ابن
احزن ابن یوثام ابن امضایا ابن رالموس ابن یادوش ابن
اخیهودی ابن مادم ابن ابیا ابن اسار ابن کایم ابن رحیم
ابن سلیمان ابن حضرت داود علیه السلام و حضرت عیسی
علیه السلام سرور قد و سفید رو و بسیار مو و بر چهره مبارکش خالها
سیاه و بار یک کمر و شکمش خفته لبان تیغ ایرانی بود و احد
بیان اصحاب کتف علیه الرعمه نغمه سنجان گلستان
غرائب اخبار و داستان سرایان بوستان عجائب آثار در
باب اسامی اصحاب کتف و سبب ایمان و نام بلده ایشان
اختلاف کرده اند و مخبران اخبار کجلاک و بر سلاک مرقوم نمهم

که اصحاب کتب در اصل هفت نفر بودند که در سلاک برزیده
 کان بلده افسوس که در شمال بلاد روم واقعست انتظام دا
 شتند و در آن زمان شهریار آن دیار باو شاهی بود و قیافوس
 نام و قیافوس با تمام مردم افسوس با عبادات اصنام قیام و
 اقدام می نمودند و حضرت مقلب القلوب قفل مغفلت
 از سر چه دل آن هفت نفر از راه بنده نوزی برداشت
 که در ظاهر و باطن خود را بنور توحید ایزدی متعال مجلی و آراسته
 گردانیدند و آسمی ایشان بروایت صاحب مدارک که امر
 المؤمنین حضرت عیسی کرم الله وجهه نقل کرده اینست
 بملینا مسلمینا مرفوش و برنوش سازد نوس چون
 خبر تسمیع و قیافوس رسید که آن هفت نفر صاحب تائید از
 عبادت و اصنام آردن بچیده پرستش افریننده فرقه انام -
 قیام و اقدام می نمایند بر روز عید غمی که جهت معبود باطل خویش
 ذبائح و قربانیها کرده بودند حکم فرموده بود که هر که روی نیازور
 هوش آن اصنام بر زمین نهند آنها را قطعه قطعه سازند آن
 جوانان را طلب نمود چون که حاضر شدند پرسید که شما کی را
 می پرستید جواب دادند که خدای ما یان صانع آسمان و
 زمین است ما یان غیر او خدای دیگر نداریم و قیافوس گفت
 که امشب شما یانرا آمان دارم با خود باندیشید و فردا حاضر آید
 بدین ما در آید و الا شمارا بسیار است خواهد رساند جوانان باز

گشتند

گشتند بعد از تقدیم مشورت بمان شب آزان شهر فراری نمودند در
اشنار راه بشبانی که در مینوس نام درشت بار خورده اشبان - از
کیفیت حال ایشان بشرط باستفسار آنها را بجای خود آورده و
ابخوانان پس از اخذ عهد و پیمان صورت واقعه را با و در میان بنا
دند و مینوس نیز بوعده نیت حضرت پروردگار اقرار نمود و ایشانرا
بغاری که آنرا رقیم میگفتند دلالت نمود باسکی قطره نام در مصفا
حبت باران روان شد اصحاب بدین مینوس گفتند که این سگ
را بازگردان که ناگاه بواسطه آوزر او کسی بی بمنزل مایان نبرد
پس آن اشبان بر چند سنگ بطرف قطره انداخت باز نداشت
بلکه با برحق تعالی بسخن آمده گفت عجب حال است که من پرورد
گار عالمیان را پیش آرزینا شناخته ام و می خورند که نافع من
عاجز را بقریب سنگ بازگردانند جو انان را بشنیدن این خبر
حیالت روی نمود حاصل کلام آنکه با موافقت قطره در آن غار
در آمدند و حضرت مسبب الاسباب خورب بر ایشان گذاشت
و قطره نزد ستار در ز کرده و سر بران در نهاده در خورب شد
بروز دیگر در میان مینوس بر چند در طلب او شان سعی نمود بی لبری
مقصود نبرد مدت صد و نه سال خورب بر اصحاب کعبه امتداد
یافت و فرشته در سالی یکبار بروز عاشوره ایشان را ازین پهلوی
بآن پهلوی میگردانید تا که زمین اندام خفکان را نخورد و بروایت
طبری رفتن اصحاب کعبه بغار بعد از رفع حضرت مسیح علیه السلام

واقع گشت و زمره مورخان بر آن رفته اند که قرری ابوحنان
بغارش از بعث حضرت عیسی ۶م بود و ظهور ایشان بعد از
رفع آجناب روی نمود الفصه چون که دقیانوس کوس رحلت
بجانب جنم فروگرفت و چند سال دیگر نبوت نای افری
حکومت بر سر نهادند و زمام بادشاهی افسوس در قبض اختیار
بناموس که بوجدانیت حضرت ملک القدوس و نبوت
حضرت عیسی علیه السلام نام ایمان داشت قرر رفت در زمان
دولت او اصحاب کبف علیه الرحمه از آن خورب آن پدر
شدند و تخت مکسلینا بر خاسته بانگ بر باران زد تا که بحال یقظه
و انتباه باز آمدند انگلیکی از ایشان گفت ای چه مقدر و رنگ
نموده ایم در خورب دیگر خورب و او که روزی بعد از آن بملیانی که
بصفت جلالت انصاف داشت با اتفاق اصحاب بیت
خود را تغیر داده و از درهای دقیانوسی خرمی برگرفته جهت آوردن
طعام متوجه شرکشت در راه از اطور و اوضاع مردم و عمارات
تفاوت فاحش یافته متحیر شد بر دوکان خبازی رسیده بر آنجا
خردن نان درم و دقیانوس بخیازی داد چون که خباز مثل آن
درم بر زنده دیده بود بملیانی بیان گفتن کنج منسوب نمود و بملیانی ازین
سخن اعراض رو بین الجانین قال و قیل لبر حد تطویل کشید
در این حال جمعی ملازمان بادشاه افسوس پیدا شدند و در کیفیت
واقعگی کاپی یافته بملیانی را بطرف بارگاه بردند او در اثنای راه

بگفت

می گفت که همین ساعت که چشم و قیافه من بر من می افتد کشته می
 شوم مردم می گفتند که ای کجایه تو دیوانه که این سخن میگوی سالتا
 که قیافه من در صدر چشم من مثل آرنده نعجب میبینی علیه الرحمه با ترزند
 کشته چون که پیش تخت ملک رسید جوانی بر سر ایالت نشسته
 دید که بزرگ معبود حقیقی اشتغال داشت ملک از احوال او سوال
 نمود میبینی صورت حال را بسپل راستی بمرض رسانید و پهلشاه
 این قضیه را در انجیل مطالعه نموده بود دانست که اصحاب کعب
 انجوانانند لاجرم میبینی را آگاه کرد که از زمان قیافه من صد و نه
 سال منقض شده اند و ما ایزد تعالی را می پرستیم و بر نبوت حضرت
 عیسی ایمان داریم بعد از آن اخبار علماء را طلبا بنیده این قضیه
 غریبه را بسع او شان رسانید و مشوجه غار رفیم گشتند میبینی هشتر
 در غار در آمده اصحاب را از امور مذکوره واقف کرد او شان
 شکر و حمد نغمای الهی را بجا آورده دعا نمودند تا بحال سابق معاد
 نمایند و این مسؤل قبول یافته چون که ملک بر کیفیت واقعه
 اطلاع یافت فرمود تا در کی غار بر آورده مضبوط ساختند و
 روایتی آنکه ملک و تابان او با انجوانان ملاقات نموده بودند
 او شان را زنده دیده بودند و سخنان او شان را بشنیدند آنگاه
 اصحابان بخوابگاه ملک عدم شافتند و وفات یافتند و حق

بجانه تالی آن سعادت مندان را با غار از نظر خلائی پنهان -
 گردانید و بقول مورخان کسی دیگر آن غار را ندیده بود و در
 تواریخ خلفائی عباسی بر توجیه مسطور است که الواقی با امدرا
 داعیه شد که حال اصحاب کعبه و موضع غار معلوم نماید محمد ابن
 موسی المنجم الموارمی که یکی از خواصان او بود فرستاد و محمد ابن
 موسی تقریر کرد که رفتم بشهر اشلین که میان عموریه و رومیه -
 است و چند روز راهها در انشان رفتم و کوههای عظیم انشان
 پیویم تا بصحرای رسیدیم که در آن صحرای کوهی بود مفروضه با مسیح
 کوهی دیگر پیوسته نبود و آن کوه بدیگر پیوسته نبود و آن کوه
 بود خورده که قطر دامن آن بزرگتر از زیاده نبود اما بغایه بلند بود
 و در دامن آن کوه سوراخی بود در شک کنده بکلیت بر بالای
 آن کوه بر رفتم و آنجا چاهی عظیم دیدیم کشاده مثل غاری و عمق
 عظیم دوری آن داشت و کشاده کی انجاه قریب دو صد گز
 قطر داشت در چاه نگاه رویم در زیر چاه ابی می نمود از کوه فرود
 آمدیم نزدیک انجاه شدیم و در آن سوراخ کشاده در شدیم مقدار
 صد گام بر رفتم بدان موضع رسیدیم که از بالای کوه دیده بودیم - و
 آن ابی بود استاده مثل بحیره و بر آن کشاده چنانچه روشنائی -
 بآب رسیده بود و در آن این بحیره جایها در شک کنده و بر -
 کنار بحیره درخت بسیار بود و لکن خورده بآب جانب آنرواقی

بزرگ بود

بزرگ بود در شک کنده دستونها هم از شک تراشید و در آن
رواق بکار برده و درین رواق نیز جایها بودند از شک کنده یکی
از آن جمله مقدر پنج کز بلند بود که بنزد بان انجامی باید رفت
و در می آن خانه هم از شک بود بسته چون که خورستم که در را
و انموده در انجام رویم نگاهبانان ما را مانع شدند که بر که ایشان را پسند
هلاک شود و الا افضی رسید بسجن ایشان التفات نکردیم و شمع
بغلامی داده در انجام در شمیم سیزده اشخاص را دیدیم که خفته اند و
از ایشان یکی کسکی بود و در ایشان جامه بود از جنس کلبیم -
چون دست بان کردیم بغایبه بوسیده بود چنانچه از هم فرامی شد
اما تن ایشان بر جای بود خشک شده و ایشان را بکا فور و غیر
اندوده بودند و پوستهای ایشان باستخوان باز کرده بود دست
بر سینه ایشان نهادیم اثری موی و در شسته آن باقی بود چون که
بر کشیدیم بر نیاید پس از انجام بیرون آمده متوجه در را مخلاف شدیم
بیان شمه حکما محرران جادو نکار و ارقمان فسونکار
بر لوح قرطاس بر نقوش بیان حکما و الا نشان و آستان
آنها را چند قسم می فرمایند و زمره بعضی علماء و عظم حضرت
آدم و شیشم و آدریس علیه السلام را نیز زمره اول حکمت
داخل نموده اند و ابتداء بندگی ایشان نموده اند چون که بعضی
حالات آن بر سه مغز عالی گوهر علیه السلام سابق است

گذارش یافت لاجرم ذکر حکما را با اسم لقمان حکیم جیش که قرآن
 عظیم الشان او اخبار می نماید مصدر را در ایند و توفیق من الله المحمید
 المحمید لقمان بر درایت و همت ابن مینه و بعضی در از علی
 قدوة حکما جیش الاصل بود و با اتفاق اکثر اهل مغربان خزان حکیم
 عالی گوهر در مبادی احوال در سلاک مما لیک یکی از بنی اسرائیل
 انتظام داشت و بنا بر صفائی طویه و کثرت قابلیت و دانا
 مقبول در گاه احدیت شده میان نبوت و حکمت و حکوة
 مخیرت و حکمت را اختیار فرمود حکیم علی الاطلاق ابواب
 علم و دانش برومی زور کار نجسته آثارش مفتوح را در ایند چنانچه
 افضل و اعلم حکما در زمان و علمای دوران آردید و از لقمان علیه
 الرحمة و الرضوان منقول است که گفت که چهار صد هزار کلمه در
 حکمت جمع آردیم و چهار سخن را از آن برزیدیم و دو چیز را
 یاد باید داشت و دو چیز را فراموش باید کرد حضرت
 احدیت را یاد باید داشت و مرک را پیوسته نیز یاد باید
 نمود و احسانی که با مردم نمی رقم نیسانی بران باید نشد
 و بدی را که از مردم بتورسد فراموش باید کرد لما حضرت الموة
 قال لا بنه سنی کثیر اما اوصیت الیاب الی بنده النخایته و اما او
 صوت بست خصال منها اولها لا تشغل قلبک بالذنییا
 الا بقدر ما بقی من عمرک و ثانیها اعتمد بک بقدر حوائجک
 الیه و ثالثها عمل اخره مقدر را برید المقام لها و رابعها لا یکن

کمال اقتد

کمال رقتتک من النار ما لم یظہر لک النجات منها و فاسبا
 اذ ارادت کلین جراتک فی المعامی بقدر صر عبدی غدا بی
 المدقانی و سادس اذ ارادت ان القصری العدی طلب
 مکانا لا یراک المد و ملائکہ و مکانہ و یقول لعمان ابن ناخور ابن
 ابن ناخوز ابن نارج بود و یقول اذ رو و سبب ابن عم اخت
 حضرت ایوب علیہ السلام بود و یقول مقاتل ابن خاله حضرت
 ایوب علیہ السلام بود و یقول بیشتر مورخان غلامی بود سیاه
 جیش قوی سبزه و لب بزرگ و بینی زلفت و ساق بسته در اول
 بلند و بالا و میانہ قد و شریفین کلام و ادبی تمام داشت و عبادت
 فرادان و سینه و اسم ابنه ساران مشتکلم و قبل انیم انعام
 آبادن بنور حکمت دلی روشن و بر مردمان مشفق و در میان خلق
 مصلح و ممواره نافع و خود را پوشیده داشتی و بر مرت فرزندان
 دیال و ملاک او شان غم نخورده و آرزو کنم بیع نیاسودی و
 حکیم بود حکیم و رحیم و ارم و در علم حضرت داود علیہ السلام و بدو
 سی سال یاد او و علیہ السلام محمدی بود و در بلا یکجا بودند تا پس
 حضرت داود علیہ السلام زنده بود تا بعد حضرت یونس علیہ السلام
 ابن ممتی و سبب عشق او آن بود کہ مولی نعمت وی او را از مولی
 دور رو باید اندک عقل او تا نجاست و عقل حکمت و دانش وی
 تا چند دور تا کجا رسیده او را کوسفندی در وقت این را
 قربان من و آنچه از جانم خوشتر و نیکوتر است نزد من بیار چون که

لقمان آنرا قربان کرده دل و زبان او بیاورد و سفندی دیگر
 بودی دو که این را قربان کن و آنچه از جانور بدترست بمن آر
 لقمان آن کوسفند دیگر نیز قربان کرد و همان دل و زبان آورد
 خواجه گفت این چه حشمت است که از رود و بی آوردی در جوابش
 گفت انما اطیب ظمیر شیء اذا اطابا و اجبت شیء اذو خبیثی -
 خواجه از وی بسیار رازی و خوشنود گردید و فی سبیل الله او را آزاد
 کرد قومی گفت که بخار بود و قومی گفته ضیاط بود و قومی گفته - که
 اشبان بود مورخان در کتاب تواریخ مرقوم نموده که لقمان -
 زیر درمن قومی قاف برنماره سمندر طلسم خانه جنایار
 نموده که نظر بر کس که بدان برج حکمت افتد بکلام او و تمام کارخانه
 علم حکمت درون آن برج برآورد و تحریر نموده که در دراز فنیادکار
 زمین باشد و میان دروازه آن برج چهار شمشیر برهنه بایم
 دیگر حکمت کرده که شب و روز در جگر میباشند بر روز تمام میگردند که
 اندرون زلفتن مملکت نیست روزی بدان مکان خود انفرین
 پادشاه با فوج رسید بسیار لشکریان بکلام شدند از وزیر خود
 استفسار نمودند که این چه باعث است که تمامی فوج ما نقصان آید
 وزیر حکمت الفصاحب و الاثان در سبب آن عرض نمود که باعث
 نقصان فوج شما می اینست که این سفید برج حکمت خانه لقمان حکم

است

است اگر اجازت حضور فیض بخور عطا کرده شود که این برج نوشیده
 شود یک دیور بلند کرد و بسازد خلاق الله از بلاست محفوظ دارد
 برع و دیگر حسب الهم ذوق فرین تیار نشانیده بعد از آن پیش رفتند
 و از خراج ملکانه از بادشاهی بحر می وصول نمودند و در آن ایام این اهل
 ذریک زبرد حکم خانه سزناک زده اندرون او شده بکلدی تمام
 کاغذ مهاله در بر دیور او نهاده دست مالیده بیرون آید و بجای
 خود آید و او را ملا غلم نموده به ترکیب قل طلسمه تیار میکنند چنانچه
 بار برقی که جهت جبر کافتن و ریل جته زود رسیدن تیار نموده زرد آن
 رویم از به مامواری در و این هم ترکیب لغمان حکیم اند بلیک
 حکمش از مایش می نمایند و هر سال یکی حکمت او تیار میکنند
 اسقلیوس از جمله ملازمان و ملائذ حضرت ادریس علیه
 السلام است که در سفر و حضر از خدمت آن حضرت نبوی مفارقت
 نمی نمود از سخنان او است که عامی بی عمل و عابد بی معرفت
 با سیاست مشابهت دارد که متصل در عقب دوران مراد
 نیست و نمیداند که مال و حال بیجا منجر خواهد شد و در خرونا
 ز رعبه و صایای آن حکیم که از باب خرومند ان است علام آورده
 بصدایه محتاج جان کاستن به از حاجت از ناسان خواندن
 بخوابش از ایشان میرزا بروی مدار ابرو را که از آب جوی
 نه زرده بکست باغ فاج نه زور مدوکاری او ملکن در مخور
 کن ضایع انعام خود زینهار بحق ناشناسی و نا حق گذر

که در کلبه سفده زر رنجمن	به بحر افروان به پیر رنجمن
ز گفتار بهوده خاموش باش	سلامت از بادیت گوش باش
بجز راهیستی ز یوری آل مجوی	و کز راهم نوی سخن راست می
حصارتن و خورجاست صدق	نه تنها شعار ز با نیت صدق
به بین لذت و دل ز لذت بشوی	به بین نعمت و شکر نعمه بلوی
اگر در راهی ره می شکر - کبر	ز شکرست نعمه فرایش جزیر

سالون جدید ز کورر مادر افلاطون است و فصاحت

و طلاقت ز با نیت مرتبه بود که فرقه انام کلام اورا مفرح القلوب
میگفتند از سووال اردند که جواردیست و بدتر از شمشیر چیست
جوارد و در کسی است که با بیدل اموال خود قیام نماید و بخورسته
و دیگران طبع نفرماید و بدتر از شمشیر زبان اصحاب نظم و نثر است
که خلافت را با بدی یاد کنند و همراه او بدی می نمایند
آنچه زخم زبان کند با مرد زخم شمشیر جان ستان نکند
نیشا غوری دو صد و هشتاد و سه ساله در علوم مختلفه

تصنیف نموده و اکثر سازگار مختص او است و استعمال او است
و آن کس که ترا بر عیوب تو مطلع ارداند عزیز تر از آنکس دردی
که ترا با بدح دروغ مغرور سازد و درین ابیات ترجمه سخنان او است
چنین است در سفر معانی قدیم ز نشا غریب آن الهی حلیم
که چون قفل درج سخن باز کرد جهان را کبریز این از کرد

که ای چون

که ای چون صد فیه تمیز نشسته اویش کشتانک نفسش حکمت نبوتش
 اگر چون شکوفه ز باران نمیب در معانی سمیت بریزد ز جیب
 چو شافع شکوفه بمباش از کرم که بر خاک و خاک ریزی درم
 چنانم شو مساک ز ریز دست که چون افتد تکت ز ریز دست
 بفضی طبایخچه ترا آن زلف نکرده جدا چون جلا جل ز روف
 مزی نا خوش و خوش ز نار بود - طری وسط و رزد در بخل و جود
 مکن چون فرومایگان دل آران ز حاجت زوای حاجت و ران
 چو باشد دو صد حاجت با خدای بر آری حاجت مزن دست پای
 چنانا سبب شاکر و نعمان علیه الرحمه برادر شناسب بود
 و این از حکمت حاجت است که بزرگ ترین الام آنست که از می
 از نشی حاجت خورد و بر او نرود و هم او زید که نگاه در دست
 که دوائی آن استغفار است و شفای آن توبه و اعتذار صد و
 نه سال در عالم سریع الانتقال نذر اند و تلاذ و شاکر و انش
 بر وزده بر ز رسید از کلیات اوست که مرد کامل تمام معرفت
 کسی بود که دشمنان این از وی زنده گانی کنند نه آنگه دوستان
 از وی خائف باشند و ز الفاظ کور بار اوست که کابیت
 و کابیت بر ز زمشش کس منقلب نکرده حقود و حسود
 و ز عهد بونتری دارند که ز فقر ترسان باشد و طالب مرتبه
 که قدر او از آن مرتبه قاصر بود و جایی که با اهل علم مجالست

کند پوشیار رود و این ابیات نیز ترجمه و صایای او است
 زهی پنج حکمت که سقراط بود میر ازو تفریط و افراط بود
 شد از جودت فکر ظلمت زدای همه نوز حکمت ز سر تا بپای
 درین کار شاد بودش هزار فلاطون از آنها کیلے در شمار
 فلاطون فلاطونی ازو گرفت فلاطونی افزونی ازو گرفت
 بگفته چو در کی سبب سفته بدان بر فلاطون چنین گفته
 نه پنی درین ششرد و بولاج ز شادکی دل شش نفر را فراخ
 یکی ان حد در زهر کشوری که رنجش بود راحت و بگیری
 چو حال کسی بند از خویش به فند برک جانش از غم گره
 دویم نینه ورزی که از خلق بود نینه خلقش اندر سرشت
 چو نتواند از کس شدن کینه نباشد زین درویش نینه خوش
 سویم نو تو نکر که بهری درم بود روز شب بر دل او درد و غم
 یکی آنکه چون خرد در دلف دوم آنکه ناگاه نکرود تلف
 چهارم نشی که با پنج سیم بود هم چون نام زرش دل دو نیم
 که ناگاه نیاید بد و فقر راه نکرود پرور و ز عیشش - تباہ
 بود پنجمین طالب تخت پای که در عوز او نبودش تا پای
 کند از زور مقام بلند که نتواند آنجا کلندن کمند
 ششم از ادب خامی اندیشه که باشد حریف ادب پیشه
 چو طبعش بعد از ادب بلیب کشد نو بنو مالشی از ادیب

از آنکس بی پروردگار و فنش که دارد دولت بی سبب شمش
مکش زیر ران مرکب حرص و آرزو زینتی بقدر کفایت بسیار
بهر روز تا شب ز خوان سپهر - پسندت بدخشمه نانت چه مهر
ز زربفت هست شو خود فردوش کهن خرقه نیست کن بدوش
افلاطون معنی این لفظ بلغت یونانی بیان

عالم منفعت بسیار علمت و آنجناب از مبادی سن تا عهد
شباب بتعلیم علم کنت و نظم اشعار اشتغال داشت و بعد از آن
در سلاطین شاکردان نشاغورس انتظام داشت و عمرش
هشتاد و یکسال رسید و در شصت و یک ساله تصنیف تالیف
کردن پیش آوردند و در حال سکر است موت از او بر رسید
ند که در دنیا چگونه عمر بسر بردی جوایب داد که بقدر است
در دنیا آدم و بخت زلیتم و بگرایت از آنجا میروم -
این قدر دانستم که هیچ ندانستم از سخنان اوست
که نفس من از مشا بده سه کس متنازی می شود تو نگیری
که بدروشی افتاده باشد و عزیز می که بخواری رفتاری داشتی
باشد و عالمی که جابلان بروا فوس کنند فرمود از خوی بسخن
خواهی داد او را محتاج سوال کرد و آن وقت اجابت
متمسکات از باب حاجات را بفرود امینداز که کسی نداند
که فردا چه عارض خواهد شد و گفت عدل را یک صورت

و ظلم را بسیار صورت آرزین چه جور آسان است و عدل -
 دشور این همه و صایای افلاطون میباشند که از حال نیز
 در عالم فنا تا آخر این کفزار که در خود نامه در سلاک نظم انتظام داد
 مکن همیشه بهر بدتر است - که دزدی طبع و در خوبی است
 چه خوش گفت و بقان صافی نیز - که انگور در ز انگور رنگ
 چون دشمن بدست تو آید - از و ساینه دوستی و آه بگر
 از چند خصم تو بود از نخست - چون آمد بدست تو از خیل نیست
 بهر کس مگر آشنای موی - ز بر آشنای روشنای مجوی
 جفای که با تو ز عالم آمد - جز از جانب آشنای رسد
 مگو تا نه هر سد ز تو نکتة جوی - چه پرسد تا مل من در عالم تو لوی
 سخن بی تا مل نیاید صواب - عنان زبان از خطا بازتاب
 در سطاطالیس ملقب با معلم اول فیلسوف
 اگر بود و آورا در سطاطونیر کویند و این بلغت یونانیان بر آوف
 کامل و فاضل بوده باشد و در آن آوران شباب در ملازمت
 افلاطون شانت و در سلاک مستفیدان مجلس او انتظام
 یافت و ایام حیاتش شصت و هشت سال بودند و در آن
 مدت صدوسی کتاب تصنیف نموده بودند از سخنان او هستند
 الا اخبار تیقریون الی الملوک بذر فکاشن الناس و الا شراری

تیقریون

تقریباً یوم الیمم بذكر ساویهم وایضا من کلامه سر الملوک لایفش

لانه مملکت بقراط عمر او صد سال بود شانزده سال

کتب علم حکمت تصنیف کرد و بنفعا دو دو سال بدرس اشغال

نمود که چهار صد نفر شاگردان را هر روز تعلیم میداد و ابیات

ز بقراط شد علم طب اشکار باو داشت قانون او استوار

ز بر تار حکمت که او یافته است دو صد خرقة تن رفو یافته است

بیاید ترا دل به حکمت کرد رمی بر کشا گوش حکمت شنو

بنه گوش دل را بفهم سلیم بآن نکتہای که گفت آن حکیم

مخوش گفت کای مانده در تاپیج قناعت من از خوان نیی هیچ

کششهای حاجت ز خود دور من ز بی حاجی سینه معمور من

چو بچا جت الله مقصود است باین نسبت خود باو من درست

کسی را نه بچا جی پیشتر قدمگاه قریش بود پیشتر

چرا هست از فقر و درویشی است که بی سمیت عین بی همیت

تبی دست با ایمنی خفته جفت به از مال داری ایمن نخفت

نعمت نیست دنیا که پاینده نیست بجز ریخ و محنت فراینده

چو دست رسد خیر کن تو درو نوا بخش غریبین درو

درانی ز ناداری خود منال بود عرصه شکر واسع مجال

کراهت ز لالی است نقتل شد باز از زه نوشی پاندر زه خورد

مناهی از عیب است بمخوابه حور منه پای پرون ز خیر الامور

ذی قراطیس که نود سال عمر او بود بازده سال
 کتب علم حکمت تصنیف کرد و چهل سال تعلیم داد و بیست
 هشت نفر شاگردان او بودند و این کلمات وی فرموده
 که آدمی را در وقت عزت و رفعت انبیا باید که در
 هنگامی خواری و مذلت دیگر گفت بر آدمی واجبست که لوح
 دل را از لوث مکر و غلبت پاک سازد و چنانچه جامه را از
 الایش و سیخ پاک میکردند و بجز احسان بدیکر بدی نباید داد
 بطلمیوس که عمرش هشتاد سال بود که در

علم حکمت شانزده کتب تصنیف نموده و بازده شاگردان
 او بودند شب و روز در تعلیم اشتغال داشتند و این کلمات
 وی گفته است موت الصالح راحت لفة و موت الصا
 الصالح راحت الناس انسان را لازم که از یاد حق غافل نبرد
 بزرگ همه اعظم علما در عصر خود بود که بویزارت

نوشته و ان قیام نموده بود و روزی نوشیروان و مجلس منظم آراسته
 نمود با حضار حکما و موبدان و عالمان و روسان مثال داده
 اشارت فرمود که بر یک احضار کلمه چند که متضمن احوال باد-
 شان و وزیرستان بوده باشند بیان نمایند و بر کس
 در آن محفل در آن باب استقصا نمود چون که نوبت
 بزرگ همه رسید بفرض رسانند که مقصود بادشاه را در دوز
 ده کلمه آداب نوشیروان سوال کرد که آن کدام اند جواب داد

که اول

که اول پرزیر است از شهوت و غضب و هوائی نفس و دوم صدقه
در گفتار و وفا در مواعید و شرط عبود و موافقین سوگم مشورت
با ارباب دانش در آنچه ساختن شود از حوادث چهارم آرام علما
و مشرفان و امرای علی القدر مراتبی پنجم تخصص اعمال و خوردن نیکو
کار و بدار در ششم تفتیش محبوبان در بر چندگاه بنعمت تعهد طرق
و اسواق اهل تجارت به ششم تادیب جوانم و اقامت بر احوال
رعایا بر مائیم پنجم مع اصحابه و الایات حرب دوم آرام اهل است
و عشق نزد قبائل یا زویم تعین منیبات تا که حوادث کتلی را
بعض رسانند و در دوم بلطف و تفقد در باره زرا و ندامت خدم
و انصاف مقالات او اند نیکو نیاست چیزیست تواضع بی توقع
و سخاوت بی منت و خدمت بی مطلب و بیخ چیز مجید و جهد
بنده را حاصل کرد و علم و ادب و شجاعت و یافتن بهشت
و رستن از عذاب و وزغ و هنج چیز مقتضای طبیعت
اند و فا و در رو تواضع و سخاوت و صدق و هنج چیز موردی
اند روی خوب و خوبی خوش و همت بلند و کبر و سفلی و
هنج چیز مقتضای قضا و تدبیر آسمانیست که سعی و تدبیر را دران
و خل نیست و زنی موافق و فرزند و مال و جاه و عطیه و عمر و
این نیز او گفته که دوستی با یکی از سه طائفه لازم است اول
با ارباب علم و عبادت با برکت که از صحبت ایشان سعاده
دنیا و آخرت حاصل کرد توان کرد و دوم اهل مکارم اخلاق

که خطای دوست را بپوشاند و نصیحت از بار دروغ نبرد سوم
 جمعی که بی غرض و بی طمع باشند و بنای دوستی بصدق اخلاص
 دارند باید کرد و از دوستی سه طائفه احقرتر باید کرد اول فاسق
 و فاسقان و اهل فجور که همت او شان بر مشتهیات نفس
 مصروف بوده باشند و محبت او شان باعث راحت دنیا
 باشند نه موجب رحمت اخوت دویم دروغ گوئی و از باب
 خیانت که محبت ایشان عذاب الیم و معاشرت با ایشان
 بلائی عظیم بود سوم ابلهان و بی خردان که نه در ضرر منفعت
 برایشان اعتماد توان کرد و نه در دفع مضرت بعد از تقدیم حدود
 ثنا بادشاهی که بادشاهان را بادشاهی محض قدرت اوست
 جل جلاله و پس از تبلیغ در دو دعای دین پناهی که از کمال شرف
 پروردگار طفیل حضرت اوست نموده می آید که اقلام مصوران
 الواح اخبار بدین گونه صورت نگارست آری قدرت سلطنت
 وزمان ایالت ملوک ملوک و اکاسره فرس اعتماد تمام
 درشت و زر ابتدا تا بشیر صبح اقبال تا انتهای غروب
 کوکب جاه جلال بسید غرا جولان گاه دیگران طبقه بوده
 و همهش نقش اطاعت ایشان بر صفحه جبین نگاشته اند
 در جلوه کی اسما و طرف آثار آن حکام شوکت شعار اختلاف
 بسار دست داده و طریق تحقیق آن شارع استقامت بجانف
 انحراف افتاده و با اتفاق مورخان مجسته نشان بادشاهان

عجم ص ۱۱۴

عجم چهار طبقه بوده اند شدادیان و کلبانیان و اشکانیان و سا
سانیان ملک فرس هم یک نسل بودند و اعداد
ایشان تا ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی هفتاد و یک
تن و ملک ایشان تا روز کار اسلندر واسطی رومی چهار هزار
دو صد و هفتاد و یک سال و چند ماه بودند و ایشان چهار طبقه اند
نخستین خدیوگی که نشور شود سری تا جداران کیومرث بود
و ملک دادریان هم از یک اصل بودند و اعداد

ایشان تا ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی یازده تن
بودند و مدت ملک ایشان دو هزار و پانصد و شصت و یک
سال بودند ملک شدادیان هم از یک نسل بو

دند و اعداد ایشان تا کیومرث دوازده تن بودند و مدت
بادشاهی ایشان بقول عمره ابن محمد حسین اصفهانی دو هزار
و چهار صد و هفتاد و یک سال بودند و بقول بهرام شاه ابن مردان
شاه دو هزار و هفتصد و سی و چهار سال بودند

ملوک کلبانیان که هم از یک اصل بودند و اعداد
ایشان نه نفر بودند و مدت بادشاهی ایشان هشتصد و سی
هشت سال بودند ملک اشغانیان که هم از

یک نسل بودند و اعداد ایشان هشت و یک نفر بودند و مدت
بادشاهی هشتصد و سی و چهار سال بودند

ملوک ساسانیان که همه از یک نسل بودند و اعداد
ایشان سی و یک نفر بودند و مدت باوشتای ایشان چهار
صد و سی و یک سال بودند ۶
ابتدای باوشتای

خلفای عباسی بر فرجه میزوم ریح الاول ۲۳۲ هجری
و اعداد ایشان هفت و هفت نفر بودند و مدت باوشتای
پانصد و هفت و سه سال و دو ماه و هفت چهار روز بودند -

ملوک بنی امیه که همه از یک اصل بودند و اعداد
ایشان چهارده نفر بودند و مدت باوشتای ایشان نود و
یک سال بودند ۷
ملوک بنی لیس که همه از یک نسل -

بودند و اعداد ایشان سه نفر بودند و مدت باوشتای ایشان
چهل و چهار سال بودند ۸
ملوک ساسانیان که همه از

یک نسل بودند و اعداد ایشان نه نفر بودند و مدت باوشتای
ایشان صد و سه سال و شش ماه و هفت یک روز بودند

ملوک غزنویان که همه از یک اصل بودند و
اعداد ایشان چهارده نفر بودند و مدت باوشتای ایشان
صد و پنجاه و پنج سال بودند و ایشان را سبکتگین خوانند -

ملوک آل نوب که همه از یک نسل بودند و اعداد
ایشان هفده نفر بودند و ابتدای باوشتای ایشان یکم ماه

ذی القاعده سنه اعد و عشرین و مائتہ تالیثہ اثنا عشرین و
 و در بمبایہ وال پوپہ زر نسل بمقام نور اند
 ملک سلجوقیان کہ ہمہ از یک اصل بودند و اعداد ایشان -
 شش نفر بودند و مدتی بادشاہی ایشان پانصد و سی
 و ہشت سال بودند ملک خوارزمیان کہ ہمہ از
 یک نسل بودند و اعداد ایشان نہ نفر بودند و مدتی بادشاہی
 ایشان صد و ہشتاد و ہشت سال بودند ملک
 سفریان کہ ہمہ از یک نسل بودند و اعداد ایشان یازدہ نفر
 بودند و مدتی بادشاہی ایشان صد و سی سال و ششماہ بود
 ملک امیریان کہ ہمہ از یک نسل بوده اند اعداد
 ایشان چارود نفر بوده اند و مدتی بادشاہی ایشان صد و
 ہفتاد و ہفت سال بودند ملک خطابیان کہ در -
 کرمان بادشاہی کردہ اند اعداد ایشان نہ نفر بوده اند و مدتی
 بادشاہی ایشان نو و شش سال و نہ ماہ بودند
 ولادت حکیم خان نوزوم ذی القاعده ۱۲۴۹
 ہجری بود و مدتی بادشاہی او صد و ہشت و پنج سال بودند
 و در نسب مورث میان ارباب اخبار اختلاف
 بسیارست بعضی را عقیدہ آنکہ او بزرگترین اولاد صلح حضرت
 زوم علیہ السلام بود و زمرہ بر آن رخصت اند کہ از تیم بن ولاد بن

آرام بن سام بن حضرت توح علیه السلام را یومرت خوانند
 در روضه الصفا مسطور است که اصح اقوال آنکه یومرت
 ابن سام ابن حضرت توح علیه السلام و با اتفاق جمع مورخان
 اول کسی که در جهان بادشاهی با اسم او قرار یافت یومرت
 بود و بقول قاضی مضایق یومرت در مدتی سلطنت خود
 در ششمین بنای دوشهر بنیاده انهار را بآبادان نمودند اصطخر و دما
 و نذ و بیط اهل مورخان بنای بلخ بلو نیز با و منسوب نموده
 اند بلکه گفته اند که در وقتی که یومرت بتعمیر آن شهر مشغول مگرد
 روزی شخصی از دور پدید آمد که بعضی اشخاص بروی کمان جاسوس
 نمودند چون که آن عزیز نزدیک رسید یومرت او را شناخت
 که برادر اوست بزبان لفت ای بلاخ ازین جهت آن بلده را
 بلخ نام نهادند و زمره را دیوان میگویند که این زمین و لغام و سورا
 بر سه راه اول یومرت اختراع نمود و چشم روشن و بافتن
 و زو و پوتیار کردن و جامه کردن کلبدن بافتن نیز از او پدید آورد
 و مدتی سلطنت او بقول راویان سی سال و بقول مورخان چهل
 و بقول اهل اخبار پنجاه سال و عمر عزیزش نزر سال بود و این از
 سخنان اوست که شخصی را دوبار از مودن و پشانی شیر خزان
 را بنا هن موانست خاریدن و دشمنان را الطلای دادن
 کار دیوانه کانشت مورخان گویند بهوشناک این قرادو

ابن میاگرد

این پیامک این مشی این کیورث و معانی گویند او
روم است و امام محمد بن محمد غزالی رحمه الله علیه در کتاب
نصائح الملوك آورده که او برادر حضرت شیخ علیه السلام ابن
حضرت ابو البشر علیه السلام بود و بقول شیخ فضلاء وی اولاد سام
ابن حضرت نوح علیه السلام میباشد و پیش از شیخ بقول الز
مورخان برادر زاده کیورث بود چونکه کیورث آثار شهر باری
و کار مردمانی او مشایخ بوده آورده اول بعد خود ساخت و او
بادشاهی فطنت شعار و حکمت آثار بود و او نخستین باد
شاهی است که تاج بر سر نهاد این از سلسله پسران آورده در کوره
انداخت و از آن انواع اسلحه بساخت و زر پوست تمور و نبات
و دریا بوستین بدوخت و سگان نازی معلم گردانید و کلب
راجه با سبانی رده بسفندان نگار داشت و استخراج جوهر
سیم و زر از معادن و قطع اشجار جهه تخمه و در از آن ترا -
شدن از جهه مخترعات اوست و آبادی فی سوسن بابل را
از جهه بناهای او نموده اند و مدتی سلطنت آن بادشاه -
والا قدر بقول ابن اریط خرمینجا به سال و عمر غزیش با نصد سال بود
طهورت بقول راویان شریفین بیان هر صلیبی هو
شیخ است و بقول زمره مورخان پسر زاده او بود و بقول -
متون الاخبار اول طهورت در اقلیم سبعة رایت سلطنت
را برادر داشت و بقول راویان این صوم در زمان بادشاهی او

پیدا شده بود بسبب اینکه در آن ایام در میان فرقه انام - فخط
 علی بن عظیم غلامی روی نمود و ظهورش احوال انام را عیا و نقرا
 ملاحظه نموده فرمود که اغنیا بقوت قوت شانه قناعت نمایند
 و طعام چاشت را در روز ایشان تصدق نمایند بقول حسب
 اخبار اول روزها او بناوده بود گویند که در عهد وی و بانی عظیم
 واقع شده بود که بیمار خلق الله نقصان آردیدند و هر که را عزیزان
 فوت می شد به تعلیم غزابل همین صورتی مرده می ساختند و این
 بدعت بت پرستی از آن زمانه رواج جاری آرد و در تاریخ
 معجم کتک مشکین رقم مثبت گشته که اول کسی که خود -
 فارسی نوشت درینت بادشاهی نمود و کار بعد در اعمال و اشغال
 بر دو اب بار کرد و بطور شکار بر اصد کردن بیاموخت و از آن
 قزاقان استخرج نمود و با انعام الهی او را معلوم آردید که
 خورش او بر سوت است و در کتاب طبقات ناصری او
 در که ظهورت بادشاهی بود با دین و داد و علم حکمت را در تالی
 مرقوم نمود او را از آن جاویدان خرد گویند و بسطری از آن حسن
 سبیل وزیر سلطان مامون یافته بزبان عربی بیان کرده
 و شیخ ابوعلی در کتاب آداب الحرب و فرس تضمن کرده
 که بمطالع آن دلیل ظاهرست بر عصانت نفس و کمال فضل او
 و مردان عجم دعوی میکنند که او سفینه بود و از غایت معدلتش -

پیش داد

پیش داد از آن واسطه لقبی ازند و در بعضی تواریخ آورده که او طریقی
بجز و سپردی و مجاوره در کتب بنیاد است مشغول بودی روزی -
جسی از دیوان در حالت مجود سنکی بر سر وی زدند او را بکتاب
کردند گفته اند که طهورت ملا روی املی در طبرستان و فسا و
در فارس و ساوییه در اصفهان وی بنا فرمود و بعضی کاشان - و
پیشاپور و طکران بر سه بنای طهورت گفته اند و مدتی حیالش -
بشصد سال و مدتی سلطنتش چهار صد سال بودند

همشید بقول زمره ارباب اخبار پیری صلی طهورت بود بقول
اهل تواریخ بر او رش بود و بقول علما بر او زاده او بود و لفظ همشید
مربط است از اسم و لقب زیرا که نام او جم است و لقبش همشید
و معنی همشید نیزه است و همشید در غایت جمال بود شیر و بیار بودند
در علم و عقل ثانی مشا را لم نبود با ستیبا و صنایع مشغول و شهر
اصغر را بزرگ کردند چنانچه طول او از حد خفک تا اخر مجرار
بقدر شانزده فرسنگ و عرض او یازده فرسنگ بود و بنای
عظیم الشان در این بساحت نموده بودند که تا امروز طلل و ستونها
مانده است آنرا اصل مناره خوانند و کسی که در جهان مثل آن -
عمارت نشان نداده و برواتی چون تمام شد جمله ملوک و اکابر و
و شرفای اطراف طلبانید در آن ساعت افتاب بنقطه اعتدال
رسم رسید در آنخانه بر تخت نشست و جلوس نمودند مانند نوزاد
همشید می درخشید از آن باین لقب ملقب آید - شعر -

چو ظهورت از ملک برست خفت مقرب جمشید شد تاج و تخت
 جهان در جمشید فرغ سرشت بیاراست کینی چون باغ بهشت
 و در زمان شهریاری و آوران جهان در جمشید همه عالم بکمال معموری
 با بادانی رسید چنانچه برو اینی پانصد سال در قلم روی او هیچ
 افزیده بمرض و بموت مبتلا نگردید و مالکان ممالک سخن را بی
 و باینسان مبانی نکته دانی در مولفات خویش آورده اند که
 جمشید در میادی ایام سلطنت در فضای روح افزای فارس
 به تمهید قواعد بنیادی پرورخت که طول آن پزده فرسنگ و عرض
 آن دوزده فرسنگ بود در وقتی که خسرو کواکب مواب خورشید
 در درجه اول از محل که هست اشرف اوست نزول نموده جمشید
 با حضار اکابر و شرفی و روسای اطراف فرمان داد و در آن
 مکان بیست نشان بر سر سروری برآمد و بسا دلشاد و مبسوط
 گردانید و آن روز را نوروز نام نهاد و بجهول آمانی و امان کوا
 انام حکم نمود که ابواب عدل و رعایا پروری بروی روزگار آتالی
 بر شهبود و یار بکش او و جمهور خلافتی را چهار قسم کرده اند معر
 فرمود که بر طبقه را برومی که لاتی بحال و مناسبت بطور ایشان
 باشد رعایته نمایند قسم اول اصحاب علم و در باب قلم و قسم
 دوم طبقات سپاه و چشم و قسم سوم اهل عویش و ذراعت

قسم چهارم

قسم چهارم پیشه در آن واحی صناعت و همچنین چهار انگشتی
ساخت و بزرگترین بر انگشتی حکم که میبای از جهات مناسبت
داشت منقش فرمود و در انگشتی که به پنجم جنگ انگشت در اول
آوردی منقش بود که آب سگ وید و در این معنی در عرب تاخر
باید تعجیل را مذموم باید نمود و در انگشتی دوم که از ایام در انگشت
خود میداشت مثبت بود که عدل و عمارت یعنی منافع از مملکت
بدون عدالت نتواند رسید مثبت بود که عدل و عمارت صورتی نه
بندد و بر انگشتی سوم که متعلق بمنبیا و جاسوسان بود نقش نمود
که راستی و شتاب یعنی در اتصال اخبار تراظر راستی و عجلت بجا
باید آورد و بر انگشتی چهارم که تعلق بدوران نظام داشت مسطور
بود که سیاست و انصاف بزعم طائفه مورخان همشید اول است
که استنباط علم طلب نمود و بوضع جهام اشاره فرمود و نخستین
کسی است که جادو و شوارع در کوه و صحرا پیدا ساخت و بر درایت
مشهور شراب انگوری در زمان پادشاهی او ظهور یافت تربید
شراب ایندکشمش را چند روز در کوزه ماند که کنده کشت در کجا
بچکس و بر آنش بار نمود و عرق او نشیدند روی مجلس باو نمیکردید
بزعم ائمه سم است روزی جاریه مردم را باغبان لاری چشم پلاکت
او را بخورد و بعد از بعضی غلظت سروری ظاهر گشت پس آنرا شاه در او

نام نهادند و بقول اهل مستحبران ساختن تیر و کمان و ضمیمه کنند لان
 از اختراعات او شمرده اند و بقول اهل رادیان ترتیب بر این
 زروسیم و لعل و فیروزه و یاقوت و زمره از نتایج طبع عمشید
 است و بقول خبری مدتی به قصد سال عمشید بر جادیه قوم خدا
 برستخ راسخ الدم و ثابت قدم بودند تا آن گاه که به تسویلات
 شیطانی و تحذیرات نفیانی دعوی الوهیت نمود و سودای محافه
 و تجبر بر روی غلبه کرد و جهانیا را بعبادت خود فرمود و بتاثر بصورت
 خویش بساخت و با قایلیم بجز ستاد تا که از برای پرسشیدند و بدان
 در اسطر اختلال باحوال او راه یافته و ضحاک تازی بر پیشش شکر
 آورد و عمشید از مقام و ملت عاقر آردید و فرار بر فرار اختیار کرد
 و بقیه ایام زنده گانی را در کنج غاری گذراند و مانند ک ایام از
 رب و گیاه قانع آردید و یکی ناظم احوال او را بنظم بیان فرموده
 شنیدیم که عمشید از بخت تخت ز دنیا ببعقبی جو بر بست رخت
 چنین گفت موید موبدان - که ای پرشهر مرد بسیار دران
 به به قصد رسید از جهان سال من شد از موج دریا فرون مال من
 مقابله احوال دیو - هر ی در انکشت آدم جو انکشتی
 جو بجم نفون کشت و انشقه کار بدین روز بنشستم از روز کار
 بگفت این سخن شاه صافی اول در انجا بران عدم شد روان

و علم ازین

و عمر عزیزش بقول اکثر مورخان هزار سال ضحاک تازی
بقول بعضی ناظران مناظم نکتہ پردازی خواهرزاده جمشید بود و
پدر او در سلک ملوک اعراب انتظام داشت و با عقده بسیار
مورخان و والد ضحاک بر او رشاد و عباد بود و بقول مجوسی یان -
نسب ضحاک بشش واسطه با کیورث میرسد و با اتفاق اهل
مورخان ضحاک ساحر و ماہر و کافر و فاجر و قاهر بود کہ در ایام سلطنت
با بنیام اساس عدالت و انشاء طریق ظلم و بدعت سعی می نمود -
چون آن سرور فرزند اہل ضلال مدتی بنقص سال و بال انداخت
به تقدیر مستقیم چهار دو شعله بشکلی دو مار از دو کتف او سر بر آوردند
چنانکہ از اہم آن ضحاک بی طاقت گردید و اطباء از معالجات آن
عاجز آمدند و ضحاک بتعلیم شیطان از منزسران مردم ساخته
بر آن ماران طلا میدردند و قدری تسلین درو یافت مقرر شد
کہ بر او دو نفر زندانی باشند و منزسر او شان مریم میکرد و بعد از
کشته شدن تمام زندانیان از محلات بلاد و قریات بر صبح دو
نفر از قتل بقتل میسازند و منزسر آن پکنان آن را نزد آن کافر
طاہم می بردند و کہ فریاد و نفرین بنا و پیر از جور و پداد آن مفر شری
بکره آئین رسید کادہ آئین اصفیائی کہ دو پسر او را بفرمان آن
بد اختر بقتل رسانیده بودند و چون بارہ را کہ در وقت کارش
خوش مانند او را بر سر چلی بستہ آورز بر آورد و غلاتی را بمجاری
ضحاک دعوت نمود بسیار مردمان نزد او جمع شدند و خلاف ضحاک

پیمان از ابانان مود گردانیدند و کاوه اصفهانی را مضبوط ساخته در
 ادب زمان از ولایات فارس و عراق را مسخر کردند آن گاه
 با سپاه بی باب روی توجه بجانب ضحاک نهاد و طالب شخص
 شد که شاکسته سریر جهان بینی باشد و او را فریدون بن اتقیان که
 از اسباط جمشید بود نشان دادند و کاوه فریدون را بدست
 آورده سرش را با خسر فرمان دمی آراسته با تمام آن لشکر اکثر
 شرفای اطراف که خدمتگذاری فریدون بر میان بسته و دوری
 فتنه بروی ضحاک کشادند و پس از مقابله و مقانده آن ظالم را
 آبروده بنظر فریدون رسانیدند و فریدون چند گاه آن ضحاک
 را در جیل و ماوند مجبوس نمود آخر او را در زندان محدود فرستاد و
 عمر ضحاک بقول طبری هزار سال و طائفه اهل اخبار گفته اند که
 آن بی باب هزار سال با و شاهی نمود فریدون بن
 اتقیان در روضه الصفا مسطور است که باندیبه صاحب عروج
 اندیبه اتقیان بر صلبی جمشید بود و بعضی بامیان و جم و سائط
 رقم زده اند و الاول هو الاصح فریدون در اثر طباد ریح و مسکو
 آساس باد شاهی مشید گردانید و همگامکن در اشاعه عدل
 و داد گویید چون که پانصد سال بدولت و اقبال گذرانید
 و ممالک خراسان را بمنوچهر سپرده بنفس نفیس در زاویم
 با قامت طاعت یزدانی مشغول شدند و این کلمات فریدون

است الایام صحائف احکام فاد و عود با حسن اعمالکم الله
منوچهر بن مسعود جمعی مورخان گویند که دختر زاده
فرقه ارباب فخران گویند که پسر زاده فریدون بود چون که فریدون
در گذشت منوچهر بحکم و بعهدهی بر سر سلطنت رونق افروز گردید و
پدر اقلیم بادشاهی و بهر وی و بهقانی فرستاد و نیز فرزند را حفر کرده
و آب بوق آورد و بوستانها ساخت و انواع اشجار دریا حین
از پیشنها و نوپا بدان جایکه نقل رود و با عمارت مشغول شد چون
که ایام دولتش بیست سال رسید و در ایام او افراسیاب از
نسل تور آنگاه وی را بالشکری عظیم بیاید و منوچهر از وی بگریخت
و در طبرستان رسید و افراسیاب پس وی نتوانست رفتن پس
صلح کردند باین اقرار که ما در این زمین چون افراسیاب را باشند از آنجا
باز نرفتیم و در زمان وی ناری الحالی حضرت شعیب علیه السلام را با
اولاد مدین ابن حضرت اسماعیل ۴۴ ابن حضرت ابراهیم علیه السلام فرستاد
و حضرت موسی ۴۵ و حضرت هارون علیه السلام را بر فرعون که نام او
و پسر این مصعب بود فرستاد و فرعون از اولاد عادیان بود که شداد
او را بجای علی در مهر فرستاده بود و احکام او در اکثر ریح مسکون
سمت نفاذ پذیرفت و سوی ممالک مصر و شام و ماوراء النهر و هند
ستان و سایر بلدان در کار جزو لشکر ملافاتش قرار گرفت
و منوچهر در ایام دولت خود نیز فرزند را حفر کرده و آب بوق
آورد و گنجان کسی که بگردد خندق و نقاره صبح و شام اشاره
نمود وی بود و مدتی سلطنت او صد و بیست سال بودند و با اتفاق

مورخان شعیب عم و موسی عم و نارون عم در اوایل بادشاهی
 او بیعوث شدند و یوشع ابن نون علیه السلام در آخر ایام حیا
 تش بمرتبه نبوت مروج نمود نودی ابن منوچهر
 چون که بادشاهی او بهشت سال رسید افراسیاب بن پشتک
 از ترکستان لشکر کشید و بعد از وقوع محاربه نودی با لشکر سردا-
 ران یعنی بمه سواد سالاران در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و دست
 به قضا رسید و افراسیاب سبجلی هياتش را در نوشتن آنگاه کامرا
 و کامیاب در آنز و لایات ایران را در سلاک تسخیر در آورد
 و از مراسم قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت و قیفه محل و
 نافرمانی نداشت اکثر عمارات را ویران کرده آنها را وقتوات
 را بینا بست و سالار و کان بعد از آن که دوزخه سال در ایران
 نظم و عدوان پرورخت و عنان غمیت بجانب ترکستان
 انعطاف داد و بسطنت ایران رسید

و بر بر ایالت زاب قرار یافت و زاب بن طهماسب
 بن منوچهر در سن هشتاد و سالگی قدم بر بسند جهان بینی نهاد
 و متوجه آن شد که اختلالی که بسبب استیلا افراسیاب
 در ممالک ایران وقوع یافته تدریج نماید و مدتی بهفت سال
 خرج از رعایا نطلبید و قنواتی که مسدود گردانیده بود جاری گردانید
 چون که مدتی سی سال بسط بساط عدل و انصاف پرورخت
 بعد از آن متوجه عالم اخوت شدند و زاب سی سال بعد از انصاف

ببرود

بر برد و مملکت را به برادرزاده خود کرشاسب بن کرشاسب
 که مادر وی دختر ابن یامین ابن حضرت یعقوب علیه السلام
 بود سپرد و مدتی هشت سال با شاهی کرد و بقول ارباب
 اخبار هشت و بیست سال بر سند سلطنت و اقبال تکمیل نمود
 سلطنت کبانیان بقول اکثر مورخان زبان دانه
 کی بلغت پهلوی در ارف چهارست و سلاطین کبانی
 تا سلطان سکندر رومی یازده نفر نموده اند و بقول جمهور اصحاب
 اخبار مدتی هشتصد و سی و چهار سال با دوشاهی نموده اند و بقول
 جمهور ارباب راویان ملک کبانیان دوازده نفر نموده اند
 و مدتی با دوشاهی ایشان نهصد و چهل سال و آخر ایشان سلطان
 ذوالقرنین رومی بود اما بموجبی که اندرین سطور مختصر تفصیل تحریر
 می شود مدتی سلطنت و اقبال ایشان نهصد و چهار سال و اول
 از ایشان کسی که متصدی سلطنت گردید کبچاد بود و بر وایت
 اصح او نیره پسر نوذر ابن منوچهر است و او با دوشاهی بود و بخور
 نجد و توپم موصوف و در عدل و انصاف بی بدل بود و مدتی
 با دوشاهی کرد و هشت سال و بمورانه بر تارخ همچون بود
 و بمراه ترکان محاربه نمودی و بعثت انبیا حرقیل و الیاس و
 ابن الیسع و اشمونیل علیهم السلام در ایام او بوقوع انجامید و او
 به ملت اصحاب توحید زوید و مسکنش اصفهان بود و تعیین این
 فرسخ او نمود چو کله اوقات حیاتش بعد و هشت سال رسید
 یکاوس را و بعد خود کرده رخت بستن خود را به نام عقی بر

در تمام بناها بنیاده که روی عبادت بسوی خانه تعبیه و کتاب نمایند
و این کتاب بر دست کعبه سرای عیش را با زینت زینت کنند
بیار نمود که انرا هست المقدس گویند و بیار خانه ایست در ترکستان
بر زمین در آن کوشلیست ساخنی یکا و کس تا هنوز موجود است
و پنجره این سیاهوشن این یکا و کس قدوه اعظم
سلاطین عالم و زبده اکابر خواقین بنی آدم بود جمال حالش حکیمه
انصاف با و صاف حمیده آراسته و ذرات عجمه صفاتش
از تمامی اعمال ناپسندیده پیراسته همت عالی بتمش در بلندی
بچرخ برین برابری نمودی و نفاذ فرمان و ارجب الادعائش
نشاند و حکم قضا نموده نشان تقدیر بودی چون پنجره و بنا بته
ایلی بر تخت ایالت و بادشاهی نشست در عدل بروی جهان
کشود و ابرو بظلم و سواد را بر بست و بزعم بعضی فارسیان که بر نو
نوشتن اعتراف در زند پر خرمی که ملک سابقه بنا وجه از رعایا خود
گرفته بودند آزار و فرمود و بقول صاحب اخبار جام جهان نمانی که
احوال عالم در آن مشاهده میدردی به پنجره و مخصوص بود و بعضی اهل
تحقیق برانند که جام جهان نمانیست است از غیر منرا آن زبنده تاج
در هر امری که در عالم وقوع یافتی در خاطر خاطرش بر تو حوا انداختی
چون که هشتاد سال بدولت و اقبال بگذرانید احوال امر به
شباب سحاب توفیق بادشاه ذوالجلال دست از ملک مال برداشته
بر راس راه و بعد خویش نموده از خلیل و چشم پیران زبده و
جمعی گویند که حضرت سیدان علیه السلام انبیا وکی کرده بود و چنانچه

کینچه و از اصطلح فرزند شد در بلخ قرار گرفت و بعد از آن وفات کرد
 و زرشاپر حکما که در عهد او بودند و معاشر او نیش غورس بود به
 تلمذ حضرت داود علیه السلام و این کلمات از سخنان او اند اعلم ان
 قوام الملایک و الرعیة بالمال الذی جعل الله الاستصلاح المعاش
 و العمارت ینبوع و معدنها و لیسب نیره برادری
 لیکاد کس بود عالم مودت شعار و شجاعت آثار بود اما غوی
 درشت داشت هیچ مجرمی را الحظه زنده نمیگذاشت و بیشتر مقام
 مقامش بلخ بود و همواره به تسخیر ملوک ممالک مشغول بودی تا که
 بیشتر اقالیم بشود و زرشاپر انبیا در زمان او بود ارمیا و غیره
 علیه السلام و نجف از این یورا بخار به ارجعم این حضرت سلیمان علیه
 السلام فرستاد و هیت المقدس را در نوبت باز درست کرد
 چون که میرشد و مدتی صدوسی سال باقیال گذرانید بعد آن ولد
 خود نشا سب را بر مسند فرماز و ای نشانده خود در بلد بلخ
 در زاویه منزل زند و زرشاپر انبیا عظام ارمیا و دانیال
 و غیره علیه السلام معاشر لیسب بودند

کتاب صد و هفت و پنجسال در امور جهان بابی بنزدانید
 بعده تاج کیمانی را به پیمین نیره خود عطا نموده از عالم فانی
 بعالم جاویدانی کوچید و زرشاپر حکما که در آردان او بودند سقراط
 عابد تلمذ نشا غورس و جابا سب که در علم نجوم بی نظر بود
 مدفن وی در شهر خبیر است از فارس از نوادش زمان وکان

بود

آن بود که تبع ملک عین و نفعان بدست فرو رفت و مستولی شد
و در عهد کتائب زردشت مردمان را بدین محوس دعوت
می نمود و مردم را از دین اصحابی بازداشت و در روی تقسیمت
از اصطخر مقام ساخته و درین کوه و حوالی آن صورتها و غمها
پسند که جای مدفن ملوک عجم پیشتر اینجا نگاه بود و کورهای
ملوکان عجم که قبل از اسلام بودند بر سر کوه بودند بعضی در غار
ها و در غمها که در کوه بسیار نمودند بودند و چندین در پائین کوه بناده
اند و سنگی بسیار بر آن ریخته اند چنانچه تکی شده و بعضی دیگر در
حنیا بناده اند و جنب در زمین و دور آن تعبیه کرده اند روزی
کتائب بروی بلر دید چنانچه از آثار وی پنهانست و لایمی بنیافته
نزد است و میوه های اینجا نیکو بوده باشند و آبهای روان بسیار
و مرغزاری چنان در فارس کسی دیگر ساخته و فرایع بسیار که
طول آن سه فرسنگ و عرضش یکونیم فرسنگ و پیوسته مزارع
این ولایت منبع علماء و مجمع فضلا بزرگ بود مثل امام عبدا
که شیخ ابواسحاق فرزند آبادی در او در طبقات آورده و قاضی
ابوبکر که در فنون علم معتبر تصانیف دارد و شیخ محمد عالم و مولوی
شهاب الدین ابن ابوبکر و امام محقق محمد فخر الدین ابن محمد علی
و این از سخنان اوست هر که بنامی فریفته کرد و بنامی در ماند و
هر که بنامی خیانت کند بجای در ماند **پشتاب برادر**
چهارم افزایسباب را مردمان از مغربان شمرده اند لذا اولاد خویش

بود در شهر نسا زردشت را کسی بگشت و جاما سنجک که وزیر او
 بود بجای آن زردشت مقرر کردند و وی دین آتش پرستی را
 رواج داد
 بهمن این اسفندیار این نشانی است
 موسوم ببارد شیر بهمن اول بادشاهی است که در ابتدا در مکه
 نیتب و مناشیر نام حق تعالی ثبت کرد و او بادشاهی بود در
 غایت عدالت و رعیت پروری و نیکوئی و حکمت و نصیحت
 گستری در ایام دولتش اثر بلاد عالم معمور گشت و وصیت
 محسن اقبال و مکارم اخلاق او از ایوان ایوان در گذشت
 و بهمن در اواخر ایام حیاتش دختر عمای را که از وی البستان بود
 بر سلطنت تعیین فرموده مهر آردند که اگر از زوجه ام پسرک تولد
 شود صاحب تخت آن پسر بود باشد شانزده سال بادشاهی
 کرد و عمر غززش صد و بیست پنج سال نغمه اندوز اکابر علماء
 و ارباب حکماء که در عصر او بودند بقراط طیب حکیم و بقراط
 طبیب بودند و این کلمات از سخنان اوست از فوق مضاعف
 النجاج والانصاف احسن الاوصاف وبالافضال ویلوالا قدر
 و سبب اکران نمودن و انعام فرمودن بزرگیمان زیادت اقبال و حیا
 است و در یکی جوید و عطا بر سخنان بگشت که حق تعالی ابواب
 رزق و اقبال بروی او مفتوح فرماید

چندی بهمن بر سر امانت متمکن گشت بکنه بدر فوجی خود را بزرگستان
 فرستاد و در احوال آردند و برادر رستم را بگشت که در اسم نمانده بود

و یلبغ

بلیغ این مختصر را از باب موزون و جانش از اسباب جاما سب
این بر اینست که مادرش دختر یکی از اشراف بنی اسرائیل بود تقوی
کرد و او را فرستاد و فرمود تا بنی اسرائیل را خدمت المقدس
ببرند و اگر کسی از ایشان چیزی خواهند بر سر او شان گمارند چنانچه
ایش را جمع کرده در میان مغرب علیه السلام با اتفاق ایشان ریاست
بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشان را بمقام خود کسب کرد و دست
المقدس را عمارت فرمود و مادر همین نژاد اولاد طالوت بود
وزنش از نژاد و جمع ابن سلیمان علیه السلام و او را دو پسر بودند
سازان و دارا و سته دختر عثمانی و فرنگی و بهمنی و او بادشاهی
بود در غایت عدالت و رعایا پرور و نهایت مکرمت و نصفت
کنند که در ایام دولتش از بلاد عالم معمور گشتند و وصیت
محاسن اقبال و مکارم اخلاقی قش از ایوان جوان در گذشت
و در اخایام حیات دختر خود همای که وی البتن سلطنت
خود مقرر و تعیین فرمود که از آن دختر پیری متولد شود صاحب
تخت و تاج آن پسر خواهد بود و مدتی شانزده سال بادشاهی
کرد و عمر غززش صد و هشت پنج سال گفتم از اکابر علماء
و ارباب حکما که در عصر او بودند بقراط طیبس حکم و بقراط
حکیم طیبست و این کلمات از سخنان او است و سبب
الام نمودن و انعام فرمودن بزرگها زیادت اقبال و حیات
دوری خود و عطا بر وی مستحقان بکشاید حق بجانم قالی ابواب

زرق و اقبال بر وی مفتوح نماید

بوجود همای و ضیائی و فرزگی زینت گرفت و در ایشاعه
 و انصاف کوشید بعد از انقضای شش ماه هر قدر بیکر از وی -
 متولد گردید و بواسطه حب جاه جلال وضع عمل را از امر امین
 و کافه برای اینها درشت صندوقی ساخت و برورش بقرانده
 شاهزاده را در اینجا انداخت تا باصطخر فارس انداخت
 و آن کویر را نام بهشت کاذبی افتاد که در درج موسوم به درج
 گشت و کاذب بهشت در درج مشغول گردید چون که شاهزاده
 بعد بلوغت رسید بر گرفت کازری فرو نیارد در آن اثنا روز
 بکاذب گفت که مرا چنان خاطر میرسد که تو در من نیستی زیرا که
 من در خود بهمت همای می یابم حرفی تو مناسبت کاذب جوهر
 داد که لعل خوش رنگ در پنجه شکست و در کلون در جوف
 صدف پس می نماید که مثل تو بزرگ بهمت مانند منی در ویش
 در وجود آید در درج گفت که دست آیین سخن آرای باز
 در و آنچه راست زبان بلش کی اخرا لامر قصه یافتن او
 در آب تقرر نمود شاهزاده بملاومت یکی از امرای همای گفت
 و آن اجر در آن آوان بچنگ رو میان رفت و در آن سفر
 آثار دولت و اقبال در نا^{حال} در درج مشاهده کرد چون که نموده
 همای مراجعت نمود بیفیت حال او بمرض رسانید همای در درج

طلب نمود

طلب نمود و احوال شایسته فرمود چون یقین آید که در درج -
شاهی در شکم او پرورش یافته زمام امور ملک و مال باو تسلیم
نمود و مدتی سلطنت بهائی حاصل بودند

ساسان آزان گرفت که بخاک درشت زید اختیار نمود و از خلق
پوشاناره نش آردید و در آخر بود و بهمن غمانی و بیعت نمود -
و جمعی همزمان بودند چون که بهمن را بخورش داد و غمانی از وی -
ابستن بود قاج بر شکم او نهاد و غمانی نسبت بهمن زنی با عظیم
درائی بوده و سیرتی پسندیده داشت و مدتی سی سال با و شاهی
و آخر الامرتاج سلطنت اقبالیم در اراک فو لیس نمود و جمعی را در میان
کویند که اصل مناره و خانه عظیم که در وسط اصطخر بود مسلمانان
آزاد و بران نموده مسجد ساخته بودند و این ساعت آن مسجد
خراب گشته و کی ساخته بود **دارا ابن بهمن**

بادشاهی بود عادل و شجاع و بسیار در عیایا پرور بود و ملوکمان
پشترین افان هم مطیع و منتقاد فرمان او بودند و وزیرى با
عقل و درائی رشیدین نام بود و پشتر مقام بود در اربابا کس بود
دشمن در اراک خبر بود که بد و منسوب و وی ساخته بود مدتی
سلطنت **پانزده سال** بادشاهی نمود و عمر غززش صد سال
وزرشا هر حکمی که در عصر او بود اخلاطون که به تلمیذ سقراط -
حکیم مقرر گشته بود **دارا ابن بهمن بادشا**

بلند و صاحب قدر بود و آنرا کمال عالم را تسخیر نموده خطبه بابل را
 در السلطنت مقرر ساخت و دختر فیلقوس قیصر روم را
 در حال نکاح خود در آورد بعد از روزی چند در سلطه بومی
 ناخوش که زردان ملکه روم بمشام اور رسید از محبتش
 تنفر نموده دختر قیصر را بخدمت پدر فرستاد و در آنوقت
 آن مستوره بسکندر عالمه بود و فیلقوس از ناموس عمل
 دختر را پنهان داشت چون که اسکندر بوجود آمد گفت
 پس صلیب منبت و در ارباب بعد از آن دو زرده با مور سلطنت
 برداشت و هر خود را که از غایت محبت بنام خود موصوف کرده
 بود او را اولی عهد ساخت غنیمت بصوب عالم اخراخت بر او
 دارائی این در را جمعی از مخبران او را آرد شمر
 گویند این در را گویند چون که پدرش در گذشت امور شریاری
 بوی تفویض شد پدر پیشین متخیر شد از آن سبب غنا و درشت
 و بری نام قصد کرد تا او را معزول کند و در آن اثنای رشیدان آگاه
 رسید ملازم خود را در ایران بخدمت سلطان اسکندر رومی فرستاد
 از اطلبیده مجاری به کنگره قائم کردند که بدانی که ما بیار و جانوسپار
 در میان او از غمی نمودند چنانچه بقضای الهی بمرد زبردتم دارا
 همراه آنها عهد کرده بود آن وعده وفا کرد و در آن در سلطه ملوک را

طوائف

طوائف ساختند و از ملک روم کسی را نخواستند و نخواست که
 مخالفت کند و نمی خواست که از اقارب او کسی را قائم مقام او
 کند مبادا که وی مستولی شود و زوی و از اولاد وی کنیه دار گرفته
 مودت او نبیند که از سلطان لیس به تلمیذ افلاطون که او را باین امر اشارت
 کرد بود و در ای بنام نظام و حکار و درشت خود بود و در سطح
 خارجی که قیصر رویه اگاسیوس میدادند کسی را بروم فرستادند اسکندر از
 از قبول آن امتناع نموده بود که در جانبین مکره جدال در حرکت
 آمد و در آن اشارت روزی در از مکره او مراجعت نموده در بارگاه
 قرار رفت و دو اشخاص مدانی که در سلاطین مقربانش انتظام داشتند
 تمشید غدر از غلاف و نیام کشیده در سینه دارا فروردین ۳۰۵ در
 عسکر اسکندر ریخته در آمدند و پادشاه روم از کیفیت او آگاهی یافته
 فوراً بر بالین دارا رسید مری او را در کنار پناز و خرو ایران که
 بنور مقلی و جان باقی چشم باز کرد مری خود را در کنار دشمن -
 دیده دو راه بر فلک نیلگون رسانید و اسکندر گویند خود که این
 امر بفرمان من وقوع نیافته آنکاه دارا راسته وصیت کرد اول
 اندک اسکندر قاتلان او را بقتاص رسانید و دیگر آنکه دختر او را
 در سلاطین حکمت برده نشینان روم خود منتظم گردانید سوگم افه
 به پیکانه را بر محالک بحکم مسلط نسازد و اسکندر این وصایا را
 بسمع رضا اصف فرمود و خرو ایران را بدستور پادشاهان نافذ

فرمان بجایه و تلفین نموده بنفس بنفس همراه خمازه او در مقبره
 تشریف بردند و مدتی سلطنت در راهی این در راه کم مورخان
 او را در راهی اصفه کوبیده و صحرایان زده سال بادشاهی نموده بود
 اسکندر در نسب اسکندر است در میان ارباب
 راویان در این باب اختلاف بوجود آمده قول مشهور
 آنست که سابقاً مشهور شده و با اعتقاد قاضی صفاری نصرالدین
 صفاری و زمره مورخان چنانست که اسکندر در صلب فیلیوس
 میباشد و فیلیوس از نسل عیص بن حضرت اسحاق علیه
 السلام است و در کتاب دیوان الانساب چنانست
 فیلیوس بن مرس بن رومی بن یطی بن یونان بن تاریخ
 بن یافس بن حضرت نوح علیه السلام و عمر پیرش هزارهشت
 صد سال بودند و علی کلام التقدير سلطان اسکندر پادشاه
 عالی قدر و الامکان کامیاب بود سلطان عظیم الشان اردو
 جناب در عدل و نصفت به مثل و بی بدل بود و بعلم و عظمت
 ضرب المثل را در نظم سلاک نظم در آورد اجبات
 برورش همه مودلت کار بود شمش تا سحر مشه مکرر بود
 و چون فیلیوس از تخت اوم خست بجای دیگر برست آن پادشاه
 بناموس افر قیصر نهاد و او را تک فرمان دهمی را به عین قدوم -
 میمنت ازوم زیب و افر بخشید و در ایات کنورستانی بر او بخشید

افراخت

افراخت و نختت بلاد یونان و دیار مغرب را مستخر ساخت
 پس آنگاه آوزره توجه بصوب مملکت مصر در طاق مقنس
 کردون انداخت شاعر در نظم احوالش بیان نموده اند
 نخستین چو خورسوی مغربت
 فروغ جمالش بر آن ملک یافت
 کلف تیغ آتش نشان جمع وار
 سپاه یافت بر لشکری از تکبار
 بز آینه مصریان زنگشان -
 زود از پی رستن از تنگشان
 جز آنجا سپاه سوی دارا کشید
 وز اولین خود بی مدارا کشید
 لباس بقا بر تنش عیب آرد
 ز ظلمات ظلمش جهان پاک آرد
 وزان پس بتاید عز و جلال
 نشانش چو در سلاکت ملین
 بمشرق زمین مطلع نور شد
 ولی چون خورانیجا ندیر آرمید
 وز انجا بمغرب زمین باز شد
 در اخرباد اندرین تنگنای
 شد این چار دیوار با چار حد
 ز سر حد چین تا در روم و روم
 که افراخت بر بندنمشیر غم
 که از نو آفتک ظلمات آرد
 صنم خانهار از بنیاد کشند
 چو پر کار بر اولین نقطه پای
 بملکت دولتش - نامزد
 جهان را رانند از دریغ و فوس
 کپی ساخت بردشت خوارزم
 بدو نور و ظلمت مبادات آرد
 بز زردوی دشتی آتش افکند

زهر دین بجز دین بزدا ان پاکد فروشت یکبارگی لوح خاک
 هو ملک جهان یافت برود فرار چه نادر اثر که گشت آشکار
 ز روسیم نقش اروای آفت که با سکه اشش آشنای آفت
 از وزران زرری یافتند و ز روسیم وزر زبوری یافتند
 به راه که زد لوس به رحیل از و گشت پیوده فرشتک میل
 از و نوبتی نوبت آغاز کرد ز نام دی این زمزمه ساز کرد

در روضه الصفا مسطور است چون که اکثر بلاد هند در خیر لشکر اسکندر
 قرار گرفت و طریق پسندیده خدا پرستی و عبادت در آن ملک
 شیوع پذیرفت بسع اشرف امیر رسید که در ارضی -
 محالک هندوستان ملکی گشت که نام او فور حکمت و نصیحت
 موصوف و بصفت دیانت و مودت معروف مدتی
 سه صد سال از عمر او نوشته اسکندر قاصد سخنور بطلب او
 فرستاد و کید ایچیان با بادشاه در جهان را با صفت الطاف
 بنواخت و ایشان را راضی و شاکر اجازت مراجعت داد
 و گفت در پایه سر سلطنت مصر قیم از زبان من عرض -
 داشت نمایند که در بستان من دختریت که از حسن
 رخسار فانی الا نورش ماه و آفتاب جمالت می برت
 فیلسوفی درم که بر چند در ضمیر گذرانند بی منت سوال کیمیت

حال

حال تقریب نماید و طبیب در رم که لبان مسیحا علیه السلام در حفظ
صحت و ازاله مرض درجه علیا درود دیگری قدمی به تحت
تصرف من قرار گرفته که اگر انرا بر آب سازند و مجموع خلافت
از ان بیاشامند همچنان بر حال خود باشد آنون همه را پیشکش
میکنم و التماس می نمایم که شاه جهانیاں بفرستد بمرسن و ضعف
شیخوخیت مرا از جرئت معاف فرمایند و اگر غدر من بسبع
قبول راه نیاید علی الفور بخدمت شتابم چون که این
پیغام بمرسن خسرو آوردن غلام رسید کسی فرستاد - آن
نقاس طلب فرمود و کید بی فکر و کید حسب الوعد به تقیم
رسانید و اسکندر نخست به تماشاخانه جمال آن دختر قمر سلیم
داخت آنگاه امتحان فیلسوف را پیش نهاد و همت
عالی بنمت ساخت قدمی جلو از روغن پیش آن
فرستاد و فیلسوف بعد از تأمل بسیار هزار سوزن در رو
غن خلاصیده فرمود تا قدمی را نزد اسکندر باز بردند اسکندر
فرمود تا سوزنهارا که داخته کرده ساختند و به نظر حکیم در آوردند
فیلسوف اشاره کرد تا که را آینه ساخته پیش اسکندر بردند
از آن آینه به نظر بادشاه رسید فرمود تا انرا در طشت
افکندند و مجموع را به فیلسوف نمایند فیلسوف
از ان آینه مشرب به ترتیب داده در طشت پر آب نهاد

چنانچه بر روی آب میگردید و آنرا بدان هیئت نزد اسکندر
 فرستاد و بفرمان ذوالقرنین آن مشرب را بر خاک به نظر
 حکیم رسانیدند فیلسوف را چون چشم بدان افتاد -
 اظهار حزن و اندوه کرده کلمه استغفار بر زبان آورد و بعد آن
 و طشت و مشرب بهمان صفت باز فرستاد اسکندر از آن
 حاله متعجب گردید و مجلس را بدان امر رز اطلاع نداد
 و ذوالقرنین بر نزد دیگر مجلس خود را بوجود علماء و حکما -
 زیب و زینت داده با حضار فیلسوف هندی که تا غایت
 او را ندیده بود فرمان فرمود چون حکیم حاضر گشت از طول
 قامت عظیم جنبه او متحیر شده بر ضمیر منیر من گذشت که
 شخص چنین اگر هدایت زین و مرعیت فهم جمع کرد و وحید
 عمر باشد فیلسوف را فی الضمیر شاه را بفرست دانسته
 انگشت بر کرد و روی کرد اندیده بر سر و هشی نهاد و ذوالقرنین
 از سبب این حرکت استفسار نمود حکیم گفت که بنور کبیا -
 ست و ضیاء فراست آنچه ملک نسبت بمن در خاطر
 گذرانید و فهم کردم و این فعل پیشتر بآنست که چنانچه در
 روی یک پنی است من نیز در روی زمین شبیه و نظیر -
 ندارم اسکندر فرمود که بلوی که مقصود من از ارسال قدح
 روغن و غرض تو از خلائیدن سوزن چه بود فیلسوف کفنه

که مراراز

مرا از مشاهده ظرف پر روغن چنین معلوم شد که ملک
می فرماید که دل من بمرتبه علم و حکمت مملوست چنانچه این قدح
کنجایش دیگر چیزی ندارد و قلب مرا نیز کنجایش مسائل حکما
نمانده و من فرود بردن سوزن در آن اشارت بدان آدم
که امکان دارد که معلومات دیگر با مورد ملک معلوم و ملک
بمجمع شود همچنانچه سوزنها بسبب وقت و هر قدح روغن -
چته خویش جای پیدا کرده بوده اسلندر از حقیقت کره و آینه
سوال فرمود و فیلسوف جواب داد که از دیدن کره چنین
بناظر رسیده که ملک دعوی میفرماید که دل من از اثر
قیام نمودن با امور سیاسی مثل کره صلب و محکم گشته است
و او را قابلیت قبول مسائل حکما نمانده و من از بر تیب
ملک را آینه تنه کردم که این بر چند متین و مستحکم باشد
بجمله همان میشود که از غایت روشنی و صفاسا بر جواب
و اجسام در آن معانته نماید باز سلطان اسلندر فرمودند که -
غرض من از نهادن آینه در طشت آب و مقصود تو از آن
مشربه که بر سر آب میباشند چه بود حکیم گفت که مرا و پادشاه
آن بود چنانچه آینه بی توقف در تاب آب می نشیند
ایام حیات نیز زود با ختام انجامد و حکم شیر در زما ضعیف حاصل

نتوان کرد و مطلوب من از ساختن مشربه اینکله همچنانست
 که در تک آب رسوب میکنند بالای آب نگاه خود توان
 داشت که سب و ضنون بسیار در زمان قلیل بجد و به جهت
 ممکنست ذوالقرنین فرمودند که چون مشربه را بر خاک نموده
 نزد تو فرستاد چرا در مقابلم خری که بگفت حکیم الکاس نمود
 آن همیشه جوابی نداشت زیرا که مدعی عالمی است از آن -
 فصل این بود که بقا و مخلوقات از جمله محالاست و مجموع او
 لا و آدم اخر الامر مدفون بخاک خواهد شد بخدا از آن
 ذوالقرنین حکیم را بسیار تحسین و تعریف فرموده و قامت
 قابلیتش را بجماعت کرامایه بیاراست و سلطان کنند
 بعد از امتحان فیلسوف بازمایش آن قدح پر آب آنرا مالایه
 مال کردند و خلافتی را بایشان آن امر فرمود هر چند مردم
 از آن آب می آشامیدند قدح بدستور سابق پر بود و
 هیچ گونه نقصان در آب پدید نیامد از آن با عیش
 طیب بندی ملازم اردوی همایون ذوالقرنین اردی خانم
 رزوی در باب معالجه و مداوای امراض چندان امور غریبه
 بطور رسیده که بیان بنام استقصاء آن امر بجز و قصه
 اعتراف می نماید چون که استندر بعد از تسخیر جمع ممالک بکردر

اینک

آنک مملکت یونان را در نوای شهر زور با
از اوراق پیش شده رعاف مفرط اورا روی نمودند و
بنا بر ضرورت یکی از امرای جوکشن خود را فرش ساخته جهت
وضع حرارت گرمی افتاب سپهر زرین بالای سرش
میداشتند و آن منجمان بان سلطان عالیشان گفته بود
دند که قریب وفات آن ذرت عجب صفت در زیر
آن زمین اینین و بالای سرش اسمان زرین خواهد بود
چونکه ذوالقرنین آن حال مشاهده نمود دانست که وقتی
از حال است وصیت نامه پادشاه خود که در اسکندریه
بودند نوشت و از بر کوه مواعظ و نصائح بامرا و در کان
دولت پیش نهاد و عنان اختیار بقبضه اقتدر در ملک سپرده
در ضابطه داده بلبی عرش از قفس وجود بسوی جنت
فردوس پرواز نمود چنانچه شاعر در اوراق نظم مرقوم کرد
دی چند بشمرد و ناخبر شد بخنده زمان گفتگو نیشند
و بسیار مورخان بنای سمرقند و برات و اسکندریه
بذوالقرنین نسبت نموده اند در خرف نام مسطور است
بنا کرد بس شهرها در جهان سمرقند و برات است نشان
در یکی شاعر تفصیل از بنا بنیاد برات در سلاک نظم کشیده
برای بنیاد است بر این بنیاد کشاید در آن بنا دیگر نهاد
همین بر این بنیاد دیگر بود اسکندریه هم را در او بر باد

و سلطان سلندر پسر سلطان قلیقوس یونانی نیره عیص -
 ابن حضرت اسحاق علیه السلام بودند چهل و شش سال -
 بزیست و هست و پنجبال در تمام جهان بگردید و تمامی رده -
 زمین در تحت تصرف خود آورد و هند شهر بنا کرده بود -
 و آزان همه شهرستان رود پرست و اصفهان و سکنندیم -
 و سد یا جوج ما جوج بیست و در مراجعت در شهر زور آمده
 وفات یافت و مع مورخان گویند در بابل با دوشاهی به پیش
 عرض کردند وی قبول نکرد و بطاعیات و عبادت حق سبحانه
 مشغول گشت پس بطایف کوس را بجای او مقرر کردند
 لوک انگلیزان میان مورخان در
 مدتی سلطنت او شان اختلاف است اعتقاد حمزه اصفهانی آنکه
 آن طبقه چهار صد سال حکومت کرده اند و هر چه و مدتی آنها
 سلطنت پیرام شاه ~~...~~ و آن شاه چهار صد و شصت
 و پنجاه ~~...~~ و در این طری زمان ایالت آن طبقه -
 پانصد ~~...~~ استوفی ایام حکومت
 آن زمره ~~...~~ در پنجاه سال ~~...~~ از باب
 مجرب ~~...~~ زمان حکومت انگلیزان ~~...~~ و پنجسال -
 مرقوم نموده با واسطه این اختلاف در ایام سلطنت ایشان
 مثل میشود و منجمه تکمیل همی کرد و اندرین مختصر ~~...~~ یک

۱۹۱۰

روایت که مختار بعضی از متاخرین است گفتگامی نمایند و من آمد
 الاعانته و توفیق اشک زمره مورخان اشک
 و لا در او اصغر اعتقاد دارند و طائفه راویان گویند که پدر
 اشک اشکانست و پدر اشکان در او اصغر است و بقول
 بیخ مورخان اهل تواریخ اشک بعد از فوت سلطان اسکندر
 بر سر ایالت رونی افروز آردید از نثاره و جده بخدا و تا پله رمی
 در تحت تصرف او قرار گرفت و ملک طوائف بود سطره -
 اصالت بحرمه زنده گانی میکردند و در احکام و مکتوبات نام او را
 در نام خود مقدم زب ارقامی فرمودند اما هیچ کدام باج و مخرج
 بوی نمیدادند و مدتی سلطنت وی بقول راویان دوازده سال بود
 و بقول مورخان پانزده سال بودند نبوت کلا حضرت ذریا ۶ م
 و تولد حضرت عیسی ۶ م و حضرت یحیی علیه السلام در زمان ایالت
 او روی نمود و این کلمات از سخنان او اند که کینه و بغض سلا
 طین در دل نهادن نباید زیرا که با ایشان عدروت و زین
 و پرامون مخالفت آردیدن همچنان است که کسی با ملک در
 مقابله و معارضه شمشک آید و این صورت بعاقبت زمیم - و
 و فلتی و خیم در او شاپور ابن اشک بود از وفات
 باج افرو فرزان دبی بر سر نهاده در سواد ۶ اوق رحل اقامت
 انداخت و مدائن راوی آباد نموده در زمان ایالت وی
 بعثت حضرت عیسی علیه السلام وقوع یافته و ویس وادی

آئین در آردان وی ظاهر شده و مدتی حکومتش بقول قاضی
 هفتاد و یک هشتاد سال و بقول حافظ ابرو هفتاد و سال - و
 بقول محمد مستوفی شصت و سه سال چون از خست زوال -
 بهرام ابن شاپور در آبادانی سعی بلیغ می فرمود
 دند خانی شهر انبار راوی آباد کردند و مدتی سلطنت
 او بقول راویان چهل سال و بقول مورخان پنجاه سال بود
 بلاش این بهرام حسب الحکم وصیت پدر مالک
 تاج و تخت کردید و چون که شانزده سال از ایلت او در
 گذشتند ملک زمام اقبال او را بیدار کردند
 فرزند این بلاش که بشیاعت و بهادری و رعایا
 پروری منسوب بود بقول مورخان بلاس در ایام حیات
 خود تاج و تخت بوی تسلیم نموده بودند و مدتی حکومتش
 هفتاد سال
 زنیسی ابن بلاس بود
 وفات برادرش تاج و تخت او کردید بقول مستوفی
 هشتاد و سه مدتی سلطنت وی سی سال و بقول -
 قاضی هفتاد و یک ناصر الدین هفتاد و یک سال بادشاهی کرد
 و نهری که در اصفهان ظاهر است و موسوم بزنده رود است
 زنیسی کند اینده بود
 فرزند این بهرام بموجب

وصیت

وصیت عم زمان امور فرقه احم را در قبضه اقتدر خود در آورد
چون که مدتی شروه سال بدولت و اقبال گذرانید بوسیله
ظلم و تعدی کجا شکایتش در عیایا بروی هجوم نموده فرزند را گرفته
میل کشیدند بلاشش ابن فیروز پس از وفات
پدر خود مالک تاج و سریر فرمان ادای کردید بقول مورخان
چهارده سال بخوبی سلطنت نمود و لارز انار اوست
خسر و ابن بلاشش ابن ترش بی بدوز
وفات عمر زده پدر بر سر ایالت صعود فرمود و مدتی حکومت
میش بقول از رویان سی سال و بقول مورخان چهل سال
بلاشش ابن بلاشش ابن فیروز ابن برمن
بر سر ایالت ادنی افزوز آورد و مدتی سلطنت او
بقول از باب مورخان هست و پنجسال بودند بنمیز
وطارم و بزرگ این بر سه شهر روی بنا نمود و مرغزار
پلاشان اصفهان به و مشوبست
ارو و ان ابن بلاشش بر سر ایالت متمکن آورد - و
مدتی حکومتش بقول مورخان شانزده سال بود و نافذ
فرمان بود و این کلمات از سخنان او اند قلوب الرعبیت
زینت خزان ملوکها زیرا که دلهای رعایا خزان بادشاهان

اگر رعیت وزیر و ستان از درو و عدل سلاطین نماند و فرما
 خوشدل و شادمان باشند بیده ایشان نیز از شجره آمانی
 ثمره کارانی چینه و الا فلا و الکلب و الحزت الله سیامه کج
 سامانیان با اتفاق مورخان زرنشلی -
 بهمن ابن اسفندیار میباشند بقول حمزه اصفهانی آن طبقه
 چهار صد و پنجاه و هشت سال و شش ماه با دوشاهی کرده اند
 و بقول پیرام شاه ابن مردان شاه چهار صد و پنجاه نه سال - و
 سه ماه و پانزده روز سلطنت نموده اند و بقول حمد الله مستوفی
 آن طبقه سی و سه نفر بودند پانصد و سی و سه سال و سه ماه
 و پانزده روز با دوشاهی نموده اند و نخستین کسی که از
 ایشان مالک امور جهان بانی گردید اردشیر بابکان است
 اردشیر بقول اکثر علماء رفتن اخبار و سیر
 اردشیر بن بابک بن ساسان الاصفهانی و نسب ساسانیان
 ساسان الاصفهانی ساسان ابن بهمن ابن اسفندیاری میگویند -
 و بقول مورخان زرنشلی در جمله بغداد تا رود جیحون مسخر گشت
 و بقول ارباب ادویان در جمع مسمومه ربع و مسکون راینه
 شیر یاری بر افراخت و کمر بستن وی اختراع نموده - و
 نخستین طلبیست که ملقب بشهنا گشت و اردشیر از
 سایر سلاطین عجم بزرگتر فضل و هنر امتیاز داشت و

محواره

و محوره همت عالی همت بر تالیف و تصنیف می
 گماشت و عمارت و بلاد از وی در هر دیار یاد بقا
 ماند همچون جزیره دریای بکر و امروز در قهستان دینه
 در سلم اوست و میان کرمان و در قهستان و کور شیر در
 کرمان و غیر ذلک وی بنیاد نموده درین کلمات از سخنان او اند
 که بر بنیاد رغبت کنید که با یکس وفا کرده دوست از وی
 باز مدارید که اخوت بی او بدست نیاید بر با می
 سر سبزی نهال سعاده پیان ملک بی رشحه عیون شیر لقمه طمع مدار
 لیکن زلال چشمه دین کی شود در آبیاری سیاست شادمان گامگار
 شایه بر این آرد شیر بادشاهی بود با عدل و انصاف
 و شجاعت و سخاوت و مردانگی شعار بود که در جهان بسیار
 عمارت بنا نمود و از آن جمله شهر نیشاپور که طهورت بنا
 کرده بود و سلطان سکندر او را خراب ویران کرده بود بار دیگر
 او را آبادان آردانید و در شیعنه بطرف جنوبی او غار گاه است
 در انغار صورتی شاپور از سنگ مانند ستون تراشیده
 میان آن غار استاده نموده اند و مدتی سی و سه سال بعد
 و داد بزیت و بعد آن وفات یافت و این کماة از سخنان او
 لا عظمة الا بتوفیق الله ولا حلم الا بتأييد ولا صدقة الا بنیاء

در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود
 در این شهر صورتی حضرت استاده از آن در وقت آن شهر بود

بهرام بن هرز بن شاپور مردی بود با جمال و قوت
 و بهادر و درو و علم و عدل و سخا چونکه پادشاه گشت مانی -
 نقاشش را محترم و مکرّم درشت بخورستان نزدیکی کرد تا که
 مانی بر وراثت گردید و بر وراثت او را حسی تمام تا اتباع او
 را بدست آورد آنجا علمای را حاضر کرد و دید تا که مانی بعد
 نمایند خوالا مرطرا مژمش کردانیدند که گفتند و مبین گشت
 توبه بروی و بر امتانش عرض کردند وی قبول نکرد پس بفرمود
 تا که پوستش برودن آردند و بگاہ در راه نهند و او را بیا
 و بختند و ملا تا پیمان فرمود تا مهر یا نیر ابلک آردند و
 بالیشان هر که دعوت او قبول کرده بفرمود تا در زندان
 آردند و مذہب وی بکلی از اطراف کسب شد و در ام
 پور و دستکوه که میان بغداد و خورستان بوده و می خست
 بود مدتی سلطنت او سه سال بودند

بهرام ابن بهرام مردی بود بنیاد نیکو سیرت و زرا فارور
 خیزی مشهور نیت و مقام بچند نیشاپور درشت - و
 مدتی ایالت بهرام ثانی پزده سال بودند بهرام بن بهرام
 بن بهرام و بهرام ثالث را سکران شاه گویند و او نیز بچند
 نیشاپور مقام درشت و مدتی ایالت بهرام ثالث - را

اهل سال

چهل سال و شش ماه و پانزده روز بودند و پیرام ثالث
فرمود که بر سنگ قبر او ثبت نمودند که ماداشتم چون که
برین جایگاه سر نهادیم هر سال ما را سود ندرارد و کین
هر سال بدکان ما را پیش از وعده با نیجا نرسد لایقند خط
خود از جهان برداشتم و جهان فانی را بدیکران بگذاشتم
زسی بن پیرام سیرتی نبود داشت و هم بجایی
۴ پیر قائم مقام آمدید بر سر ایالت جهان بانی - قرار
گرفت و مدتی سلطنت او یازده سال بودند -
پیر بن زسی مردی بد خلق بود اما مع
ذالک عدل داشت و مقام او نیز بجنب نیشاپور مقام
داشت و در زمان ایالت خود بقدر امکان طریق بنده
و سنی مسکوک میداشت و مدتی نه سال و شش ماه
شاپور بن شاپور پادشاه مشفق و نیکو خلق
در عیال پرور ذوالانف بسیار بلاد غریب را در عرصه -
نیب عارت و تاراج کرد و شانهای اعراب را
سورخ نمود و مدتی حکومتش بنفاد و شش سال رسید
روزی در خیمه اویم نشسته بود ناگهان ریحمان گسسته شد
خیمه بر او افتاد و از درز فانی در گذشت ایوان مدائن و
نیشاپور بنامی شاپور شمرده اند بقول

پنجاه سال

اردشیر برادرش پور مدتی بادشاهی او هشت سال
 بهرام بن شاپور و بهرام ذوالانفاس را کرمان
 شاه گویند بسبب آنکه در زمان پدر در کرمان بود همواره
 در عبادات مشغول بود و در تدبیر مملکت نیز دروغی شایسته
 سال بادشاهی نمود یزدجرد و این بهرام این شاه
 وی در زمان فرمان روائی بقدر امکان در احیاء مراسم
 ظلم و تعدی مبالغه نمود مدتی هست و پنجسال نیم رعایا را
 بعبودیت ایلم معذب داشت تا راه بمقبره سفر برداشت
 یزدجرد مردی بود بدینست و طبعی که داشتند از ابرسیت
 نگروری و نظر رحمت بحال روشن نغمه بودی و ببله اکابران
 خور و خورده داشتی و بادنی بهانه استعمال مردم میدردی
 روزی سوداگر اسب بنامت بیلو آورده نزدیک قهروری
 با ستاد مردمان بسیار سعی نمودند که عنان اسب بگیرند اما مرد
 آنها میسر نشد یزدجرد از نهایت حرص از دو لنگانه پروان آمده
 نزدیک رفت با ستاد و بعد از ساعتی عنان آن اسب بدست
 وزین زارین بخوانست و بدست خود برداشت وی نهاد و خواست
 که تنگ او بسته کند از طریق ایشان بر سینه یزدجرد باری
 زد و او را مملکت کرد ایند آخر تا بدست بی تنگ عاقبت -

ظالمان

ظالمان چنین شد
ایم را بر هر که که متولد شدی مانند کل ایام و نذک بقا و آشی
یزدجرد در بر نور و طلعت عالم افروز نمایان این امر القیس
که از جانب او عالم صره بودی طلبانید و میرام را بپوی پرو
و در باب بقید و تربیتش شرائط و وصیت بجا آورد
بود آن نعلان مرضی المرام با میرام طرف ولایت خود باز
گشت و فرمان دادند که در منزلی هوا و دیگر قصری داشت
را طبع انداختند و آن مکان دل پذیر باشد زمان
تعمیر یافت یکی بخورنی موسوم شد و دیگری بسدر مشهور
گردد و نمان در آخر عمر ترک عبادت و احضام کرده بملت
حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورده و ملک ممال و حکومت
به هر خود سپرد نمود و تا پیدایش دولتش حکومتش پانزده
سال و سه ماه و پانزده روز بود و مندر این زمان
بقدر امکان به تربیت میرام تا پانزده و شانزده سالگی
بخط که کتاب اشتغال می نمود و بعد از آن که آغاز تعلیم
در می و ابواب فروست فرمود که در اندک زمان در
گشتن فزون قصب السبق از ابنای زمان در بود چون
پدرش یزدجرد ایم بنا بر عجم و اصل کردیدند و اکابر عجم

که در وقت ظلم و تعدی او جان آن پجاره گان تابینی
 آورده بودند بر طبق کلمه و لفظ سرالابید حال پیرام را بر آن
 قیاس نموده کسری نام را که از اقربا و دانشمندان
 با بکلیان بود او را بر سر سلطنت نشاندند و پیرام - از
 شنیدن این خبر متفکر و بی آرام گشته و بعد از آن ایام متوجه
 در در الملک یزدجرد شد چون که نزدیک فارس رسید -
 جمعه رؤسا و فاضلان عظام و علمای آنجا ماسهال شرط
 استقبال بجا آوردند و میان او شان در باب تکفل امور
 پادشاهی سخنان بوقوع پیوست احوال پیرام بر این قول دراز
 یافت که تاج کعبانی در میان شیران خزان گرسنه بنید
 بر آن از کسری و پیرام تاجر از آن مقام برورد و بر سر ایالت
 نشیند و در غیر زمان بعد از آن جدا گردند و تاج نزدیک بان
 دو بیع بنامند و کسری با مکره در آید و محمی بزاف دست
 در هم داد و نگاه پیرام روی بکسری آورده گفت که بای چشم
 پیش نه و تاج برورد و کسری در جوابش گفت که صاحب
 تاج و تخت منم و طالب مملکت قوی باید که این جرأت
 از تو صادر آید در آن اثنا پیرام بجانب افسر توجه نمود و آن
 بر دو غیر و میر قصد آوردند و پیرام بر دور از غم سر بخندید و آن

از پهای

از پای در آورده حاجی کجانی بوداشت در قعر خرویی را بیان
بیاراست و بعد از صدور این امر غریب از آن شهر بار
شیر شکار کردن نشان با هم عمر عبودیت او بر میان بستند
و سرخیان ملک هم زبان بدعا و ثنائیش کشادند و اول کسی
که بر برام سلام کرد کسی بود و برام در سن هست و نجیبانی
بر مسند شریک ری رسید و در تمهید بسا و عدل و انصاف کو
شدید و منذر این نعمان را با نعام و احسان فرادان بدیدار
عرب باز گردانند و چون بعید کور بنامه موع بود بنا بر آن
اورا برام کور میگفتند بعیش و عزت شغوف بود
و آخر اوقات بکشیدن با ده کلزنگ و استماع نغمه خود جنگ
حرفی نمود بنا بر آن پکا لکان طبع در مملکت فرس کرده
بمست خاقان ترک باد و بیست صد و پنجاه هزار مرد شیخ هزار
از آب احوال عبور نموده و برام یکی نزد اقربا را اینی است -
گذر خسته با هزار سوار با ستم شکار از فارس هر دو ن رفت
بطرف افروجهان روان شد اکار بحسب بسبب طبعین با هم
گفتند که برام طریق فرور اختیار کرد اکنه مکتوبات
بخاقان نوشته اظهار اطاعت کرده و از آن نزام با
برام اورا اعلام گردانید و بادشاه ترکستان خوشدل - جو

و شادمان شده با هستگی و غفلت تمام قطع مهر منازل میفرمود
 و برام از افروز بجان دو منزل پیش بجانب ارمینه رفته پس راه
 بگردانید و از طرف در بند شیروان بخوابیدم رزم رسید و جامه ترکانه
 پوشیده بتجیل تمام بتاختند چون بکثرتی خاقان رسید جاسوس و ستاد
 که حال و جای خاقان تفحص نماید پس شبانه بر سر وی ششگون نمود
 خود را با دو لیست در بر سر خاقان رسانید و بار دو جوانب آن
 دو لیست در مقرر کردانید چون که خاقان از لشکر گاه برآمد و نام
 برام یاد کردند و طبل زدند و با جماعتی خواصان بر در خیمه او شان
 رفتند و حاجیان که بر در آنها نشسته بودند بگشتند و از درونی خیمه
 رفتند و خاقان را در خیمه بر بستمستی خفته یافتند سرش برید
 ند و آلودی بر آوردند و بسیار غلاتی را بگشتند و بعضی اسیر
 کردند و باقیمانده کان بگشتند پروانجات گرفتاری آنها را
 با طرف عالم روانه ساخته و خود آننگ بند کرد طلب بند فروش
 شنیده رسول خود بگشتش فرستاد با وی صلح نمود و دختر خود
 را در جامه نکاح برام داد و یک فیل بدران جبهه سواری او
 بوی تسلیم کرد پس قصد بجانب یمن و حبشه کرد و زرسی را
 بروم فرستاد و پرو و مظفر باز گشتند پس روی بخرم نهاد - و
 اسب را بجای لودی میدوانید چنانچه بر زمین شور افتاده بود و
 در اسب در آن وادی فنا پراند تا پدید گشت و مدتی بادشاهی او

استبجال

پست و پنجسال و حکیم آرامی شیخ نظامی در هفت پیکر
 در صفت آن پادشاه معدلت کسرت این ابیات نظم فرموده
 شاهی از دانه پزستی شماغ تکلف شد دانه بر جهان - فراخ
 به خورشید تنگی آن جهان شدره کادمی چون سوز خورد گیاه
 باز گفتند قصه با پیرام که در افان تنگی است تمام
 مردمان همچو رگ مردم خوار گاه مردم خوردند و گاه مردور
 شاه چون دید قدر نریخ بلند درمی انبار بر کشاد ز بند
 سوئی بر شهر نامه فرمود که درواز ز خیره چرخ بود
 تا امینان شهر را دیدند درمی انبار بسته بکشایند
 با تو نگر به نریخ در سازند بی درم را دهند و بنورزند
 آنچه ز انبار خانه ماند باز پیش مرغان بند و قتی نیاز
 تا در ایام الا ز بی خوردی کس نبرد ز می جوان مردی
 لاجرم چهار سال بی برکشست روزی خلق بر خیزند نشست
 جمله خلق جان ز تنگی برد جز یکی تن که او ز تنگی مرد
 شاه از آن مرد بی نوا مرده تنگدل شد چو آب افسرده
 روزان ریخ در خدای آورد عذر تقصیر خود بجای آورد
 گاهی وی زرق بخش جاوید رزق بخشیدنت بخون دیگران
 یکی قدرت خدای خویش بیش را کم دهی و کم را بیش

قوی آن که بر دست فرزندی
 کز تنگی تنی ز جانوران
 یک بیک خلق را دمی روزی
 مرد و چرمی مرا نبود در آن
 شاه چون شد چنین تضرع سنا
 کایزد از بر نیکوی - تو -
 بر دقتت ز باد شاهی تو
 چون تو در خشکسال خورسندی
 مرده را فاقه تو نه پسندی
 چار ساله نوشته شد مشهور
 کز دیار تو مرگ باشد دور
 از بزرگان ملک او تا خورد
 کس شنیدم که چار سال نبرد
 برام در آخر اوقات حیات
 در اثنای شکار گاه بچاهی در
 افتاد و نا پیداشد با وجود فرمان مادرش
 در انچه تلاشی
 وی کردند اما او را نیافتند لاچار واپس آمده
 فرادادند
 گنجد برام بقتل جام جم برود
 که من بمردم این صحرا نه پیداست
 ان شناسندگان که دانندش
 غار برام کور خوانندش
 تا چند روز خاک میکنند
 در جهان کورین چنین چندند
 شد زمین گنده تا دلگانه آب
 کسی آن کنج را ندید بخواب
 مدتی سلطنت برام هست
 پنج سال بودند و او فاقه
 حیاتش هر چه پیش بیاید
 و بعد اعلم بچقائت الامور و الاحوال
 نزد جود این برام بعد از وفات پدر بر سر ایالت
 رفتی افروز را دید و از غایت لطف و حلم او را
 بزرگوارم
 می گفتند بعد از پانزده سال ولد خورد خود را
 و بعد نمود راه

آخرت

آختش رفت و ناپیدا رودید
 پسر این یزدجرد بعد از وفات پدر بر سر سلطنت قائم
 مقام وی رودید و بعد از منقضی شدن سال برادرش با وی
 محاربه نموده بقوت بازوی خود با دشاهی از وی رفت
 فرزند این یزدجرد مردی دیندار بود و در
 اول عهد او فحطی عظمی نازل گردید و نه ساله خراج را
 بر عیال معاف فرمود و هر کسی را از خزانه خود بیسلفان
 میداد و زانرا او فرزند رام است و اعمال را می ورزید
 فرزند از جرجان و رام فرزند از بلاد سند و شهر نواصفهان
 و شاد فرزند از اذربایجان تا دیور در بنجاه فرسنگ تا به خجند
 میان ایران و توران و قصه کام فرزند از اعمال فارس
 در ملک رفت و ملک ترک در راه وی خندق ساخته
 بود و پنهان چون که بانجا رسید در آن خندق افتاد و پلک
 کردید و بقول مورخان مدتی با دشاهی او سی سال بود
 بلاش این فرزند بعد از وفات پدر بر سر
 ایالت صعود نمود بقول از باب راویان مدتی با دشاهی
 وی یازده سال بودند بعد آن بعام بقار حلت نمودند

قبا و ابن فرزند در آوان ایالت بلاس
 بطریق خلاف بر او کی که هم پیش سلوک نکند بجانب
 ترکستان فرزند و در بلده نیشاپور در خانه دیقانی
 فرود آمده دختر او را در جهانه نکاح در آورد و قبا و آن جمیده را
 حامله ساخته اینخانه را به پدرش سپرده بصوب مقصد -
 روان شد و پادشاه ترکان سپاه روان توان ملازم او
 گردانید که ملک را نزد تصرف بر او بیرون آورد و قبا و
 مانند برقی و با وطنی مسافت کرده چون که به نیشاپور رسید
 آن دیقانی را طلبانیده احوال خانه خود پرسید جواب
 داد که در همین کارگاری غنچه امید نگرفته که از شما تم اخلاق
 جمیده اش مشام فرق انام معطر خواهد کردید و در کوشش
 نادرری بنای بر کشیده که عنقریب به ثمره آن کام جان
 خواص و عوام را شریک خواهد کرد این قبا و را از استماع -
 این بشارت و سرور محبت دست داد و پسران روز
 قاصد از در الملک آمده خبر فوت بلاش و اتفاق
 اکابر عجم سلطنت قبا و عرض کرد و قبا و چون
 وجود نور سیده بر خود مبارک دانسته روی ببرد الملک
 آورد بوز و صول مراد بر او رنگ پادشاهی نشسته ابواب

عدل و انصاف بروی اوز کارگشود و قبا و بر مذہب مجوسی بود و با خواهر خود ازدواج نموده بود و چون باین مقام ^{نفقت} رسید و محبت مفراط بود وقتی که در قید حبس بود از غایت شوق مندی دیدار اهلخانه از آ میر زندان اجازت دیدن او طلبید و از میر زندان بوی گفت اگر ملکه یارم مواصلت نماید سوال تو اجابت نمایم قبول نمود وقتی که در زندان در آمد چون واپس آمد بوی گفت وعده وفا باید زنی گفت حاضر ام بر می خواهم اختیار داری لکن عدد زندان در رم و در انوقت نیز با زندان جائزه فرایم نمی آمد در خصت او تمام شب قبا و همراه وی صحبت داشت وقتی صبح قبا و را در بستر سجده در کنار خام روان ساخت هر گاه خادمش پرسید گفت که این بستر است که شب در زیر دوشیمیم و درینوقت رخصت از یم قبا و گفت که این بستر را نیز همراه ببر بستی که جائزه خواب کرده باشد نمی خواهم که بروی بنشینم - این را پاک کرده بیار باین بهانه او را خلاص کنانید و مدتی چهل سال ایالت نمود و در ولایتی جرجانی خطه استرآباد قبا و بنیاد نهاد رخصت هستی بیاد نیستی در داد و نو شیردان ابن قبا و بادشاه عدالت نهاد

نزد مورخان و الاثر او مستخرجان صادق الاعتقاد و شوق
 پیوسته که اول بادشاهی که کسری لقب یافت از نوپوران
 ابن قباد بود و کسری که معرب خسروست بفتح کاف
 کسر را مشهور است و بکسر کاف و فتح را نیز مذکور شده
 و معنی نوشیروان جدا الملك است القصه چون بنا قیامت
 قباد بیا و فتا از پا در افتاد هر شش نوپوران بموجب
 وصیت پدر و اتفاق اکابر و موبدان قدم بر سر اربابیت
 نهاد و آن بادشاه عالیجاه در تمهید بساط معدلت در رعیت
 پروری و تشدید مکرمت و مرحمت کسری و فرارغ حال
 عام رعایا و فرارغ البیال کافم بر ایا و بکثرت عمارات موا
 ضع و تعمیر قری و مزارع و جریان قنوات و انهار و نظارة
 بساطین و اشجار بمرتبه طریقی سعی و اهتمام فرمود که تا قیامت
 قیام ساعته و ساعت قیام ذکر جمیلش بر او راق روز
 کار و الواح لیل و نهار باقی و پایداری خواهد بود زنده است
 زنده است نام فرخ نوشیروان بعد از کرمه بسی نداشت که نوپوران
 و ان نماند و کفنه اند که نوشیروان بر روز باد خوب کردی
 و بر روز ابرسکار کردی و بر روز باران مجلس شرب خوری
 می نمودند و بر روز افتاب در بار عام فرمودی و نوشیروان

مد اوائل

در آوازل ایام خود خراج آراغی دیوانی را بر پنج نصف
 قرار داد و دفاتر اخراجات ملوک ماضیه را که متضمن
 ظلم و بدعت بود بر طاق نسیمان نهاد و اسامی لشکر
 یا ثرا و دفاتر ترتیب مثبت نموده فراخور استعداد و
 قابلیت هر یک مرسوم و علوفه تعیین نمود و این اطوار
 حمیده و اخلاق پسندیده سعادت ولایت و بسطت
 مملکت او بحالی رسید که از دیار ماوراءالنهر و خراسان
 و در بند شروان و بلاد طبرستان و جرجان و فارس
 و کرمان و عراق و بعضی از بلاد هندستان و جزایر عمان
 و بحرین و یمن تا به یمن مرحد مغرب در تحت تصرف
 آن پادشاه کامران قرار گرفت و تمامی ممالک مذکور
 آبادان و مزارع و مزارع در معموری صفت ریاض
 جنت پذیرفت و حضرت حقانی پناه معارف گاه
 نجسته فرجامی عبدالرحمن جامی نورالدین مرقده السامی
 در صفت مودت و صحت آن پادشاه نجسته سیرت
 در سلسله الذہب این حکایت را نظم فرموده
 کرد و شروان شهبی عادل نیم روزی بیام خود - منزل

دید بر نشست نام - همسایه
 قاضی کوزه و کوزه در دست
 فی دوران نا پره نه دسته کجایی
 خواست تا حیدم را بر ایلیزو
 کوزه زان جیلها بر ایلینت
 چشم نوشی روان چون انرا دید
 لفت با خودم وای بر ما باد
 نه بی بیلوی ما فقیر بر
 نبودش کوزه بدست در
 خواست تا افتابم ز در خوش
 باز لقا مبادا - رواند
 بر فقیران رو خود یک سر
 پیران شت پیرمند از وی
 با اتفاق فضلار سخنوران مدتی سلطنت انوشیروان -
 همیشه سال و بر طبق کلمه ولادت انامی زمین السلطان
 العادل و ولادت حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم
 در زمان بادشاهی اوروی بدار فنا نموده بودند و در نظام
 تواریخ مسطور است که نبی آفرینان صلی الله علیه وسلم بزمان

پیر ترا لی فقیر همایه
 چونوی از روز کار شنید
 نه نمی کالیستد بان بر پای
 کلاب زان چاه بود خود
 می فتاد آب بر زمین مرخیت
 از مرده الحاک مرعت بارید
 چشم خلق از خدای بر ماباد
 عمر بند شت کشده پیر بر
 که بان روی خود تواند شست
 پیر او فرستد از بر خوش
 کس چنان دیدم غمجل ماند
 رو قسمت چهر افتابم - زر
 کسش برده ز قصه دو - پی
 با اتفاق فضلار سخنوران مدتی سلطنت انوشیروان -
 همیشه سال و بر طبق کلمه ولادت انامی زمین السلطان
 العادل و ولادت حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم
 در زمان بادشاهی اوروی بدار فنا نموده بودند و در نظام
 تواریخ مسطور است که نبی آفرینان صلی الله علیه وسلم بزمان

در وجود آمده

بوجود آمدن بودند در آن روز آتشکده برود و سر داشت
 و دریای سازه خشک گردیدند بلکه در آن شب دوازده
 گنده در ایوان کسری بافتاد و نوشیدند در آن واقعه متفکر
 گشت و سیب کاین را طلبانیده حال خود با و گفت
 و در جواب او سیب گفت که این دلیل بر ولادت
 نبی آخر زمان عربی استیلای امت وی بر همه آتشکده
 یافت بلکه بعد وی بر تنگه نه افتاده یکی از ترس
 بادشاهی هند پس تمام ملک ایشان شود و از بنای او
 روم است که بسکل آن طایفه ساخته است که یکینت
 المدائن پیوسته و در بارگاه او چهار کرسی زرین
 می نهادند یکی بر او و بر سر هر دو مرقع را و سوم جای
 بادشاه چین و چهارم صندلی قباقری بودند و رومیه نام
 شهر است که از شیروان بنای کرده و نمونه آن طایفه بر
 ساحل دریای روم آبادانی نمود و میان در و قسطنطنیه -
 یکسالم راه کفنه اند رود و اند چونند و بر باز گشتند رود
 بند خور آمد که مردمان قباقری مستولی گشته در بند را و بر آن
 و خراب نموده اند نوشیدند در آن ایوان ایشان کرده او
 شانرا قمع نموده در بند را محمود گردانید و همی از لشکریان
 بر آنجا نهداشت تا آن که از آنکند گشتند و بفرمود تا

که حصنا بختند و پهلای عمارت کردند و راهبانه نشین
از درون و مفسدان در ایام وی سبب بزن کردند و
و بنای ملک غیر نزدیکی آمده است و نمودند بر سر روق
این ابریه که سوره الفیل در شان نظیرش آمده مدد داد
تا بمن از ایشان مستخلص رسید و فرود نام را بدست
خویش ز فرزند و زود همگان بر طاعت او بودند و در احوال
کردند بعد از مدتی بید غمیت بودم کرد و ملک روم بگرفت و باز
ملک بپادشاه داد با قرار اینکه بر سال بر روی سلام بدرگاه معین
آمده باز رود و در آنجا ببلوف ماوراءالنهر رفت و ما خاقان قسم
صلح کرد بشرط این که تا فرغانه ملک نو شیروان را باشد و دغری
خورسته در جهای مکه و خود در آمد و با اتفاق محاربه بیاطلم رفتند
و او نشان ترا فرزند و بعد از آن متوجه در السلطنت هندستان
کردند و بعد از مقابله صلح کردند و این کلمات از سخنان نرین
بیان نو شیروان افند - اول آنکه تا روز شب آینده در روزه
بود از آرایش حالها سلفه مدار و دوم باید که از کارهای پشیمان
نخورد که یلبار از آن پشیمانی خورده باشد سوم و خود را
زنده نه شمارد چرا که کسی از زنده کافی بمراد او نباشد
چهارم باین خود بکنند که با پادشاه آشنائی در مشقه
باشد و پنجم در آنکس را دوست در آنی که دشمن دوست تو بوده

پنجم برادوست خوانی کسی را که بی بند مردم آزرری
 پیش خود سازد آن کس دشمن جان خودست ششم -
 باید که با مردم نادان و بی بند برزودوستی نکند که مردمان
 بی عقل و بی بند دوستی را شاید نه دشمنی را بفهم از نادان
 بریز باید که خود را عاقل و دانا شمارد ششم حق لوی ارحم
 سخن آن تلخ بوده باشد برزور و غی لوی نباید نیم از خواهی
 که رز تو همیش ظاهر نبرد و با دوست خود ملوی دهم مردم
 بی قدر را زنده نه شمار بازوم اگر خواهی که بی رنج گوئی باشی
 قانع و خورسند باش دور زوم آزر سنکی مردن بهتر
 است مگر از طعام فرومایگان سیر شدن نیز دهم بر نا اعدا
 دان اعتماد مکن و بر معتمدان نا اعتماد باش چهار دهم اینکه
 محتاجی خویش آن مصیبت عظیم دان در آب مردن
 به از غول خیزی خویش آن بازوم فاسق متواضع -
 این جهان را طلبیدن بهتر است از عابد متکبر و مغرور شازوم
 خجالت از آن بزرگتر نیست که دعوی خرمی کند و او را نداند
 پنجم در جهان فرومایه تر از آنکس دیگر نیست که کسی را با
 اوج حاجی باشد و تواند بر آوردن و بر نیاورد و بر دهم برزند
 که کسی دانا بود چون ویرایان دانش خرد شمارد آن دانش

بروی و بالک نشد نوز و هم بر کسی را که اردش از کار
 و انان ساز و عاقد را نباید که در تعلیم او محنت خود را ضایع -
 کنند استم اگر خواهی که مردم تر از نیک گویند فعل نیک
 شعار خود من هست و بیکم اگر خواهی که همیشه با او باش
 از هم پیش من هست و دویم اگر خواهی که عزت و قدری تو
 بر جا باشد قدری مردم بشناس است و سوم اگر خواهی
 که بی بسیم باشی بی از زر باشی است و چهارم اگر
 خواهی که مردم بر قول تو کار کنند اول بر قول خود کار کن
 هست و پنجم سخن شومان و نمک از مردم در بیغ مدار است
 و ششم اگر خواهی که جوان مردترین مردم باشی وفادار
 باشی است و هفتم اگر خواهی که از زمره آزاده گان باشی
 طمع را در دل خود جای مده است و هشتم اگر خواهی که بر
 دست جراحات نشود با نادانان مناظره کن است نهم
 اگر خواهی که بهترین خلایق باشی مالک خود را از خلق الله
 در بیغ مدار سیم اگر خواهی که در زبان باشی کوتاه دست
 باش
 هرگز این نو شیر و آن بادشاهی بود با عدل
 و انصاف اما مردمان آدم اخیل را نتوانستی دید پیوسته
 مردمان دو نرا از بیت یکروی و در تشبیه مبانی نصفت
 و احسان و تمهید قواعد عدلت و امتنان هشتم از جمله بیانته

می نمود و بقدری مقدر در رعایت رعایا و لوازم رفا
 بیت برای یکوشید و در باره مساکینان و ضعیفان
 بر حال راز او شان عنایت می فرمودند اما در سفاک
 و ما بمرتبه مسالحه داشتند که در ایام سلطنت خود پانزده
 هزار و شش صد نفر شرفی و رؤسان داعیان ملک
 عجم را قتل عام کرده بودند لاجرم ارکان دولت - و
 داعیان شهر و ولایت از ایالت بر فرستادند
 و در آخر ایام سلطنت او برام چوبین نواری خلافت
 بر افراخت و بنام خسرو پرویز که پسر پسر بود سکه زد - و
 با طرف لایات منتشر ساخت و هرگز قید ازین
 بدمان شد و از بدتر رسید به طرف اذربایجان -
 که رخنه رفت و بر فرستاد خود را بجانب برام فرستاد
 و آن سپاه منضم باز آمدند و اکابر فرانس از حدودش
 این واقعه بر پرویز گشتند چنانچه مکتول و محبوب کس آمدند
 و مدتی امانت او پانزده سال بودند

خسرو پرویز این بر فر و لفظ پرویز مراد ف مظفر است
 چون که پرویز در اذربایجان فرستید که پدرش میل
 کشیده اند و از سلطنت خلع نموده اند مانند برقی و باد
 رعیت سیر استعاره کرده بدان شایسته و با اتفاق

اکابر و اعیان تاج کبانی بر سر نهاد و عالمیان را با افتتاح ابواب
 عدل و انصاف بشارت داد و آنگاه نزد پدر رفته زبان
 اعتذار برکشاد و در برت زود خویش از آنچه نسبت
 با او وقوع یافته بود دلایل معقول اقامت نمود و هرگز عذری
 او را قبول فرمودند و جمیع ممالک ابائی و اجدائی را در حیطه
 تصرف آورد و مرتبه او در تحمل و حثت از مراتب سایر
 سلاطین مجسم در گذشت و آنچه پرویز را از عصمت و اسباب
 ناعداری و موجبات ایهت و کامکاری تیسیر پذیرفت
 و مسیح یکی از انبیا جنس او را میسر داشت اما در افرایم
 افعال صحنه خود را با اعمال شیهه مبدل کردند بنا بر آن اکابر
 و اعیان در سال نهم از هجرت نبی رفر زمان علیه الصلوٰه من
 الرحمن پرویز را اعیان و مشرفی مجسم مقید گردانیده پسرش
 را بر مسند ملک نشاندند و بومی تکلیف نمودند تا بقتل پدر
 فرمان داد و مدتی سلطنت فرو نه سال بودند

و در باب مجازان اخبار داده اند که پرویز تخی بود در غایت
 رفعت و وسعت مرصع بجوهر قیمتی که چهار صد و سیل بر زر
 میخ نقر در اطراف آن بکار برده بودند و یک بر زر کوی زرین
 بر آن نقش کرده و صورتی دوزخه بر وجه و کواکب سبعه و غیره
 ذالک در آن مصور نقش ساخته بود و در علی مرصع از

مروارید

مردارید ایدر و وزن پروانه ازان سه مثقال و بر پروانه او
 قبه یا قوتت سرخ و کلها از زبرجد سبز و شاخ و برگ وی
 از لعل و فیروزه و سواری بر آب راکب و مرکوب جمله از
 زری سرخ و جامهای فاخره زر بفت مزین بجواهر و گوهری
 پیش قیمت پوشیده و اسپ مسیح بزین طلای مرصع
 و بر استوان زر بفت از جواهر مکمل ملع و ناقه تمام از نیم
 و اورا یک بچه از زر نخته و زمام مانند آن و دایره پشتهای
 او از یاقوت رمانی ساخته و سرهای پستان آنرا از مروارید
 پرواضه و کبک شطرنج زر بفت و حیوانات شطرنج -
 یک نیمه از یاقوت بود و دیگری از یاقوت سرخ و کبک
 ابریشمی شصت کرد شصت بمقدار یک جریب
 بود گویند که طول آن چهار صد کرد و عرض آن شصت کرد
 بود و اطراف آن بزهر دباخته بودند و بر او ای آنگه نوزده اش
 از آن بلورهای از رنگی دیگر یافته شده بود و یازده اش
 از زرد سبز و یازده اش از بلور سفید و یازده اش
 از یاقوت سرخ و در میان آن انواع گوهری همین - و
 انصاف ریاحین ساخته بودند که ناظران از دور کمان
 می بردند که سبزه زار است و در آن بساط صور انبار و
 و قصور و دوره آن مرغزار نقش کرده و جدول و اشجار

طلا و نقره و اوراق آن از زمره و اثمار آن اشجار جمله جوهر
 آبدار مرصع نموده و خواشش مرصع بجوهر نفیس و کاسها
 از زمره سبز از زمره و پستی سپید داشت و بزرگتر از
 همه ببلان از غایت سپیدی بدست میدی و بار بده که مرود
 مسجج نفی و آن سرور آتش روانی نامند و نلیس
 مطربان او بودند و شیرین زن معشوقه او بود و شکر و ف
 زن سپاهانی نیز و اسپس گلگون و شبدر نام داشت
 در عجبائب البلدان آورده که هر روز یک کاسه طعام حوز
 دی که بازده هزار دینار قیمت آن بودی و حکم آن پادشاه
 یکدانه مرورید را بسودی و در طعام یار روی از میر قوت
 دل و او را جوهری بود آنرا در سلسله بستنی و در دریا
 فلندی و با شیدی همه مرورید و جوهر دریا بخویش
 جذب روی چون سنگی نفاطیس که آهن را طرف خوف
 میشد و آنرا شاه کوهران خواندندی و او را همری بود
 زاده مریم بنت قیس روم و قباد نام شیرویه لقب
 پرویز داشت و صاحب تاج و تخت کردید خواست
 که شیرین را در جباله خویش در آورد و شیرین بیانه زبانت
 در خیمه پرویز رفه و در برابر او خود را بدشته هلاک کرد

و بعضی مورخان

و بعضی مورخان گویند که شیرین در حقیقت پرویز مرده بوده
 صورتی او را در نگارستان پرویز نگاشته اند و شیرویه
 نیز بعد از شش ماه زیر بچمان در روی بابه خورده بمرد و
 پرویز را خسر و نیز گفتندی و بقول بعضی مورخان آن
 همزاین نوشتی روان بود که ایوان کسری که نام مرتب بود
 وی مرتب زد انید و او با جی داشت بوزن شست
 من مرصع بجوای نفیس و تخت او از عاج و ساج
 مکلل و مرصع بود بشکل آقالیم زمین و فلک ابروج درو
 ثبت کرده بودند و از ابطاق در آورده و بر در طلسم
 بود از شیر و گوزنی سر بریز و طاسی و غلوه کم از گوی چون
 یک ساعت گذشتی آن گوی از زبان شیر و طاس
 افتادی و او را چهار دست فرس بودی که بر دست
 فصلی از فصول از بجه سال نگاشته بودند و شرط بخش
 یک طرف از یاقوت و طرف دیگر از زهره تراشیده
 بودند و نردمی داشت که یکجا نبش از بسد و دویم از
 فیروزه با بشم ترکیب نموده بودند و دیر او نیست
 شغال زردست افشار بود چون فرمان در بار عام داد
 رزان زردست خود صورتها ساختی و شکست و پرویز

و آنرا بسیار گمان نغندی و حمل نزر زین زرین مرصع
 بجوهر است داشتند و صد گنج که یکی از آن گنج باد اور
 ده بود نوبتی قیصر الموال بی تقیاس در نزر گشتی نهاد
 بموضع حصین می برد و باد آن گشته را بجای برد که
 بنظر کما شکران خسرو بود و آن الموال داخل نمود
 پرویز شدند و مقداری طلائی دست افشار داشت
 که بی عمر ناز بار هم داشت و می خورست از آن خست
 و در حرم سرانی او است نزر دختره الاصل خوردش و
 دوزده نزر جاریه در حرم سرانی وی عمر بسر می بردند و در
 طویل او هشت نزر اسپ داشتند چه سواری
 خاصه جوئی خوردند و دوزده نزر اسپ سواری و
 دوزده نزر شتر و نود و شش نزر بز بخیرند داشت
 پربار که در نبرد رفتند صد باد صبا بگرد رفت
 سربار که در عرق شدی عرق باران بودی و در میان برق
 بلیغته آذر از رسم او آویخته هر ناد بدم او
 و بار بد گوید که بی نظر افاق بود که ملازمست پرویز می نمود
 و شربین که رشک حسن و جمالش فداق جان ارباب
 ملاحظت نفع بود در شکرستان خسرو روزگار بسر می نمود ارم

از اسباب سعادت و دولت آنچه خسرو پیرا
میکشست، سحر بادشاهی را تیسیر نه پذیرفته بود
اما ثلثت و شقاوتی نیز نصیب وی شده که امری
از آن صحبت نتواند بود و آن آنست که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و اله و سلم مکتوبی فرستاد پیرا جهت
قبول ملت بهضاد دعوت فرمود و آن نامه حضرت
را باره ساخت و ایمان بروی نیاورد و ایست
درید آن نامه اردون شن ^{انه} نامه بکلام خویشین را
و چون خبر سوئی آرد به خسرو بسمع اشرف خیر الشریعین
علیه و اله و سلم الی یوم المشرق رسید بزبان وحی بیان
کند ازینکه مذاق الله مملکه همانند کتابی بود سطح آن سور
ادب بمدران اوقات بفرمود که از دست هر مقتول
کردید مورخان گویند که شریف و خستری بود که در خانه بی
اکابر خدمت میکرد روزی خسرو در خانه او رفته بر روی
او نظر ادب روی عاشق شد و آن شخص ازین حال خردور
کردید و شریف راز جز او هرگاه مکرر شایع شد ملازم خود را
داد که در دریا غرق نماید و شریف خود را به لطائف الخیل

خلاص نموده در دیره یکی از راهبان خدمت میکرد بعد آن
 آنکشتری خود را بخر و نشان فرستاد وقتی که خسرو بیاد
 شاهی رسید شرفی نشانی خود را یاد داده داخل حرم آید
 کفنه اند که چه چیز باید که در خوب روی جمع باشد تا کمال یابد و
 آن همه در وجود شرفی موجود بودند یکی خواص از خسرو رسید
 که شرفی را بچه مرتبه دوست دارید جور سب و دوستی که
 محبت من خندان نسبت بوی نیست که بسیاری امور قسیمی
 تنقیض او نتواند کرد و ثروت افعال حسنه استکمال آن
 نتواند نمود و بنوارش وصال و تعاقب اتصال خاطر خرفین
 تسکین نباید و بتلخی زیر سحران و صعوبت ایام حرمان از خاطر
 پروان غمی رود و بنج کاو کنجی مدفون سکنند بود که برهنه موی
 زرری پرویز شاه را بدست آید بود آن صد و پنجاه -
 افتابه زر بود و نیز نام نواری ست وطنی اسامی پنجاه
 پرویز کنج با و اور و کنج کاو کنج عروس کنج دینه کنج خسروی
 کنج افراسیاب کنج سوزن کنج خضر کنج شاذ و رود کنج چین
 کنج روس کنج زبر کنج طاکس کنج رومیه کنج بندیه
 و دیگر اشکس همی بشنوی تو کوی همان دینه خسروی
 در نامور کنجی افراسیاب که کس را نبودان بختی و آب

در کنج

در پنج گش خوانند سوخته	از آن پنج بر شور افروخته
در پنج زوری خوشایند	که بالاش یک تیر بر تابند
که خضر انبیا و ندامش روان	همان کاروان نامور کردان
و یکله الله بدشاد و در بزرگ	که نوشته را مشکران بزرگ

شیر ویر این پرویز که موسوم بقباد
 بود و شیر ویر لقب اوست چون که بر مسند بیانی
 قرار افت و تاج خسروانی بر سر نهاد و در استیالت
 ساحلی و رعیت پوشید و بیانی عدل و انصاف
 و در در استیلت کام داد اما از حکاک و کاکت و عقل و
 روایتی اقرار پانزده برادر خود را بقتل رسانید چون که - از
 ایالت اوسه سی سال و هشت ماه منقض شد ندبازی
 جسم و احد را دید و مولانا شیخ نظامی فرموده
 پدرش بادشاهی را نشاید در شاید بجز ششماه نباید
 ارد شیر این شیر ویر در سن نه سالگی
 بر سر ایالت بجای پدر قائم مقام گردید و یکی - از
 ارکان دولت که به نیابتش مهمات را فیصل میداد
 و مدتی بلونیم سال سلطنت نمود

شهریار بود از وفات اردشیر بر سر ایالت مهران آمد
 زیرا که شهریار از خاندان ملوک نبودند و اکابر عجم
 از خدمتش عار داشتند که از نسل پادشاهان نیست
 روزی با اتفاق زمره عجم همه قتل وی اقدام نمودند و در حین
 سواری زخم سیف و سنان او را از پشت اسب خود
 بر روی زمین انداختند مدتی سلطنت او است ماه بود

پوران بنیت پرویز بود از قتر شهریار پادشاه
 مامت مدوره با اتفاق اکابر و روس عجمی قدم بر سبند
 سلطنت نهاد از حکاک معمر و تدبیر اقارب و خاندان را
 با لطافت احسان فرمود آن مسلمانان را در این بلاد
 عدل و انصاف بر روی عالمیان بشاد اما حقیقت آنست
 چون تاجی کلبانی بتوران رسید شکوی دران خاندان گسندید
 بیا آورد این قول سنجید را بخوان نظم مرد جهان دیده را
 شکوی نماز دران خاندان که بانگی خرد گسندید از عالمیان
 در کتاب روضه الصف مسطور است که یکی از امرای رستم نام
 بر پوران دختر پادشاه عاشق گردید و بتجددش اظهار اشتیاق
 مواصلت نمود و پوران در جواب او لغت ای نادان -
 دختر پادشاهان زیر کسی دیگر خاندان در جهانم غیر خاندان نمی آید
 و از ملاعبه پوشیده نیست روزی رستم فوجی خود را بباراست

بنیت
 کلام

در شبی که موعد بود چون که در اصل عزم می شد پوران دختر
با سبب آنکه تا اطلاع داده چون که رستم بیاید او را -
رفتار کرده بسیار رسانیدند چون که رستم ازین واقعه
خبر یافت فوراً لشکر خود در مدائن آورده بمقابله او نمود
چنانچه بود از مقتله فوج پوران دختر شدت خورد و پوران
بر دست پسر رستم رفتار شد با انواع عقوبات پوران را بکشت
و مدتی سلطنت پوران دختر است سه سال و شش ماه
چون که سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم خرابدشاهی پوران
دختر شنیدند فرمودین یفعل القوم سئو و احرم الی الا
مرات **بجسید هشتاد بقول مورخان**
در سلاک بنی اعمام خسرو و پرویز انتظام داشتند و
نامش فرزند و جانشینده لقب وی بود و مدتی پادشاه
شش ماه بودند **آزرمی ملکه بنت خسرو**
پرویز غوری جمیده و عاقله ملقب بقباده بود و با جناب و -
رای خود داده به تنظیم اموری پادشاهی قیام نمودند
و مدتی سلطنت آزرمی ملکه یکسال بود و بنی اخوان زمان
صلی الله علیه و آله و سلم در عهد آن ملکه بدار القدر تشریف
فرما شده بودند و بعد از ملکه اعیان بحکم خواهرش را
بجای ملکه بر سندان ایالت نشانند و وی بر چند که در مدعی

و کیاست بی بدل بود اما بی سعادت بود که گوشش و سنی
 او سود هیچ سود و فائده نگرد و باعث دعای بنی افروزان
 صلوات الله علیه و سلم و بعد از شش ماه طرف در اتفاقا که حد
 و بقول طبری نه ماه سلطنت آن ملک بخوبی برانجام داد
 فرزند او این خسرو پرویز که مادرش شکر نام -

مطربه اصفهانی بود بعد از وفات خورشید ملکه لاری اکابر عجم
 به تختش احوال شاهزاده استقبال نموده معلوم کردند که از
 اولاد خسرو پرویز که نزدش شیر و پیر ریخته بود احوال در
 نصیبان موجود است بعضی اتمام آن بیماری را از آنجا در بد آن
 طلبانیده تاجی بادشاهی بر سرش نهادند چون که سه ماه
 نزد فرغان روی در گذشتند یعنی علامتش ملاک بود
 در نظام انوار رخ مسطور است روزی منجمان خسرو را گفتند
 بودند که اندرین دوران شخص باین علامه میزاید که در نوبه
 وی انتقال دولت و سلطنت این خاندان خواهد شد
 و خسرو صحبت زنان خود موقوف فرمود تا که چنین شومی
 در خاندان با بظهور نماید قضا کار در آنوقت که در حبس بود بسیار
 از غلبه شمت بهترین فریاد رسانید خواهم مرا کشتن را ایس
 و لا کان پوشانیده به بیان مترزانش در زندان فرستاد و خسرو
 همراه او صحبت نمود و در راه رسید و بعد از سفر نه ماه یزد را

بیتفاق شکر نام

شکر

نرانی

بزمید و پوشیده در حرم برادرش او میگردند و چون سه ساله شد
 روزی نظر خسرو بر آن بچه افتاد و پرسید که این بچه کیست احوال
 پور همان نمودند خسرو او را برهنه ساخته بزرا نوی او را خواست دید
 گفت که این همان غنم دشوم است که باعث این نزدیکی
 من دولت و حکومت انتقال خواهد نماید هرگز منجان مرا فرود آورده اند
 او را از خانه خود بیرون نموده جلا وطن ساختند بعد از فاجعه خسرو
 بوزیر او دیگر از نسل او مانند ~~...~~ با مراد چهار او را تلاش کرده طلبانند
 بر سند سلطنت نشاندند گفته بزرگان خطا نمیشد

بزوج این شهریار این خسرو بود قیام شیرویه

دست بستن برادران و اقربا در زخم نمود از آنس جان خردیها
 اختیار کرده خسرو او را شهریار او را از اینده در فارس برده و
 در آن شهر شایزاده نشو نمایافته بعد از واقعه فرزند اعیان مملکت
 مجسم از حال بزوج واقف گشته او را در مدائن طلبانیده
 در سال یازدهم هجرت او را بر سند سلطنت ممکن گردانیدند
 و در آن آوان مسلمانان بر مالک ایران استیلا تمام وقت
 داده بود کاری بزوج دست یافت و در بلكه در زمان سلطنت
 سلطنت وی میان عرب و مجسم محاربات روی نموده بودند و در
 وقت سعد بن ابی العاص بفرمان امر المؤمنین حضرت عمر فاروق
 رضی الله عنه در نوحی قادیسیه بر لشکر او منظر آمدید و بزوج در میان
 رزین شکست خور یافت نزد آنجا در اصفهان ریخت و ما هویم که در
 آن بلده نائب شهر یار مجسم بود بخبر آن که توپنی از او در دست -

خاقان ترکستان را ترغیب نمود که بر سر زردجود تاخت کند از آنجا
 سپاه فراروان تیار نموده متوجه اصفهان گشتند زردجود بطرف
 خراسان فرار کردید و با همیوم تعاقب او کرد و آن بادشاه بجای سرو
 سامان در نوزجی مروی شاهجهان در آسپانها گشت و آسیابان
 بخیل او را ساعتی نزد خود نگه داشت آن بجایه را بر زردجود مدتی
 سلطنت او هفت و یکسال و شش ماه بودند از آنجمله شش و
 ستیم سال فی الجمله که کهنه نکلن و قراری در شش و پانزده
 سال دیگر در اطراف شهر و شور میباشند و شش کشته این
 واقعه بروایتی صح در سالی سی و یکم هجرت بوقوع انجامید - در ایام
 دولت و اقتدار ساسانیان با نهایت و اختتام رسید فنیجان -
 الملك المحي الذي لا يزول ملك سلطانه

در سیر النبوة الى يوم المحنة الحمد لله الذي

اعز الاسلام برسالته جبه محمد الاين وجعله خاتم الاحكام ابنة دكان
 اوم بين المار والطين وصلى الله عليه وعلى اله الطاهرين واهل
 المرضين وضلوة زواياات متواليات الى يوم الدين بروج برفوع
 انحضرت قبضت رحمت سدا الانبياء وصلى الله عليه وسلم باد
 نسب شريف آن حضرت صلى الله عليه وعلى اله وسلم وهو
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المطلب
 بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن
 فهر بن مالك بن نضر بن کنانة بن خزيمه بن مدركة بن اليعاس
 بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادوان بن الياس بن

175
الهميسع بن بسلامان ابن النخشب بن النسبت بن هل
بن قيذر بن اسمعيل عليه السلام بن ابراهيم بن و بروي كطبي
هدنان بن ادهان بن هميسع بن الهميسع بن سلامان بن عوض
بن بوس بن قوال بن اموال بن العوام بن القوام بن
فاشد بن حاشد بن حزار بن ايزار بن ندلاس بن تدلاس
بن طابخ بن عاخ بن حاجم بن عابم بن قاشش بن احش
بن ماهي بن تاجي بن عيفر بن عيفر بن مجيد بن مجيد بن -
الدعارة بن الدخار بن حمد بن حمد بن بسنتين بن حسنتين
بن بنزر بن بجزر بن يلحن بن ملحن بن لاغوبن مرغوبن عيفر
بن بشكر بن نسيان بن عصيان بن عيسر بن كير بن اقداد بن
ابهاد بن مقصر بن عفر بن ناحنت بن احنت بن زارخ بن
عارف بن شمائي بن مزاي بن عوض بن عوام بن قيذر بن اسمعيل
بن ابراهيم بن اوزر بن تاريخ بن عشر بن اذعف بن شافع
بن قانع بن احمد بن رفقش بن سام بن فوخ بن ملك بن
متو شافع بن عشره بن اخقوق بن بثر بن هلايل بن كنيا بن
انوش بن شيش بن حضرت ابو البشر بن ابو نروب
الفقه در آن اوقات و او ان كه با شير جمع وجود ابو البشر
از مطلع خلاف نروب بد ميدند رسيد و طائر اوج پر فوخ قعور

ارغند

اصفوح

وی از فضای راحت افزائی عام قدس بجانب قالب مطهرش
 متوجه آمدید و روح قدس ذره طایره هفتا یعنی نور مو نور السور
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله وسلم زرقندیل عرش
 معصی در خم طاق ابروی حضرت آدم علیه السلام بود و بیت نهاد
 ندیمحض عنایت از روح سبحان تا نفع روح در آن جسم نورانی اتفاق داد
 ز نورش جهان را بکس وجود ز جودش شید اساس وجود
 و آن نور را می از آدم صلی الله علیه و اله توسط حوا به شیش علیه السلام
 منتقل آمدید و هم چنین از صلب ابا برهم امهات نقل شد
 تا خروج حضرت نوح علیه السلام و اصل کشت و پس از چند واسطه
 دیدن آن آفتاب عالمتاب از مطلع جبین حضرت ابراهیم
 علیه السلام طلوع نمود و در آنجا بجبهه ابروی های یون حضرت -
 رسید و علیه السلام تحویل فرمود و بدین سان آن عطیه عظمی -
 از اصلاب طایره ابا بیطون امهات پارسا بطریق مناخه
 شرعی انتقال می فرمود تا نوبتی بعدنان رسید
 و بعدنان از در سبحانه تعالی دور زده پیران بخشید متعدد و تعد
 و ذیب و عثمان و ضحاک و ندهب - و بعدنان شهر عدن
 را وی بنا نموده بود و این بنیت از رو و بیست و عدی اما نور
 پیغمبر امجد صلی الله علیه و سلم من الازل الی الابد بعد انتقال
 نمود اما بعد ایشیت پیران بودند و در آن جمله نزر حامل نور

سیدالابرار

سید الابرار صلی الله علیه و علی الاله الطهار کشت و نزر چهار
پسر داشت رتبه آباد و انمار و مضر و جبر بن عبد الله -
ابو علی رضی الله عنه و قوم او از نسل انمار اند و خلیفه و می شبان
و خفقم از نسل رتبه بن نزر اند اما مضر شرف نزر خراش -
صلی الله علیه و علی الاله ما طلعت الشمس و القمر از دیگر ابدان
ممتاز بود و مضر را دو پسران بودند غیلان و الیاس بنی خزاعه
و بنی قیس از تخم غیلان بن مضر اند جدی شتران او -
احد اش نمود و نوز آن مروری به پسرش الیاس منتقل شد
و او را سه پسران بودند عمر و عاص و مری و بنی خزاعه و بنی
ریاح اشتاب بعمرا بن الیاس دارند و نوز خزاعه الیاس از
الیاس به پسرش عام انتقال نمود و او را مدره گویند و
عام مدره از آن سبب ملقب گردیده که او را ک شرفست
ابا رفو کرده بود و این سبب کلمه از برای بیان است همچنانکه
در علامه و تمام و او را دو پسران بودند ندیل که بنی ندیل منسوب
باوستند و نوز حضرت خرابریم از مدره به خزیمه منتقل
شد و خزیمه را سه پسران بودند اسد که بنی اسد از نتایج
اوستند و کفانه و کفانه که ملکی با بوالفرد و نوز مراد
با و انتقال یافت و وی پنج پسران داشت نصر و
عبد و عناة و عمر و ملک و مالک ابن قعقاع و بنی لیبث
انتساب باین پسر دارند و نوز آنحضرت مصطفی علیه افضل

الصلوة من اللد القوی وازکنانه به پیشش نفرته اهل
 قریش عبارت است از دست بوی رسید و در اطلاق لفظ
 قریش بر نفر گفته اند که در بگردان به نیست مستولی بر دو اب
 بحری و چون نفر و اولاد او بر عرب استیلا یافتند او را
 قریش گفتند و نور محمدی صلے اللہ علیہ وسلم از نفر به پیشش
 مآلب و زوی به پیشش فخر که بی فخر با و منسوب
 است انتقال یافت و نسب ابو عبیده جراح رضی اللہ عنہ
 که از عشره مبشره است بنوسط فخر به نسب سرور عرب
 و عجم صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم ملحق می شود باین و تیره ابو
 عبیده و عامر ابن عبد اللد ابن الجراح ابن بلال ابن وهب
 ابن خنیسه ابن الحارث ابن فخر و نور نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ
 و سلم از نفر به پیشش غالب و زوی به پیشش لوی و
 ازو بولدش کعب رسید ابن عدی و بنی صبح از نسل
 کعب ظاهر شدند و امر المؤمنین عمر ابن خطاب سعید
 ابن زید رضی اللہ عنہما بسبب کعب در نسب با سعید
 عجم و عرب با و نسبت دارند باین طریق عمر ابن خطاب
 رضی اللہ عنہ بن نوفل بن عبد النزی بن ریاح بن عبد اللد بن
 قره بن زراح بن عدی بن کعب و سعید بن زید رضی اللہ
 عنہ بن نفیل بن عبد النزی المذکور و زید و صایا کی نسبت
 با و لادن علم و عقل را کار فرمایند که فلاح نیاید بر نگاه بمقتضای

بخش

علم و عقل

علم و عقل را کافر نمایند که فلاح نیابد و بر نگاه بمقتضای علم و عقل
 کار نهند چنانچه علم پر حواش و جبهه نوانست و صدق مستند
 عزت و شرف فهم موجب مجد و بزرگی و وجود قرین فیروزی و
 حسن خلق مستجلب محبت و خلق ایزد سبحانه تعالی یاران
 کس باشد که با وی ایمان و معرفت دارد و دشمن آن کسی
 بود که بذات جاهل است امامه ابن کعب بجهت

عمل نور محمدی صلی الله علیه و سلم از سایر اخوان امتیاز داشت
 و نسب بنی تمیم و بنی مخزوم بمره می پیوندند و امیر المؤمنین جعفر
 ابوبکر صدیق رضی و طلحه ابن عبد الله و خالد ابن ولید رضی الله
 عنهما بواسطه مره در نسب با حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم مشارکت دارند برین طرز امیر المؤمنین حضرت
 ابوبکر صدیق رضی ابن ابی قحافه و عثمان ابن عامر ابن عمر ابن
 کعب ابن سعد ابن تیمم ابن طلحه ابن عبد الله ابن عثمان
 ابن عمرو ابن کعب المذکور خالد ابن ولید ابن مغیره ابن عبد
 الله ابن عمرو ابن مخزوم ابن نطفه ابن مره و این کلمات
 از سخنان او هستند هر که در عواقب امور اندیشه نماید در
 مقام عزت باشد هر که در امری که شروع کند بی حیل و دانش

نفس خود را فریب داده باشد و بر آن نفس خود را در عرض تمهت
 در آلاء نثار او در علامت آورد و شخص چنین قرین شامت داشت
 کرد و قوری حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از مرقه بولدش
 که کلاب که مرجع و آب ترشش بود انتقال نمود و اسم
 کلاب حکمت و بی زهره ذریات کلاب میباشند
 و عبد الرحمن ابن عوف رضی الله عنه و سعد و قاص رضی الله عنهما
 بتوسط وی در نسب بان حضرت صلی الله علیه و سلم لاحق اند
 و برین پنج عبد الرحمن ابن عوف ابن حارث ابن زهره
 ابن کلاب و سعد ابن ابی العاص و مالک ابن ذهب
 و عبد المناف ابن عبد مناف ابن زهره ابن کلاب
 رضی الله عنهما و نور آن حضرت رسالت مآب صلی الله علیه
 و سلم در کلاب به پیشش قصی که موسوم بزید بود انتقال
 نمود و عمه خدیجه بنت خویلد و زهره ابن عوام رضی الله عنهما
 بتوسط قصی در نسب با محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شریک اند برین موجب زهره ابن عوام ابن خویلد ابن
 اسد ابن عبد الغری ابن قصی و خدیجه بنت خویلد رضی الله
 عنهما ابن اسد مذکور و قصی سه بران داشتند عبد مناف
 و عبد الدار و عبد الغری لیکن حامل نوز محمدی صلی الله و سلم عبد
 المناف بود و او را از غایت حسن و جمال شمس القمر میفقتند

و عبد مناف

و عبد مناف را چهار پسران بودند معاظم که پدر عبد المطلب
است و عبد الشمس جد بنی امیه است و نوفل جد حمیر بن
اسلم است و عبد المطلب که جد اعلای امام شافعی است
رحمه الله علیه و عبد الباقشم و عبد الشمس نوامان متولد شده
اند و در حین ولادت پیشانی ایشان برآبم اتصال داشت
چنانچه بر دو برادر بر تکریم شمشیر از یکدیگر جدا روند و یکی از عقلاء
بن قصه را شنیده گفت که همیشه در میان اولاد ایشان
بود پران شمشیر قائم خواهد بود و فی الواقع در عاقبت
این شد که فرموده بود چنانچه میان حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و سلم و ابوسفیان و حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی
هم السلام و حضرت معاویه رضی الله عنه و حضرت امام
سین رضی الله عنه و نیز علی سید الساجد قائم
داد و قائم شمشیر در میان امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی
الله عنه و حضرت معاویه رضی الله عنه بسبب عبد مناف
و آنکه بآن حضرت رسالت مآب صلی الله علیه
و سلم متصل است برین نمط حضرت عثمان بن عفان بن
آل العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف
بن امام شافعی رحمه الله علیه بحضرت شفیع المذنبین

علیه افضل الصلوة المصلین نیز در عبد المناف القائل
 بزرگوارین موجب ابو عبد الله محمد بن ادریس بن
 بن عثمان بن شافع بن الیاس بن سائب بن حمید
 حمید فرید بن قاسم بن عبد المطلب بن عبد المناف
 زید الله قاسم عمر و نام داشت و بنابر علوی مرتبه اول
 علی میگفتند و قاسم در حسن و جمال بی شائبه
 و اشعه نور احمد مختار صلی الله علیه و اله الاطهار در غایت
 نور از جبین مبین اومی درخشید و او را و اب بی سنه
 چهارم بران بخشید یکی اسکندریه پادشاه و امیر المؤمنین
 علی کم الدوجه بود و نسل ابو صفی و ابو المطلب
 بزرگوار پدر کی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است
 و جناب حضرت معرقی کم الدوجه است و غره صبح زنده
 کانی عبد الباقی هم بر دایمی اربع در غره شام بمقام محاسن
 مبدل است اما عبد المطلب بعلمی شان در وقت
 مکان انصاف باوصاف حمیده و ارشاد با فضل
 از سائر رضا دید قریش ممتاز و مستثنی بود و جمیع آن
 ریاست و تقدیم او را قبول میداشتند و این مفسر
 را سبب افتخار و مبادات خویش میدانستند چون

عبد المطلب

عبدالمطلب متولد شد مویهای سفید بر سر داشت بنا بر آن
 شبیه موسوم گشت و بعد از آن که در سن آشنه به کعبه رسید
 و بگشت محامد موصوف شد و شبیه اش الحمد خواندند
 و گشتش ابوالمحارث بود و عبدالباقی در مدینه مسماست
 سلمی بنت عمرو بن ابیدرا در جهانه کخاج جای داد و پس از تولد
 شبیه لکری بجانب شام شتافت و در آن دیار وفات
 یافت و بعد از فوت عبدالباقی چند گاه مطلب
 بن عبدمناف از پریشانی حال برادر زاده خویش آگاه
 شد و در مدینه رفت و شبیه الحمد را در کیف خود آورد و
 طرف کعبه باز گشت چون که ولد عبدالباقی جاهلی
 نامناسب در برداشت در آشنه راه برگشت از مطلب
 می پرسید که این بچه کیست جواب میداد که عبدی
 بنا بر آن اسم عبدالمطلب بر شبیه الحمد اطلاق یافت
 چون که بن عبدمناف از عالم فضا انتقال نمود ریاست
 قبیله عبدالمطلب رفت و آنالی مسجد الحرام در تعلیم و اخراش
 باقصی انجایست میگویند و هر گاه که ایشانرا حادثه پیش
 می آمدی در تلاوت است عبدالمطلب بحیل بشیر می رفتند
 و در راه سینه ساخته و دعا میکردند باینکه نوری پدید آید

علیہ افضل صلوة المصلین کہ از جبین مبین اومی درخشید
 آن ہم بقیات مقرون اباجابت میگردد و از نتائج -
 الطائف از وی عبد المطلب را ده پسران و شش دختران
 متولد شدند و پسر اول حارث و ابوسفیان و ثنیرہ و نوفل از
 جملہ فرزندان حارث و ابوسفیان در یک سال مسلمان
 شدند دوم ابولہب سوم غیداق کہ از اثرت خرد احسان
 او را جمل می گفتند چهارم مقوم و حمزہ رضی اللہ عنہ از یک
 مادر اند و در حال او غریزین خوبی معلوم شدہ پنجم ضرار و ازو
 نیز عقبی نمائند ششم زہیر و او از جملہ شعور فصیح عرب است
 ہفتم ابوطالب و او را شش پسران و دو دختران بودند
 عقیل و جعفر و امیر المؤمنین حضرت علی کہ از سدوہ و
 اہبانی و طالب و حمزہ و مادر ایشان ہے ہے فاطمہ بنت
 اسد بن عبدالمطلب کہ از مؤمنات ہا جررت بود رضی
 اللہ عنہ و ہشتم عبد اللہ کہ زیبا ترین قوم و قبیلہ بود کہ بفرز
 سید اللہین صلے اللہ علیہ وسلم ازو عقبی نمائند نہم حمزہ کینتشر
 ابوجحان رضی اللہ عنہ و او را یک پسر بود عمارہ نام خیر البریہ علیہ
 افضل الصلوٰۃ والتحمیہ رسید ہفدہ سالہ بود و محمد بن
 عبد اللہ بن عبد المطلب و مادر آن حضرت بی بی آمنہ -

بنت

بنت و عقب بن عبد مناف بود و در شرح او را مولانا
 حامد الدین غوری رحمه الله علیه آورده که حق تعالی جبر و علی
 شانه نور پاک آن سید الانبیاء صلیم پیش از خلقت عالم
 سه هزار سال قبل از آن بیافرید و آنرا در میان جوهری نموده
 و آنرا زیر عرش معلی بداشت چون که حضرت
 میترادیم علیه السلام آفریده شد آن نور از آن جوهر بر آورده در
 صلب حضرت ابوالشتر علیه السلام داشتند و آن جوهر از
 خاق بترقید و زره زره شد و آن جوهر در آن برج صید اربید
 در کتاب و اقدی مسطور است چون که نور سید الانبیاء
 در صلب بر که می آمدی در پیشانی او نوری می بود که خلق الله
 متعجب و متحیر می مانند و چون که آن نور در پیشانی عبد
 باید در شبی تاریک چون او مکتوب مطالعه میکردند
 چنانچه قبیلہ بنت نوفل خواری استکار می نمود
 که مراد در جهالہ نکاح خود آرد و در تمهید مسطور است که روز
 دو شنبه و شانزدهم جمادی الاول سنه فیر آن نور از
 پیشانی عبد الله تابیداشت و در پیشانی بی بی امینه
 ظاهر آرد و خلائی از او دیده و آن شدند و شبی بی بی امینه
 در خواب دید که یکی بری نورانی او را گوید بسیار بباد ای بی

پی ایمنه که بر فردوسی شبیه دشمنان بودیم حمادی الاول نبی آخر زمان در
 رحم تو نازل شده دور رساله عبیدی مسطور است که بشب جمعه
 چهارم حمادی الاول بوقتی سحر عبدالمطلب در خواب دید که
 در خانه عبدالمطلب ستاره سرخ روشن و تابان برآید بالا میرود
 بر چند که بالا تر شود بزرگ می شود چون که با سمان رسد مانند
 تمام دنیا شود و آفتاب و ماه تاب و کواکب بی نور گردند
 آورده اند چون که نبی آخر زمان متولد می شدند

عبدالمطلب بخواب دید که آفتاب از افق خانه عبدالمطلب

طالع شده زنان گفتند ای عبدالمطلب به مجرد بر

زمین آمدن این کودک نوری پیدا شود که کندگی کوششها

باقتند و شتر که در جنگل بقره می چریدند در نهایت آنها

مورد شدند و خصوصاً در شرح مطلع الانور مسطور است

چونکه آن حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم بر زمین

تشریف آرزائی فرمودند ببلد است بر زمین تکیه کردند و بویکه

دست قدری خاک پرور شده بسوی آسمان بالا کرد تا دیر

گاه بیدند عبدالمطلب گفت ای عزیزان در پیش منی

این کودک نور تواری میدهد که همه ملکوتیان و جبروتیان

خادم آستانه دولت سراسر این بچه بوده باشند و ببلد

یوسف کابن خانه بخانه میباشند و میباشند که امشب

نبی آخر زمان

بنی آخر زمان میان شما متولد شده و آن سال عام
فیل بود پنجاه و پنج و بعد ازین واقعه موافق تاریخ چهل و یک
سال از او ان نوشته و ان عادل بودند در تواریخ آورده
که در شب تولد آنحضرت صلوات الله علیه و سلم پانزده کنگره
مکان کسری بجانب شرقاً افتادند و بعد از ان بر لب
دجله بنای بنیامیت رفیع ساخته بود و بسیار دولت
بروی خرج شده بود روزی آبی دجله طغیانی نموده آن
عمارت عالی را تراهدران شب در ان خشت
چون که فرسورانی او شنیدند تفرشش پیفرود و در
ملازمشش سیصد و شصت نفر کاهنان و منجمان
و رملیان و ساحران می بودند و از ان جمله سائب نام
در علم نجوم کمال داشت که در احکامی او خطا نمی افتاد
ان جماعتی کاهنان را طلبانیده باعث نقصان از
انها سوال نمود و او شان مهلتی شبانه خورد کنند
و سائب نام در شبی تاریک پشته کوه بر آمد و با طرف
و جوانب و بر آسمان و زمین نظر کرد و دید که از جانب
مجاز برقی بدرخشید و تا به مشرق رسید چون که روز
شد زیر قدم او مرغزار سبز گردیده با خود گفت آنچه

دیده بودم راست آید از ظرف عجاز بادشاهی ظهور
 کند تا به مشرق همه عالم در احاطه او در آید و بطور پندار
 شود و ساعت احوال خود را با کاتبان بیان نمود
 و او شان نیز دلائل نجومیه اظهار کردند و برین قول
 اجماع کردند که نبی اخر زمان مسوخت شده که ملک
 کسری در تصرف وی در آید اما نزد پادشاه اظهار
 این امر نباید چرا که باعث قتل مایان کرد و پادشاه
 را گفتند که در ایام نحس بنا نهاده بودند از آن نقص
 واقع شده در ساعتی سعد بنامی دیگر مکان بنا دهند -
 چون که با تمام رسید با همه در کان و شرفی و روس
 در آن مکان جشن نمود بعد از آن بار دیگر آبی دجله
 طغانی کرده آن عمارت را نیز ویران کرد و کسری در
 آب افتاد و نزدیک باطل است رسیده بود که از
 دجله بیرون کشیدند بر آن جماعت قهر کرد و بسیار
 زران زمره به قدر رسانید و سویم گرت بنا نهادند
 چون که با تمام رسید کسری ترسان سواری شده برانی
 کیندشت بائش بلغزید در آب افتاد و نمرده از آب

غلبه کفار و انزاد رسانیدن بمسلمانان در سال چهارم بود از وصی
 و در سال پنجم از هجرت بعضی از اصحابان بجانب حبشه سوم ماه
 رجب هجرت نموده بودند و در سال ششم از هجرت اشفاق
 قمر و اسلام آمدن امیر المؤمنین حضرت امیر عمره عم رسول
 علیه السلام و در سال هفتم هجرت قبائل عرب مسلمان شدند
 و در سال دهم وصی وفات ابوطالب عم رسول علیه السلام
 بود و بعد از آنکه یوم وفات پی پاجدیکه بود هم رسول علیه
 السلام بود و در سال یازدهم هجرت نکاح پی پاجدیکه بنت
 امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در سال
 بیستم هجرت میمونه بسعادت مناجحت حضرت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فائز گشت و آن حضرت صلیم در وقتی مراجعت
 در عمره القضا در منزل شرف میمونه بزرف زفاف شرف
 ساخت و در غراب این اتفاقات آنگاه در محال سی
 هشت هجرت وفات میمونه بعد از آن مرحله دست در ده و
 آنجا مدفون شده و در سال سوم هجرت زینب بنت
 حرم را در عقد نکاح خویش در آوردند و زینب بنت
 ماه شرف از وراج ان حضرت صلی الله علیه وسلم شرف
 بود و بتاریخ چهارم ربیع الآخر وفات یافت و کنیت وصی

ام المتاملین بود بسبب شفقش و مرعنی که بر حال از فقر او بود
 مسالین میداشت باین لقب اشتهار یافته بودند و در سال
 چهارم هجرت بتاریخ چهارم شهر شوال ام سلمه بنت ابی امیه - بن
 هشام بن مغیره بن عبدالمطلب بن عمر بن مخزوم بن یقطبه بن مره - بن
 لقب بن لوی بن غالب و مادر ام سلمه عاتکه نام عمه حضرت
 رسول الله بودند در عقد مناعت خود در آورده و فرزندانی که از
 ازدواج مطهرت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات
 که فوت شد ام سلمه رضی الله عنها بودند و در ششماه
 تسع و تسعین بود و مدتی جهانش هشتم و چهار سال گفته اند
 و عن سائر ازواجه الطاهره اما السرا می سید المرسلین صلی
 الله علیه وسلم چهار نفر بودند یکی ماریه قبطیه رضی الله عنها بود که
 که حضرت ابراهیم از وی بوجود آمده بود و دوم کارمه و سوم حمیده
 و چهارم کنزکی بود که زینب بنت جحش رضی الله عنها باین
 حضرت صلی الله علیه وسلم نجشیده بود و با اتفاق
 چهارم تاریخ اولاد علی بن ابی طالب زودتر شفیع روز نشور صلی الله
 علیه وسلم الی یوم یفصح فی الصور است نفر بودند بدین قصد نقل
 قاسم و عبد الله و ابراهیم اما قاسم پیش از بعثت
 در کعبه منظم از یمن بی بی خدیجه رضی الله عنها متولد شده بود و دو
 سال عمر یافت و بجهان جاویدان شرافت و عبد الله - که
 لقب یطیب و طاهر است در کعبه منظم از یمن بی بی خدیجه

چشم شاآن شاهزاده منقار زو از آن در سطره وفات یافته
و در سال سوم هجرت بی بی رقیه رضی الله عنها از درسی ملاک
در عمرای شادمانی و اقبال بیار امید
ام کلثوم رضی الله

عنها در سال سیم هجرت کس از وفات بی بی رقیه مرحوم
آمر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه را عنایت فرمودند
و امر صاحب والا شان آن دختر رسول الله را در سلاک از

دورج کشید و او را از امر صاحب فرزند حاصل نگردید و بولد از پنجسال
در سال پنجم هجرت ام کلثوم بریاض رضوان فرامید

سید النساء فاطمه از زهر رضی الله عنها بولد ظهور
نبوت و نزول وحی پنجسال تولد شده بودند و القاب آن
بی بی صاحبه مبارکه و طاهره و زائیه و راضیه و مرضیه و محدثه و

بتول و زهر بودند و حضرت سرور عالم او را ام محمد کنیت داده
بودند و در سال دوم هجرت سید النساء بی بی فاطمه از زهر را

آمر المؤمنین حضرت شاه مردان کم الله وجهه در عقده
منگت در آوردند و در آن زمان بقول ارباب مورخان

سید النساء پانزده ساله بود و شخص ماه بولد زهر وفات پیدا
و حضرت بی بی فاطمه از زهر از حضرت شاه مردان چهارم

و در دختر نر از امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما
زینب و ام کلثوم رضی و بی بی زینب را با عبید الله ابن جعفر

در این کتاب از بی بی فاطمه
و در این کتاب از بی بی فاطمه
و در این کتاب از بی بی فاطمه

داده بودند و از عبد الله دو پسران بزرگ عبد الله و عون
 که از او شان اولاد و اعقاب مانند و ام کلثوم را - امیر
 المؤمنین حضرت عمر خطاب رضی الله عنه بجهت نکاح خود
 آورده بودند و از امیر صاحب والا شان یک پسر بزرگ
 زید نام داشت و بعد از وفات امیر المؤمنین عمر فاروق
 رضی الله عنه محمد ابن جعفر او را بخوارست و چون محمد فوت
 شد لعالم جاوید رحلت نمود و عبد الله ابن جعفر او را دور
 عقد نکاح خود در آورد و چنانچه در خانه عبد الله ام کلثوم وفات
 یافت و بعد شش ماه بعد از وفات بدر سید الشهدا
 نیز در خانه لعالم جاویدانی چون عمر غزیز سید الشهدا -
 است و بیست و شش ماه و پنج روز رسید در شبی سه
 شنبه سیم ماه رمضان بعد از شش ماه وفات بدر از
 در خانه لعالم جاویدانی رحلت فرمود و بعد از وفات سید
 الشهدا امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه از غایت
 حزن و ملال بر کتف حال آردید و گفت و ای دختر مغز خدا
 خاطر خود را بعد از آن حضرت بتو تسلیم میکنم و بعد از تو
 بکسی تسلیم کنم و از این مفارقت در وقت بسیار می نمود و این است - از زینب
 لکلی اجتماع من خلیع فرقه
 و این اتفاق در فاطمه من بعد آمد
 و کل الذی دون الفرقان قلیل
 دلیل آن لا بدوم خلیل
 و کتاب

و کتاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الی - یوم
الحساب چه نفر بودند و موالی حضرت سید انام علیه افضل
الصلوة والسلام بیست و هفت مرد و یازده زن آن نوشته اند
و بقول ارباب مورخان موالی جمله پنجاه و نه نفر بوده اند
و علیه مبارکش در فرزندش می آورد که ندم کون سفید
پوست و سفیداش زردی میزد و نشاده پشانی و بار یک
برو سیاه چشم بلند بینی نشاده دندان آدمی سن سطر
کردن و قد چون سرو بالا مارک آنشتمان در زردست
چنانچه دستهای مبارکش بز نور سیدی و در اندام مبارکش
استخوان نبودی موی خرفه سیاه بار یک تا زیر ناف
جود موی بود اگر موی آب نشادی تا کمر سیدی اگر آوردی
به بستن حاجت نشدی خود بخود در سر آمدی رخسار
پرانور مبارکش همواره در استان کونو قامتش فرم
در و فرزه در زرد و قدست همین و بدنی حیات با برکاتش
باتفاق اهل سیر و تواریخ شصت و سه سال و بیان -
معجزات آنحضرت از حد بیرون و از احاطه شمار افزون
بود علماء آن میر و خبر است بر زر معجزه بقید تحریر آورده اند و آنها
در کتب معتبره و مسطور خامه عنین غمامه در تفسیر بعضی از آنها

جرات نمود و در سال یازدهم بی بی عاتق رضی الله عنها را
 در عقد نکاح در آوردند و بعد از آن بطائف تریف تریف
 بردند و پس از سه ماه و یازده روز مراجعت نمودند و
 اسلام جنات در آن سال بود و در شبی بیست و پنجم
 این سال قصیه موراج روی نمود و زمره علماء بر آنند که دوازدهم
 و بیستم ریح الاول واقع شده بود و پنج وقت نماز در آن شب
 فرض شده و در شبی دوشنبه بیست و پنجم ماه صفر
 در سال یازدهم از وحی هجرت رسول الله واقع شده بود
 و در سال یکم هجرت در یازدهم ماه رمضان جهاد فرض گردید
 و نماز برین ترتیب که انوشیت مقرر گشت و آذان -
 معین گشت و بعد از آن سال بیست و یکم ماه شعبان صوم
 رمضان فرض گردید و قبله بر کعبه مقرر گشت و در سال سوم
 هجرت شبی چوبه یازدهم رمضان ولادت امیر المؤمنین
 حضرت امام حسن رضی الله عنه و بیست سال در ماه ثوال
 جنگ احد واقع شد و دندان مبارک رسول علیه السلام
 اینجا شهید گردید و در همین جنگ امیر حمزه رضی الله عنه
 شربت شهادت چشیده بود و بر زنده شنبه چهاردهم ماه
 شعبان بسال چهارم هجرت آیتی تحریم خمر نازل شد و در روزی

انجمنه

سال پیش از هجرت فرض آورد در شرح مشارق آورده
 پیش از هجرت سیزده ماه در شبی هجرت صحیح فرض شد
 همه بتواتر جوایز آن مکّه و ضعیفان اسلام می آوردند و هر آن بر سر
 ضلالت خود بودند چون که امر عمره رضا اسلام آورد در جمیع
 قریش اندکی دعوت آشکاره آوردند چونکه ابابکر صدیق رضا
 معظمین اهل قریش بود برر تفحص باینی آخر زمان ملاقی شده
 ایمان آورد و بخانه رفته تمام اهل ضلیخانه و تبع را دعوت نمودیم
 ایمان آوردند و قریش بوی سرزنش نمودند که نیکو تفحص رفته
 بودی گفت یا ضنادید الحرب را ایتمه و جهاد انوره علی النبوت
 و الله ما کان ذالک الوجه کذب اهل قریش گفتند ایستگار
 نیکو نیست بدین نوع کار اعالی آورد چون که خرا ایمان
 آوردن امر عمره شنید بیخ عامل کرده زرفخانه پروان آمد
 و گفت که من تنها اولاد بنی کاشم و اولاد عبد المطلب را بهم
 خواهم آورد لازم آید اول کار محمد را سرانجام کنم این فتنه از عالم فرو
 نشانم بعد از آن کار متا ایمان او خواهم کرد بطلب سید المرسلین
 بر آن پروان آمده گفت کجاست بلات دعوی که این زمان اورا
 بخش و رز بنوده ششم بر که مدوی او کند اورا نیز ملاک کنم و او در
 حاجت دعوت و مصلابت بود چنانچه جمیع عرب را خوف آمدند می

در اثنای راه

در اثنا در ادب بنعیم رضی الله عنه ملاقی شد و نعیم را با او مجادله شد و خواست
 که او را بکشند نعیم گفت مرا ناحق چو اینکشی خود بر تو الحال بروی
 ایمان آورده و دادا تو سعید رضی الله عنهما ایمان قبول کرد و اهل طرف
 خانه رفت با تیغ برهنه در آمد دید که او شان نزدیک تنور نشسته
 تلاوتی قرآن میکردند چنانچه آواز آنها در گوش او می رسید چون که
 او را دیدند زود آن را در تنور سوزان افکندند عمر بر سر خوار
 غری زد که آن عاقره زخمی گردید گفت ای برادر برمی خواهی سخن
 مایان ایمان آوردیم با ما اهل دل او زخم شد و غصه برفت گفت خوار
 صحیفه را در آتش سوختند در جوابش گفت ای برادر کلام خدا بر ز
 سوز و بعد آن گفت بر دیوار خورش از تنور بر آورده بدست
 عمر زد در آنوقت تیغ از دست انداخته در تمام کرده بماند
 و پس خوار عزرو محزرت بجا آورد و پر دو بخندت بنی آفر زمان در
 خانه ررقم رضع بر رفتند و در او بزندان ررقم رضع بر رسید و کونی او
 متغیر گردید و گفت که عمر شمشیر حاصل کرده آمده پیغمبر فرمود مگر کس
 و بلوش که بیاید امر عمره گفت از خور بر خلاف گویم بدان شمشیر
 کار او بکنم در باز آرد بیاید و ایمان آورد با جهل و سه مردوده زن
 ایمان آورد و بقول مجبران در او ایمان چهل و پنج مرد و یازده زن
 ایمان آورده بودند بعد از آن در بازار و کوه چاه یاران او ظاهر دعوت

میگردند و آشکاره و بلند آذان گفتند و بعد از آن اندر روی
 آهسته آذان میگردند در تمهید معرفت آورده در آنجا
 آذان نمی آردند با تکی نماز در مدینه منوره استقامت یافت
 خفیه آدا میگردند چونکه عمر ایمان آورد و بعد از آن آشکار می خوانند
 عبدالم ابن مسعود گوید ایمان آوردن عمر فتح دعوت بود
 او ظفر اقالیم عالم بود و در آنروز جنس نبی آدم و در آنکه بنویسد
 دعوت نرسید و بیست روایت است سال و دیگر روایتی
 سال بعد از نبوت ایمان آورد چون که حضرت
 صلعم چهارشنبه یازده روز امر المؤمنین حضرت ابابکر
 رضوان است کرده بودند و در مصابیح مسطور است
 امر المؤمنین حضرتی بجای عایشه و عباس رضی الله عندهما
 حضرت در حالی چهار روز بعد از رحلت ابن ابابکر مدتی
 کاغذ و قلم و عورت طلبد تا که وصیت نامه نوشت و فرمود
 پیش میاد که بعد از من کسی دیگر نفر ابوبکر صدیق
 خلافت نگیرد چرا که من والی ام اورا بجای خود خلیفه نمودم
 منازر لازم که متابعت و فرمان بردار او بجای آید
 بجای آرد و با او مخالفت نه نمایند که عین تار از کی منست
 در شرع مشارق مسطور است که بوقت رحلت آنحضرت
 پیش او نیامده بودند هر باروستی مبارک خود بان آب

روی مبارک

بروز مبارک خود می مالیدند و می فرمودند لا اله الا الله ان
 الموت سدرات ثا که جان مبارکش قبض شد بر سینه حضرت
 عائشه رضی الله عندها بودند بطلحه و سرکی مبارک خود را بر زانوئی
 بی بی عائشه نهاده بودند که روح بر ضووح آن حضرت بر یا من
 رضوان پرور نمود و بی بی صاحب آیه سوره سوری آن شاه انبیا
 را بر بالین نهاده همین قدر بغر نمودند ای رضیق در مانده کان نه
 سال من عافیه را در در رقنا گذارشته بجام جاوید ترف فرماید
 بدو بی بی فاطمه آوزر مادر شنیده است رفت از دور آوزر
 آمد لاصباح ولاینا می علی نبی و بی بی فاطمه رضو جواب داد که ما
 بر محمد صلعم نمی آیم من بانقطاع ملائک و جبرائیل هم از خانه میگردم
 و امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق فر در مدینه منوره بودند و
 امر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضو شکر شده بلفظی که
 گوید که حضرت وفات یافته او را از زنده نمانم بروز سه شنبه و غنی
 حاشا امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق رضو رسید در مدینه
 شور و غوغا بود بعضی وفات و بعضی معراج میگفتند خبر واقعه یافته
 بیاید و بر سر آنحضرت با سواد و جاد در زروی مبارک او دور
 نموده میان دو ابروی او سه داد در زرار که بر او گفت خلیفتی
 فرید ای محمد عنان تالک از دست داد و مرا تنگ گذارشته
 و دوای آفرین مرا از تو میسر نشد افوس از را فوس من -

از دروغ محروم ماند جمله اهل عربها در کربلا شدند پس بیرون
 آمده شمشیر زردستی عمر خطاب گرفته در صیام اردند و در
 مدینه منوره شور و غوغای برافراشتند چنانچه بعضی مسلمانان که
 در دین با خداان شوق نداشتند زردین مسلمانان برکشیدند
 و مرتد شدند و گفتند اگر روی پیغمبر حق می بودی نمی مردی و انصار
 باین مخالفت نموده و سعد عباده را برودند تا که بر خلافت نشا
 نند و امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق چون آن احوال معاینه
 نمود اهل بیت را بر روی تخته و تلفین لاری شده و خود
 بموضع بعضی اصحاب نزد انصار باین رفته آن شود و فتنه آنها
 را دفع کرد و در مصاحح مسطور است بروایتی عایشه
 رضی الله عنہا امیر المؤمنین ابابکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت
 عثمان و حضرت علی رضی الله عنہما در باب غسل متفکر
 بودند چگونه کرده شود با صفا جامها و یا بخر جامها غسل دادند
 شود درین اثنا رقی تالی بر همه خواب غالب کرد اندخاتم
 همه خافل کردند در خواب آواز شنیدند که بیگفت
 اغسلوا فی التدمع القميص و در رساله عبری مسطور است
 که امام و انس و صیب و عمار و علی و بلال رضی الله عنہم
 غنیمت غسل دادن قیام نمودند تکفین و جنازه تیار

کردند

کردند و پیش درمی مسجد آورده نهادند از همه اول ملائکان
 و بعد آن ارواحان پیغمبران بعد آن اصحابان و بعد آن امتنان
 و بعد آن جنان و بعد آن زنان نمازخانه آرد نمودند و مکرر
 نمازخانه جز برنی درست نیست و غیر اراد نیست و در
 موضع دفن هم متفکر آید و بداند حضرت ابابکر صدیق فرمودند چرا که
 حوائج مانند در هر جا که روح منقر قبض شده بعد از آنی دفن باید
 نمود که قبض روح او در بهترین مواضع بوده است در نصف
 شبی چهارشنبه در حجره ام المؤمنین عائشه رضی
 الله عنها در بیان خلافت چهار بار رسول الله صلی
 الله علیه و سلم امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه
 و ولادت آن حضرت بعد از واقعه عافیه در سال و چهار ماه در
 اخر روز دوشنبه روی بجام فانی نمود و اول کسی که از اجابت
 است برف ایمان شرف شد و اول امری که او را برای
 حج فرستاد و نخستین هر شخص که بر مسند خلافت
 جلوس فرمود و اول کسی که بنای مسجد نمود حضرت صدیق
 رضی الله عنه و عتیق نیز بجا از جمله القاب صدیق رضی الله عنه و در زمان
 خلافت موسوم بخلیفه رسول الله بود و بعد از دلیل و کرب جلیل -

انصاریان
 حضرت ابابکر صدیق
 در بیان خلافت
 رسول الله صلی
 الله علیه و سلم
 امر المؤمنین
 حضرت ابابکر
 صدیق رضی الله
 عنه و ولادت
 آن حضرت بعد
 از واقعه عافیه
 در سال و چهار
 ماه در اخر روز
 دوشنبه روی
 بجام فانی
 نمود و اول
 کسی که از
 اجابت است
 برف ایمان
 شرف شد و
 اول امری که
 او را برای
 حج فرستاد
 و نخستین
 هر شخص که
 بر مسند
 خلافت
 جلوس
 فرمود و
 اول کسی
 که بنای
 مسجد
 نمود
 حضرت
 صدیق
 رضی
 الله
 عنه
 و عتیق
 نیز
 بجا
 از
 جمله
 القاب
 صدیق
 رضی
 الله
 عنه
 و در
 زمان
 خلافت
 موسوم
 بخلیفه
 رسول
 الله
 بود
 و بعد
 از
 دلیل
 و کرب
 جلیل -

نقش خاتم فرمود و زر جمله احادیث صحیحہ کہ در شان حضرت
 صدیق رضی اللہ عنہ صادر شدہ بودند یکی اینست کہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود گوئنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت اباً بکر
 خلیلاً ولکنہ اخی و صاحبی وقد اتخذ اللہ صاحبہم خلیلاً و قال
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انت صاحبی فی الفار و صاحبی علی
 الحوض و قال صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرائیل فاخذ بیدی
 فارانی باب الجنة الذی یدخل منه امتی فقال ابو
 بکر یا رسول اللہ و دوت انی ننت معک فی انظر الیہ -
 فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انتک یا ابا بکر اول
 من یدخل الجنة من امتی و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا ینبغی لقوم فہم ابو بکر ان یوفہم غرہ - در سال یازدہم
 ہجرت کہ در اول خلافتہ آنحضرت مسکت کہ در
 دعوی ابو مسکتہ تذب دعوی پیغمبری می نمود و ضایعہ بعضی
 خورق و اسدراجات از او نیز بظہور می آمدند لیکن ہم
 بر خلاف مدعا میبودند اگر کسی دعای درازی عمر میکردند
 فی الحال آن شخص می مرد و اگر بر روشنائی چشم دعا میداد
 ہمدران او را کور می کردیدی و در مقابل سورۃ و الحادیۃ
 کفہ و الزارعات زرعاً و الحادیۃ حصداً و الحانزرت
 خزا

صَفْعُ بِنْتِ صَفْعٍ إِلَى كَيْفِ تَيْقِينِ الْأَلْمَارِ تَلْدَرِينَ الْأَاتِشَاءِ
بَيْنَ تَمْتَعِينَ رَأْسِي فِي الْمَارِ وَذَنْبِكَ فِي الطَّيْنِ وَدَرَبِ رَأْسِ
سُورَةَ ضِلِّ الْفَيْلِ وَمَا دَرَبِيكَ مَا الْفَيْلُ لَهُ ذَنْبٌ وَتَيْلٌ وَخِرٌ
طُومٌ طُوبِيلٌ وَإِنْ ذَلَّكَ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا الْجَلِيلِ شَجَاعَتِ
خَالِدِ ابْنِ وَلِيدِ رَحْمَى اللَّهِ تَعَالَى عَنْهُ دَرَمَقَسَقَرٌ مَا وَجَى زَيْدٌ
وَرَزْمٌ بِسِرِّ شَهِيدٍ وَأَنْ خَرَفَهُ زَيْدُ ابْنِ الْمُخَطَّابِ
وَعَادُ ابْنِ بَشْرٍ وَالْبُجَّانَةُ الْفَضَارِيُّ رَحْمَى اللَّهِ عَنْهُمْ يَا نَزْرُ
تَهْ صَدَقَ مُسْلِمَانَانِ كَمْ أَرَا نَجْمَهُ تَهْ صَدَقَ نَفْرٌ مَسَاحِرِ
الْفَضَارِيُّ بُوَدُّنَهُ بِرَجْمِ شَهَادَتِ لَدُنْفَاعِ يَأْفَتُنْ وَرَزْمٌ خَالِفَانِ
يَأْفَتُنْ بُوَدُّنَهُ نَفْرٌ مَرَاهِ عَدَمِ شَأْفَتُنْ وَدَرَجَتُهُمْ قَرَارٌ يَأْفَتُنْ
وَرَسَالِ دُوْرُورِمْ بِحُوتِ زَمَامِ سُرُورِمْ أَهْلِ عِرَاقٍ وَمَقَاتِلُهُ
أَهْلِ كَفْرِ وَشَقَاقٍ رَأْحَفَتِ صَدِيقِ الْبُرِّ رَحْمَى اللَّهِ عَنْهُ وَرَفْعُهُ
أَقْتَدَرُ رَخَالِدِ ابْنِ وَلِيدِ رَحْمَى اللَّهِ عَنْهُ نَهَادُ وَخَالِدِ أَوَّلِ دَرِ
جَزِيرَةِ شَأْفَتِهِ وَفَتَحَ أُنْجَا أَوْرَادِ سِتْ دَرُورِ بُوَدُّنَ أَنْ بَجَابِ
أَهْلِ تَوْجِهِ فَرَمُودِ وَأَمْرٍ أَمُورِ بَاتْفَاقِ عَالِمِ أَمَلِهِ كَمْ بِمَحَارِبِهِ اِسْتَعَالِ
نَمُودِ اِتْفَاقِ عَرَبِي اِتْفَاقِ اِفْتَادِ كَمْ أَرَاهِبَاتِ أَنْ بِرَامِ
جَنْجَبُوكِي عَنَانِ تَمَاسِكِ اِرْدِسْتِ دَرُورِ اِسْتَعَالِ عَرَبِ

شخص که موسوم بود با نزر مرد و با جمعی کثیر از مردان نزد کسری
 برای مددگاری فرستاد تا هشت روز مقابله و مقاتله اتفاق
 افتاد و آخر مکتونم نزر مرد بدست خالد ابن ولید با
 مکتونم نزر سال که برابر بودند و هم در آن سال عین النمر و
 دوتة الجندل و انبار از بلاد شام با تمام خالد ابن ولید و غیا
 له عنه مفتوح گردید و بلاد داخل بلاد اسلام گشتند
 و در سال نهم بحیرت در ولایتی شام میان خالد ابن ولید
 رضو و سپاه نسیب انجام روم و شام محاربه صعب اتفاق
 افتاد و مسی و شش نزر نفر در ظل رایت فتح آیت خالد
 ابن ولید رضو بود و اعداد جنود نسیب و روم و شام سید
 هست یک نزر نفر نسیم نضرت الهی بر سپاه خالد رضی الله
 و زید و سپاه شقاوت و شکاکان لغار منضم گردید بعد ازین
 مسیایی دید افزون از هشت نزر جانب روم رسیدند
 میان لشکر اسلام و آن جماعت شقاوت فرجام مردوب
 صعب دومی نمود و بالاخره ریاحی نضرت احدیت از مهبی
 عنایت پیغامت بر شفق علم سعادت پر هم خالد رضو و زید
 و لشکر قهر بعضی فرز بر فرز اختیار کرده خو مجاراه طاب
 عدم زیدند و در شبی یکشنبه اول محرم بعد از آن سال و بروی
 و در سال چهارم بحیرت بر نزر چهارشنبه است و هشتم

ذی الحجہ بسال سیزدهم هجری آن یگانہ روزگار و فانی آشنین
از ہما فی الغار و ثالث ثلاثہ عدالت شعار ازین مربع
عناصرو مسدس جہات بمنہن جنات عالیجات خرامید
و مدتی خلافت بقولی اصح در شہر دو سال و سہ ماہ
و سفت روز و مدتی عیاش شصت و سہ سال و بلور از
وفات و قبری زرفن صدیق رضا امیر المؤمنین علی
کم اللہ در تعریف و تویف ذرت ملک سمانش سخن
تلفیق نموده و در مجمع مہاجرین و انصارین رضی اللہ عنہم
ارجحان بزبان گوہر افشان و لسان فصاحت شعار
گزارانندہ کہ ترجمہ ان کلمات است در مصنفات ارباب
بصارت کہ باندک تغیری در عبارت و فی الجملہ تقدیم
و تاخری در تفسیر و تقریر مرقوم و مسطور میگردد با طول مدہ
صحت کلام و از ہمہ ابلغ بود و ساحت او منع را می او از ہم
افوز و طاعت او از ہمہ آنر و ضبط او بر دقائق امور اعراف
و عمل او در تعظیم مصالح جمہور اشرف باری کہ ذکرانش کران
مورد نکاشتمند او بر درشت کاری کہ یادانش در آن بہ حال
کردند اوضاعی نیکداشت و جلسہ صادق و امنیس معافون
و موجب راحت و مرہم بر اجتناب بود و در حالتی شدت محنت

رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار او اختیار کرده و بر همه
 درشت در خدمت آن سرور این آثار نمود و امر در فضائل
 دینی از خصائص ذاتش و ادراک معارف یقینی
 از نورزم صفاتش تیغ جگمش قاطع و نور بصیرتش ساطع
 و نفس او از وسعت بدولی مبرا و دل او از غیب لفاق
 معرا و در اجراء احکام شرع شریف قوی و ضعیف نزد او برابر
 و هر که با او نزدیکتر از مخالفت فرمائش دورتر خلیفه بود که بچکس
 الا در خلافت او خلاف امر آن نه نمود و با وجود او هیچ احدی
 را در تصدیح این منصب مجال لاف و چالاکتی نبود و در وقتی زمان
 در روزی که مردم دم در کشیدند و با مضمای امری رومی آوردند
 زمانی که خلافتی مصلحت در توقف دیدند کلاش از هم قفل
 بود امام هر که از آن شفای جهان علیل میرود و حال او مصداق
 مقال رسول الله صلی الله علیه و آله بود که کیفیت و دوری در صفات
 آن می یافت که حضرت ابابکر صدیق ضعیف البدن است
 اما قوی تربت در برابر امری الله متواضع و فروتن است و در نفس
 خویش امام عظیم است عند الله و بزرگ در چشم مؤمنان -
 و ببرد نفس ایشان و در نماز او هیچ کس را مجال بدوئی و نماز
 نبود و در خصایر او هیچ فردی را مکان شریک و همبازی نی و نشان

او حق و صدق و رفیق بود و قوی وی بحکم و چشم و امری او بعلم و عز
 ای خلیفه رسول خدا ای تو از آن بزرگوارتر که منرا در تو که از چشم ما آید
 و از آن بلندتری که ای لایق قوه سینه ما بر آید نه تنها تقیما ن خطه ها
 به بصیرت تو افتاد اند بلکه سائمان خطا ترا افلاک نیلون درین
 بصیرت همراه ما یاراند اما اللدوان الم را چون بخدا سوختند است
 که اهل اسلام را بعد از واقعه رسول اللد صلی اللد علیه و سلم و اسیه ازین صابره
 تر روی نخواهد نمود و هیچ مائمی ازین مائتم دشوارتر نخواهد بود و اما
 پیش تر قضا بخیر سر رضا نتوان رفت و ان خدای عزوجل بر تو
 رحمت عطا فرماید و ازین اجر تو ما را محروم نگرداند و اولاد آیرالمو
 منین حضرت ابوبکر صدیق رضی اللد عنہ عبد اللد بود و اسمای که بذرت
 نطاقین اشتهار در روز قیامت است ^{اهل} عبد العزی و عبد الرحمن - و
 و حضرت عائشه صدیق رضا ازین رومان بنت عامر محمد از اسمای
 بنت عیس و حضرت ابوبکر صدیق رضا لاغزیدن بودند و عارضین
 مبارکش تنگ می نمود و ابی بکر را عبد اللد نیز گفتند و نسب
 آنحضرت را مورخان ضامر قوام نموده اند ابی بکر عبد اللد ابن ابی
 قحافه بن عامر بن کعب بن سعد بن اتمیم بن مره بن کعب بن
 لوی بن غالب بن فهر بن مالک و در بعضی مورخ ضامر نوشته اند که
 ابوبکر بن عامر بن عمر بن کعب علی ند القاس و نام مادرش صفیة
 و بقول بعضی از باب اخبار نام مادر ابوبکر صدیق رضا خیری بنت

بن عبد العزی بن عامر بن کعب بن سعد بن اتمیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک و در بعضی مورخ ضامر نوشته اند که ابوبکر بن عامر بن عمر بن کعب علی ند القاس و نام مادرش صفیة و بقول بعضی از باب اخبار نام مادر ابوبکر صدیق رضا خیری بنت

صلح بنت سحر بنت عم ابی مخنفه بود و آنحضرت راسته بران
 و یک دختر بودند اول عبدالله دوم عبدالرحمن سوم محمد و دخترش
 عاتق صد بقره بود و عبدالله در حیات پدر فوت شده بود نسل
 نذره و دوم عبدالرحمن برادر عاتق در سده ثلث و عسین
 در بخارا انتقال یافت بود و این کلمات از سخنان آنحضرت اند
 لیس مع البصر مصیبت و لامع الجرح فائدة و ایضا من کلام رو
 بلازم کل بالنطق حضرت سالت پناه صلعم در شان شخین رض
 فرموده اند ان اهل الجنة یتررون ربهم علیین کما ترون اللواتب
 الدری فی ارض السمار و ان ابابکر و عمر منہم و النعمی و قال صلعم ابو
 بکر و عمر سید الاول و اهل الجنة من الاولین و الاخرین الانبیاء
 و المرسلین و قال عبدالله ابن خطاب ان ابنی صلعم را می ابا
 بکر و عمر فقال بدان السمع و البصر و قال صلعم ما من نبی الا وله وزیر
 من اهل السمار و وزیران من اهل الارض فاما وزیران من اهل السمار
 جبرائیل و میکائیل و اما وزیران من اهل الارض ابوبکر و عمر و عن
 عائشه رضی قالت ینادیکس رسول الله صلعم فی حجری فر لیلته
 صاحبته اذ قلت یا رسول الله صلعم کل تلون لاحد من الجنة
 عدد و نجوم السمار قال نعم عمر قلت فاین حنت ابی بکر قال ان جمیع
 حنت عمر حنت و اهدق من حنت ابی بکر رضی الله عنه چون حضرت
 امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما شدند جمیع اصحابه باتفاق

جمع شده

جمع شده بخدمت آن حضرت حاضر آمده التماس نمودند که
 شما اختیار دارید هر کسی را می خواهید او را ولعبد خود مقرر نمایند
 اما باید که امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه نباشد چرا که وی مدعی
 درشت و سخت مزاج است بعد آن امیر المؤمنین باو شاک
 فرمودند شما یان باز آردید من درین امر باندیشم پس کاغذ و
 قلم آن نزد خود طلبیده بنشست و بپلک خود عهد نامه زیب
 ارقام نمودند بعد از آن در شاک نمودند شما یان لازم که بنام کسی
 که در عهد نامه قلم شده بیعت او کنید بلکه بدل و جهان و
 بصدق تمام فرمایان او بجا آرد جمله اصحابان متقابل شدند و گفتند
 نباید که نام عمر در عهد نامه مندرج باشد در آن اثنار امیر المؤمنین
 حضرت علی را مدد وجه پیش شده بفرمود انا بیعت و
 انکان فیہ باسم عمر من بیعت روم ارحم درین عهد نامه
 نام عمر باشد و یا نباشد بعد از آن تمام اصحاب بیعت و می کردند
 چون عهد نامه کشادند نام عمر بود اصحاب گفتند ای ابو بکر روی سخت
 و درشت و غضوب بر ما یان حاکم کرد ایندید خلیفه رسول الله
 صلعم روی خود را بطرف قبله آورده فرمود قد ولین علی خلیفک
 و غیر الخلائق
 امیر المؤمنین حضرت عمر بن خطاب
 رضی الله عنه بعد از وفات ابابکر صدیق بر مسند خلافت صعود نمود
 نقبش فاروق و کیش ابو حفص تولدش بعد از واقعه عام قبل نیز رده

۱۹۲

سال الفارق افتاد و فاروق اول خلیفه بنیست که ملقب با مومنین
 گردید و اول کسی است که امر کرد که نماز را با جماعت نزدیک و نخستین کسی
 است که راهی دین ساخت و اول خلیفه است برای دریافت
 احوال رعایا تمام شب دور میگردند و آنجا دست المال اسلام
 و اختراع دیوان خانه و وقف نمودن اراضیات و وضع تاریخ و
 وسن مجری و ساختن بنیزه این جمله مختصرات فاروق اند و نخستین
 کسی است که مردم را از بیع ام و ولد مانع گشت و در عهد خلافتش هزار
 سی و شش بلده در خیرت شجری در آمدند و ساکنان آنها بدولت اسلام
 شرف گردیدند و چهار هزار مساجد بنا نمودند و چهار هزار کنیثها
 ویران آوردند و سه هزار منبر و مساجد بنا چندی خطبه روز جمعه ترتیب
 کردند و بنی آخر زمان صلوات الله علیه وسلم در شان او فرموده اند
 لقد كان فيما قبلكم من الامم متحدون فان بك في امتي احد فانه عمر
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله جعل الحق على
 لسان عمر وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان بعد بنی
 لكان عمر ابن خطاب و قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ما طلعت الشمس والقمر على رجل من
 عمر الفاروق ابن خطاب رضي الله عنهما اين همه
 توفیق آن حضرت نموده اند - و در سال چهارم -

مجری

هجری در زمان خلافت امیر المؤمنین حضرت فاروق
رضی اللہ عنہ ابو عبیدہ جراح بموافقت خالد ابن ولید
رضی اللہ عنہ دمشق را فتح نمود و بلائہ ظفر بعبدیہم درین
سال با تمام خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ چہرہ کشود و جریر
ابن عبد اللہ بکلی رضی اللہ عنہ ہنہ آن بکلیہ را فتح بردانید
و مردم آنجا آنچه ربیعہ اسلام در نیامدند آنہارا ہلاک نمود
و مسلمانانرا با خذ غنائم بنواخت و در سال پانزدہم ہجر
بجسین اعشاء خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ نوبتی اہل
اسلام و سپاہ در عرصہ دشتی شام بر عظمای روم
و روسای آن مرز و بوم غالب کریدند و در آن معرکہ
یازدہ ہزار نفر از رومی مخالفان و اشرار طعمہ زباب کھلاب
کریدہ آنہارا در چشم رسیدند و خالد رضی اللہ عنہ بعد از
فراغ آن امر علم غنیمت بجانب حصہ برافراشت
و تمت بز ظفر آن بلدہ و حصار استوار آن کھاشت
در زمستان در قتیف محصوران کوشید چون
کہ نسیم نوزوزی از صہب ظفر و فیروزی و زید و قلعہ
غنیہ طبری از بسوب باد سحری شلقتن آغاز کرد و سردی
قدان گلستان ملت محمدی صلعم بکجان غنیہ سان را بخون

دشمنان آب داده جنگ سلطان بر پا نمودند و با عنایت
 الهی آن بلده را نیز چون سایر بلاد آن مفتوح ساختند
 و بعد از فتح آنجا خالد ابن ولید رضی الله عنه را لشکر طبرستان
 حلب توجه فرمود و آن خطه را نیز چون سایر اقطار
 فتح نمود و هم درین سال جریر ابن عبد اللہ بجلی رضی الله عنه
 بر لشکر عبید بن جریح و منصور شده متوجه عراق عرب
 گردید و اعدا و مقتولان آن مکره بعد نزر نذر رسید
 و هم درین سال با نزدیک محمد بن عمرو فاروق سعید
 ابن ابی وقاص را در ولایت عراق فرستاد و او را با لشکری
 عجم حربی در حال سعوبت روی درود - در روز اول
 که اهل قورنخ آن را از ما شکستند با نصد نفر مسلمانان
 شربت شهادت چشیدند و در روز دوم که آن را اغوات
 گویند سه نزر نذر موهدان شرف شهادت یافتند و در روز
 نزر نذر کافران شریکیشان و اصل جنم گردیدند و برده
 سوم که آنرا اعماش گویند قدری مقابله کردند و در شبی چهارم
 که آنرا لیل نوا بر گویند تمام شب محاربه قائم بود و بر روز چهارم
 وقت ظهر کسب فرخ نزارده سرداران قوم بود بقتل رسید
 و در آن مکره صد نزر نذر عجم کشته شدند و از عساکر اسلام

سی نزر

سی هزار نفر شهید شده بودند و هم درین سال بنام کوفه
 و بصره واقع شد و تاریخ پانزدهم ماه شوال بمین سال سعد
 و قاص رضی الله عنه در سلطنت بنی ساسانیان در مدائن
 رسید و بعد از مشاهده قصر کئی زر زنگار و بنا کئی استوار
 و الوان اطعمه و اصناف اغذیه و باری که می که ترکوا من
 جنات و عیون و ذروع و نعمت فیها فالبین بر زبان
 گذرانید و در ایوان کسری زبان به تحمید باری تعالی گشاده بود
 آن بهشت که کلمات نماز با دار سازید از جمله عنای می که
 در تعرف سعد در آمده بود آنرا در مدینه فرستاد بساطی زر
 بغت مرصع بجوهرت که طول او صد و بیست ذرع
 و عرض او پنجاه یک ذرع بود و آن را بیمارستان می
 گفتند و در سال شانزدهم بعد ازین فتوح عمر و ابن مالک
 فرمود که سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه ظفر را بتی غزیمیت
 بر افراشت و خورزاد برادر استم زرد با شکر شفاوه
 بنا و در آنجا اتفاق افتاد عاقبت نسیم ظفر البر و زردیه
 مسلمانان را صورتی فتح روی داد قال فی اللغه و قتل من
 المشرقین بابا الف و الداعلم و محمد بن سال امیر المؤمنین عمر
 رضی الله عنه هست المقدس را مفتوح ساخت و عمر و
 ابن عاص رضی الله عنه را بایالت مصر بنواخت و محمد بن سال

۱۹۶

میان سپاه اهل ضلال و ظلام یعنی فوجی شاه روم - و
 لشکری هدایت انجام اسلام در یرموت مدتی است
 شبانه روز بساط محاربه قائم بود و هر روز از طلوع تا هنگام
 زوال آتش حرب و قتال سمت التباب داشت
 و انتقال در میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق
 بود وصال در آخر روز سیم نسیم نصرت الهی - از
 مهیب فضل نامتناهی و زریده و بهمین شبامت - و
 شجاعت خالد ابن ولید رضی الله عنه مبشر فتح ندای
 لتفتحن فقد جاءكم الفتح بمساع اهل اسلام رسانید سپاه
 روم چهار صد هزار نفر بودند از آن جمله هفتاد هزار نفر در
 درک اسفل منزل نمودند و علقمه ابن ابوجهل و بعضی
 اصحاب رضی الله عنه و عنهم اجمعین درین غزوه بدرجه
 شهادت رسیدند و در جنت المدین خرامیدند -
 و در سال هفتم هجری ابوموسی اشعری بایشارت امیر
 المؤمنان عمر رضی الله عنه لشکری اسلام بخوارستان
 و ابوزرک کشید و آن دیار را از کوش وجود مشرکان پاک
 گردانید و در سال نهم هجری در بلاد شام بلای و با شیوع
 تمام یافت و آنرا طاعون غمواکس گویند و در آن - و با
 بیست و پنج هزار نفر از اصحابان و تابعین روز بخت

الماد او نهادند و از آنجمله یکی ابو عبید جراح است رضی الله عنه
 که در سلسله عشره مبشره انتظام درود و اسمش عامر است
 و بکثرت مشهور شده در سن بیست و هفت سالگی
 مسلمان گردید و سی و یکسال در اسلام اوقات گذراند
 و در جمع غزوه با حضرت سرور کائنات علیه السلام بودند
 و از جمله رفقای سیست که در غزوه احد فرار نمود و شیخ
 عقیف الدین کارزونی نوشته که در شان ابو عبیده
 رضی الله عنه این آیه نازل شده بود لا تجد قوما يؤمنون
 بالهدى و اليوم الاخر لو اذون من حاد الله و رسوله الا بئى
 و حضرت خیر البریه علیه السلام در حق او فرموده لکل امتی -
 این و این بند الا بئى ابو عبیده جراح و ابو عبیده رضی الله
 عنه بلند و بالا بود باریک اندام تنگ پوست و رگها
 بروی او ظاهر می نمودند و دیگری معاد ابن جبل رضی الله
 عنه است و او انصاری است که در غزوه بدر حاضر بود و در
 سن بیست و سه سالگی نبی آفر زمان علیه السلام او را
 بکلمت ملکیمین تعیین فرموده بودند و مشالعه او
 نمود بقیه صلح الله علیه و سلم باشی و ابیه فرموده بودند

و آن حضرت صلی الله علیه و سلم را لب بوده و نبی آخر زمان در
 حق وی فرموده اعرف امتی بالاحلال و الحرام معاذ بن جبل رضی
 قلیه عنیه المحدثین کان معاذ ابن جبل من افضل ثیاب
 الالبصار علما و حیا و سخا و شجاء و دیگر فضیل ابن عباس
 است رضی الله عنه کینت شش ابو محمد بود که در غزوه حنین
 و محبت الوداع همراه نبی آخر زمان صلعم بود و در تکام غسل
 آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم ادا نموده بود و در سن بیست
 و سه سالگی بمرض طاعون عموکس در جنت عدن فرامید
 و در سال بیست و یکم هجری بلاد نوبه و بربر و یرقه و طرابلس
 از دیار مغرب بدست صاحب مصر که جامع فهم و کیمیاست
 و برق لامع عقل و فراست عمر و ابن عباس رضی الله عنه فتح
 شدند و همدین سال فتح مینا و نذ نیز روی نمود مجمل بیان آن
 واقعه اینست که آن فرزندان که بوصف شجاعت و مزندی
 شولت در آن آوان مذکور در معمره ربع و مسکون مشهور
 بودند صد و پنجاه هزار نفر غازیان در ظل رایتی تلبت آنصب
 و الاشان در نهادند جمع بودند و امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق
 رضی الله عنه نعمان ابن مقرن مرزنی را با چهل هزار نفر مایده
 کان و سواران بحرب غزانا نزد فرمودند و تا مدتی سه ماه
 میان آن دو فریق به بغیر از ناوک جان ستان کسی را ترود نمی-

تواریخ این فتح را فتح الفتح خوانند بلکه بدرین سال در دیاری
 اسلام در بم و دینار بسیار بنام حضرت ایزد بخار مغزوب
 کردند و بعضی از آن دینار کلمه لا اله الا الله گفتند و بر
 لفظ نجسته الحمد لله و بقول الله نام نجسته فرجام عمر این خطاب
 رضی الله عنه را نیز درین اثنا جات نقش کردند و بم درین سال
 در سده اهدی و عشرين ابواب بلده اصفهان نیز مفتوح
 گشت بسمی عبدالله ابن عتبای رضی الله عنه و بم درین سال
 خالد ابن ولید رضی الله عنه در خلد آباد وصال یعنی بقرب حفره
 ذوالجلال در جنت فردوس برین فرامید گنیشش ابو
 سلیمان و لقبش سیف الله بود چنانچه در شدتی مرض بزبان
 نا در بیان فرمودند که سالها با عز از جهاد قیام نموده بودم و در آن
 امر در رسم جهدی اجتناب را بخوبی بجای آوردم تمنای اندر شتم
 که با عز از شهادت فائز شوم با وجود آن که چندین طعنه مزب
 باعضای این بی نصیب رسید اما بیاعتناست مطالعی و روش
 فلکی کج رفتار آن دولت شهیدار دست نداد و اکنون باین
 متاسف و متحیر ام که بموت جیفه از عالم فنا می باید رفت
 بچو آن فرمودند که استب و علام و سلاح مرا در عدت اهل
 محاصرف نمایند چرا که هیچ چیز نزد من محبوب تر از اعمار
 کلمه الله و بیک نیست چنانچه بود ز وفات او تفحص مشرکات
 او نمودند بفرمان استب و علام و سلاح حزی دیگر نیافتند

و این معنی

و این معنی بخندست امر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله
 سمیت و ضوع یافت بفرمود خدای عزوجل بر ابوسلیمان
 رحمت فرماید که من حال او را برخلاف آن که ظاهر کرده
 تصور میدوم چون که جنازه خالد ابن ولید رضی الله عنه بر او
 شتند خواری و فاطمه رضی الله عنه در مفارقت برادر عزیز
 خود بسوز و زاری میدلست با وجود که حضرت امر المؤمنین
 فاروق رضی الله عنه مصیبت زده کان را مکره می شمردند
 و خود آن حضرت از کمال محبت بر جنازه خالد ابن ولید
 زار زار میدلستند و گفت که نای بنی مغیره را هیچ
 پاک نیست که آب از دیده بر آرنج برای خالد اما بر این
 خود را خاک کنند و فریاد و فغان و او بیلا بر نذرند و لطمه
 بر رخسارهای خویش نزنند چرا که میت را ایذا میدهد
 و مجلس در شجاعت و جوان دزدی و دلاوری و اطاعت
 اولی الامر بر آبروی خالد ابن ولید رضی الله عنه نمزوند کرد
 نقتت که روزی امر المؤمنین حضرت فاروق
 رضی الله عنه شدند و والدۀ خالد رضی الله عنه را دید
 که در وصف قره العین خویش ابیاست می خواند و
 اشک خونین از دیده می بارید پرسیدند که این زن که
 کیست و این آری برای چیست گفتند یا حضرت مادر

خالد بن ولید رضی اللہ عنہ است کہ در فراق پسر عزیز خود میگردد
 فرمودند که هیچ زنی ندیدم که مثل خالد زوی پسری متولد
 شده باشد و مانند وی جوان مردی و دلاوری کرده باشد
 و در سال هفت و دوم ملک اصفیان با جنبا و مغیره
 ابن شعبه رضی اللہ عنہ در حین شجر در آمد و خطه آری و دامغان
 و ماژندران و تبرستان را نعیم ابن مقرن رضی اللہ عنہ -
 مفتوح گشتند و بعد ازین سال بلال حبشه رضی اللہ عنہ
 مؤذن نبی ابرقریشی صلی اللہ علیہ وسلم و عثی رضی اللہ عنہ
 در ملک شام مدار الاسلام فرامیدند و در سن شصت
 سالگی اوکل کسی که بانگ نماز داده آن بلال حبشه بود
 و در سال هفت و سوم همی عثمان ابن ابی العاص رضی اللہ
 عنہ شیراز و اصطخر را داخل خطه اسلام گردانید و بعد ازین -
 خواند الاخبار مسطور است که پادشاه عراق را از فتنه
 کرده بخدمت امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق حافر اور
 دند و امر صاحب فرمودند اما ملک ایمان ارتاکه ملک
 عراق ترا داده شود سلطان انکار کرد جلا در برابرش اساده
 کردند امیر المؤمنین فرمودند اگر ایمان نیارد قتل کن بار دیگر
 آن ملک را گفتند ایمان آر باز اعراض آورد جلا و تیغ
 بر آورد ملک عرض نمود یا امیر المؤمنین تشنه ام بگو تا که مرا -

آب دهند

آب دهند بفرموده امر آب دادند چو جمله ساله آب بدستی
او دادند باز عرض نمود ای امر صاحب جلال و تنبلی کشیده
بر سر استاده آب در حلق فرو نمیرود بفرمانا که آب
نخورم نلشند فرمود بلند از دید تا که آب بخورد چون که این
سخن از زبان امر المؤمنین بیرون آمد آن کوزه آب را بر زمین
زد تمام آبش بر نیت امر المؤمنین متعجب گردیده فرمود
بچه نوع ایمان یافت او را در خانه موسی اشعری رضی الله عنه
مقید کردند چون که عبادت موسی اشعری را بدید - و
دین نبی آخر زمان را معاینه کرده ایمان آورد امر المؤمنین
فرمودند که اقطاع عراق ترا بخشیدم بجای خود برو جواب
که من برای ملک عراق ایمان نیاوردم مراد من اینست که
باقیمانده عمر خویش را در خدمت اصحابان بگذرانم اما مرا
یک کمره خراب در عراق عطا شود تا که آنرا بخوشی آبادان
کنم که یاد بقا از من در در رقبا بوده باشد امر المؤمنین مراد
قد نموده روانه فرمودند خلیفه عراق در جوابش تحریر نمود که
در عراق یک بلشت جای خراب نیست که داده شود
آن مطلوب را در میان جمیع اصحابان خواندند و کما فور برخواست
و استاده شده گفت الحمد لله مراد من کمره خراب نبود - بلکه
مقصود من این بود تا که اصحابان همه کوه باشند که من عراق

را آنجنان آبادان به امیرالمؤمنین عرض کرده ام که بکس
 بگشت بیره خراب دروی نیست اگر بعد ازین خراب شود
 جواب آن بحضرت پروردگار امیرالمؤمنین را باشد نه مرا بود
 همه اصحاب بر یکجا است وی افزین آوردند و در عهد خلافت حضرت
 عمر رضی الله عنه توفه و بصره بنا کرده شدند و در اطراف عالم
 رونقی و طراوتی اسلام پدید آمد و در سده ششم و عشر دیوان
 بنا کرده شده و در پانزدهم صفر در سده اثنای و عشرین هجری
 عمر ابن عاص رضی الله عنه قسطنطنیه مصر بنا کرده بودند
 روزی ابو لؤلؤ غلام مغیره ابن شعبه رضی الله عنه را مستور پیش امیر
 المؤمنین عمر رضی الله عنه آوردند و گفتند که غم خورده و او پدید
 و جرم بوی ثابت کردند در حال هو شیاری او را حکم حد فرمودند
 چونکه او را حد زدند غصه خورده در مسجد درآمد و امیرالمؤمنین
 عمر رضی الله عنه را در محراب نشسته زده و یار زده نفر و پیران
 که او آنحضرت نشسته بودند همه شپید نموده بعد آن در شکم
 خود نشسته بزود بمرد امیرالمؤمنین فرمود الحمد لله که خود را خود
 گشت و از قصاص خلاص نشد و در قصص اقدی آورده اند
 از روز چهارشنبه بود که زخم کاری کرد و بر اثر خلافت بر این شش
 نفر وصیت نمودند که با اتفاق خلافت کنید اول امیرالمؤمنین

عثمان

عثمان ابن عفان رضی و امیر المؤمنین حضرت علی و طلحه و زبیر
 و سعد ابن وقاص و عبد الرحمن ابن عوف رضی اللہ عنہما بقول
 اہل مجاز ان حضرت یازدہم روز وفات نموده بودند و در
 شرح مشارق مسطور است کہ روز زنده ماندند و بر زخم از در
 فنا بعالم بقا لو جده در جنت الما و المقام خود نمودند و در
 خلاصۃ الاخبار مسطور است ۲۸ ذوالحجہ در ۳۳۳ ہجری
 امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ بجانب جنت
 فردوس انتقال فرمودند و مدتی عمر عرض شصت
 و چار سال و ۵ مدتی خلافتش یازده سال و ۵ ماہ ۲۱
 روز بودند و نسب آن حضرت را بدین تفصیل تحریر نموده اند
 عمر بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ایاج -
 بن عبد اللہ بن قرظ بن رواج بن عدی بن کعب بن
 لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن
 بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد
 بن عدنان بن ادو ابن الیمع بن الیمع بن یعرب
 بن یسحب بن قیندر بن اسمعیل بن حضرت ابراہیم
 علیہ السلام و نام مادرش حتمہ بنت ماسم خواہر ابو جہل

بود و در این خلاصه الاخبار هفت پسران بودند بدین تفصیل
 عبداللہ و عبدالرحمن اکبر و عبدالعاصم و زید و عیاض و عبدالرحمن
 اوسط و عبدالرحمن اصغر و بر این حوز ابیان شش پسران
 بودند اول عبداللہ برادر حفصہ زوجه رسالت پناه صلے اللہ علیہ
 وسلم و دوم زید کہ از بطن ام کلثوم بنت فاطمہ بنت رسول اللہ
 صلے اللہ علیہ وسلم بود سوم عبید اللہ چهارم عاصم پنجم بحیرہ کہ در آن
 نسل نمانده ششم عبدالرحمن بود و ابو شعمہ بیاعت شزدون
 شراب عذروه شدند چنانچہ بہ نیم حد وفات نمود و نصف
 بعد از موت زده بودند و چهارم و عثمان بودند حفصہ و فاطمہ
 ورقیہ و زینب رضی اللہ عنہما و این کلمات از سخنان او اند
 در در فانی بر سجاس اعتماد نباید کرد و وقتی از مالش کنند
 کہ او بی مطلب بوده باشد و از صحبت جاہلان و کمبایہ کنارہ نماید
 و در تواریخ چنان نوشته بودند عبداللہ و زید اکبر و زید اصغر
 و عبدالرحمن اکبر و عبدالرحمن اصغر و عبدالعاصم و عبدالرحمن
 اوسط بود کہ نسل ایشان در عرب موجود است بفضل
 ایزد سبحان نامی و زامی بسیار شده اند

و امیر المؤمنین حضرت عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ - کہ
 نیش ابو عمر و لقبش ذی النورین کہ بعد از وفات یعنی شہادہ
 امیر المؤمنین حضرت عمر رضی اللہ بر سید خلافت صعود فرمودند
 و در باب تواریخ لفظہ اند کہ از زمان حضرت آدم علیہ السلام

تا اوان

تا آوان حضرت خاتم الانبياء صلی الله علیه وسلم بعد از امر
المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه این دولت کبابی
میسر نشده که دو دختر بنی آخر زمان در خانه او بودند و حضرت
سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرموده است که غفر لک یا عثمان
ما قدمت وما اخرت وما اعلت وما اخفیت وما ابیت
وما کان وما هو کاین الی یوم القیامت و قال انبی صلی الله
علیه وسلم لکل نبی رفیق در رفیق یعنی الجنت عثمان و قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیشفع عثمان ابن عفان بمثل
ربیعته و مضر اول در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه در سه هجرت و عشرین سلیمان ابن ربیع رضی
الله عنه بلا و شردان و ازمینه را فتح نمود و در سال و در سال هجرت
و ششم فتح کارزون و قلعه سفید با تمام عثمان ابن عاص رضی
الله عنه اتفاق افتاد و هم درین سال فتح افریقیه زد و بار منسوب
عبد الله ابن زبیر رضی الله عنه را دست داد و در سال هجرت
و پنجم فتح اندلس بسعی عبد الله ابن نافع رضی الله عنه تسبیر
پذیرفت و در سال هجرت و ششم معاویه ابن ابی سفیان
رضی الله عنه بعضی جزایر فتح کرد و اموال بی شمار بدست آورد
و در همان سال عبد الله ابن عامر رضی الله عنه که پسر خالد امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه بود تجرد را با توابع فتح نمود و در سه

ثلاثین هجری و الی کوفه سعید ابن العاص رضی اللہ عنہ با سپاہ
 ظفر و سگاہ باختصاص عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن
 عمر و عبد اللہ بن زبیر و عبد اللہ بن العاص رضی اللہ عنہم از
 انجمله بودند متوجه جرجان گشتند و بروایتی امامین الهما بین
 المکررین شریفین حضرت امام حسین و امام حسین رضی اللہ
 عنہما جهت اعزاز مشروبات غزاهم راه آن سپاه بودند و بزین
 اقدام حسن اهتمام ایشان خط جرجان مفتوح گشت و
 در سال سی و یکم هجری عبد اللہ ابن عامر رضی اللہ عنہ از امر المومنین
 عثمان رضی اللہ عنہ رخصت طلبیده با سپاه فرادان از
 راه بیابان کرمان بجانب خراسان رایت توجیه برافراشت
 و بر دو طلبس را بطریق مصالحو مفتوح ساخت و آن گاه
 بجانب قائن شتافت بعد از جمع ساختن خاطر از مقام آن
 مقام خوف و باخروج جام و نیش پور و جوئن و بحر آباد و
 بنزور و اسفرائین و کاباورد و جهان دار و غنیان و جویشان
 و اکثر شهر مدائن و ولایات را بعضی بلطف و برخی بعنف
 در سلک تسخیر در آورده بعد آن لشکر به خراسان کشید آن
 خطه را نیز داخل اسلام گردانید و عبد اللہ بن عازم را بدار
 السلطنت برت است ارسال داشت و هم چنین همت

بر سحر بلخ و مروی و طحارستان کجاست و در آفران -
 بلدان را نیز داخل بلاد اسلام ساخت و هم درین سال
 معاویه رضی الله عنه بعضی از مواضع روم را لشود و در سال
 سی و دوم بحری عبده الله بن شرح رضی الله عنه ملکت افریقه
 را سخر نمود و در سال سی و سوم بحری جریر ابن عبده الله
 بحلی رضی الله عنه ارمینه را با محاربه بوکشاد و درین سال -
 انتقال جمع از اجل اصحاب رضی الله عنهم از سر امی - غرور
 بدار المردود دست داد و از آن جمله ابو فضل عباس
 بن عبده المملک رضی الله عنه عم نبی سرور و آل بنی غالب
 صلے الله علیه وسلم دو سال بود و بقول اهل تورخ سه سال
 از حضرت نبی آخر زمان صلے الله علیه وسلم اسن بوده و در
 ترمذی آورده که یغیبه صلی الله علیه وسلم در حق او فرموده من
 اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل صنوبه و وفات او ۱۲
 رجب در ۳۳ هجری بود و مدتی عمر غرضش بیشتر
 نشت سال فرموده اند و نه بمران در شتند فضل
 و عبده الله الخیر و عبده الله الجواد و عبده الرحمن و قثم و عبده
 و شتر و محام و عارث رضی الله عنهم و هم درین سال مذکور
 عبده الرحمن ابن عوف رضی الله عنه متوجه مراد قاست
 حضرت ذوالجلال کردید که از عشره مبشره میباشد کنیش

ابو عبد الله و از جمله مناقب اوست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 در غزوه تبوک دو رکعت نماز در عقب او آدا فرموده
 و او اتفاق بی نهایت در دین اسلام نموده بود و در هنگامی
 رحلت از ارض مدینه که چهار هزار وینار خرید او بود با مہات
 مؤمنین وصیت فرمود و هر یک از حاضران بدر را چهار صد
 درم سرخ داد و در آنوقت زیاده از صد نفر بودند و هزار
 اسب و هزار شتر بسیار اصاب رضی الله عنہم و فقرا
 وصیت فرمود از جمله اعاذی که در شان او وارد شدند
 یکی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده ان عبد الرحمن
 ابن عوف امین فی السماء و امین فی الارض و عمر غیرش
 ہشتاد و ہشت سال لقمہ اند و دیگر می عبد الله ابن مسعود
 رضی الله عنہ کہ ہم دین سال بر باض رضوان توجه فرمود
 قدیم الاسلام بودند و لقمہ اند ششم کسی است کہ ایمان
 آورده و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده کہ
 سواک و نعلین آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اسفار او
 محافظت می نمود و از جمله کسانیست کہ پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 او را بشارت بہشت فرموده مدتی عمر غیرش شصت
 یکسال بودند و دیگر می ابو دردا رضی الله عنہ انصاریست

در ملک شام بفرمان امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه قاضی
بوده و در آن بلده در تاریخ مذکور انتقال فرموده و دیگری
مقداد ابن اسود رضی الله عنه بود این نیز قدیم الاسلام
بودند و در جمیع غزوات همراه نبی اخرا زمان صلی الله علیه
و سلم می بود و در ترمذی آورده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده بودند ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب اربعة
واخبرنی انه یحبهم و قبیل یارسول الله سموهم قال علی منهم
یقول ذالک ثلاثا و ابو ذر و المقداد و سلمان امر فی حبهم -
واخبرنی انه یحب نعم چون مردان بر آرمی غزاشش
نزار سواران مستعد شدند در آن وقت امیر المؤمنین -
عثمان رضی الله عنه اجازت نداد و فرمود که من المشب
رسول الله را بخواب دیدم که میگوید ای عثمان با عدو
نزد من میرسی یقین دارم که امر در کشته خواهم شد
غازیان نشنیدند عربی سخت بر پا نمودند و در آخر شکست
خوردند در آن اثنا درون مسجد امیر المؤمنین عثمان تلاوتی
قرآن میکردند او را آسیر نمودند و در آنوقت امیر المؤمنین
علی کم الله وجه امام حسن را بجا او فرستاد و خواست
که آنها را قتل کنند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه مانع آمد بعد آن - امام
حسن آدم بخدشت بدر فرستاد که مر ا قتال کردن نمی ماند چه

کنیم امیر المؤمنین علی فرمودند که قتال کند از چه و در اجازت
 ندادن آن کس باز آمده خبر ما ما حسن رسانید و نشان آید او
 را رفتند بتاریخ هجرت هجرتی الحجه سده خمس و ثلاثین هجری
 بر امیر المؤمنین عثمان بعضی از اهل مدینه از خیل امیر المؤمنین ابو
 بکر صدیق و بعضی از خیل امیر المؤمنین عمر فاروق بروی خروج کرد
 نزد خلافت مصر چهار هزار و قریب چهار هزار سور و چهار هزار بنیاده
 که از قوفه و لایحه برای حج آید بودند با خود بار آورده او را گرفتار
 نمودند عثمان رفت گفت کفاه چیست که مرا ناحق میشد در
 جوارش گفتند که در طال ملکات پیدا ویرماندی از خود خلیفه
 کرد انیم زود برود در آن اثنار امیر المؤمنین علی کم الدوم در
 میان آمد و گفت خروج بر خلیفه جائز نیست شما خون ناحق چرا
 می خواید او نشان عیوب او از حد زیاده بیان کردند بگفتند
 که خلاف شرع کاری نیک کرده که در موسم بکله چهار کانه نماز اقامه
 کرده با وجود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو کانه میکند زود دست
 و سه سپاه سوخته امیر المؤمنین عثمان رضای خوب داد که پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم مسافر بودی دو کانه بجا آوردی و من از مدینه
 بکله رفته نیت اقامت کردم نماز چهار کانه میکند زودم و جمیع
 مصاحف جمع کردم و دیدم که مخالف یکدیگر بودند که بپلی نمانند
 و هر چه در آن صحت یافتیم آنرا جمع کردم و یک مصحف صحیح ساختیم

و آن مصحف

و آن مصاحف دیگر را بسوخته تا که از مصاحف به عالم فتنه برپا
 نشود بعد از طول بحث حضرت علی که ام الدردوه اصلاح داد
 بعد بسبب مذکور او را شهید نمودند بقول مورخان -
 بنارغ شرم ذی الحکم در سه غمسه و ثلاثین بگری آمیز
 المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه شهادت یافته بودند
 و شب آنحضرت را بدین تفصیل زینب ارقام نمودند
 عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبدالمطلب
 بن مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن
 لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن
 خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن
 عدنان بن اودان بن الیسع بن الهمسع بن یعرب بن
 یسحب بن قیدر بن اسمعیل بن حضرت ابراهیم علیه السلام
 بد الله نام مادر حضرت عثمان ابن عفان رضی الله عنه ارومی بنت
 کریمه بن ربه بن حبیب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
 و بروی اخبار الانساب نام مادرش ام کلیمه بنت عم آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم بود و مدتی خلافتش یازده سال
 و یازده ماه و نوزده روز مدتی عمر غیر شش هشتاد و هشت سال
 و هشت زن در عقد نکاح آورده بودند اول رقیه و بعد از

آن ام کلثوم رضی اللہ عنہا کہ در سنلک نبات حضرت سرور -
 کائنات صلی اللہ علیہ وسلم جای در شتند از آن جمله بوده اند
 و در زاده پسران و شش دختران داشتند عبد اللہ ابی عبد اللہ
 اصغر و عمر و ایان و خالد و لید و سعید و عبد الملک و عبید و شیبہ
 و مغیرہ و نضرہ و این کلمات از سخنان ذی النورین رضی اللہ عنہما
 العبود و محافظت الحدود و الوفا فی بال العبود و الرضا بال موجود
 و الصبر بالمفقود و ایضا من کلام من علاقه العارف ان یلین
 قلبه مع الخوف و الرجائی و لسانه مع الحمد و الثنائی و عیناه من
 الحیار و البکار و ارادة مع الترتک و الرضا و از جمله احادیث
 کہ در شان خلفای راشدین رضوان اللہ علیہم اجمعین صادر شده
 یلی آنت کہ بنخبر از زمان صلی اللہ علیہ وسلم فرموده امتی
 بامتی ابوبکر و اشدیم فی امر اللد عمر و قثم حیار عثمان و اقصایم
 علی و فرضیم زید ابن ثابت و اقرایم ابی احمد بن سب
 و اعلمیم بالحلل و الحرام و معاذ بن جبل و ککل امتی آمین - و
 آمین بذالامتی ابوعبیده ابن جراح و قال رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم رحم اللد ابوبکر زوجی انبته و حملنی الی در البجرت
 و صحنی فی الفار و اعنتی بلال من ناله رحم اللد عمر یقول الحق
 و انکان مرتکبه الحق و ناله من صدیقی و رحم اللد عثمان تشجی منه
 الملائکة و رحم اللد علینا اللسهر اورد الحق منه حیث در رضی
 اللہ تعالی عنہم و عن سائر الصحابة اجمعین

اسد اللد

اسدالغالب آمرالمؤمنین حضرت علی ام الدو وجه ابن -
 ابی طالب و خلق بر آمرالمؤمنین شاه مردان رضی اللہ عنہ اتمام
 کردند و گفتند که تو شایسته ای آمرالمؤمنین عثمان را زیرا که سوگند
 در شریعت جایز است همه را بر کاغذ نگاشته بر سر منبر بر آید جمله
 حاضرین مجلس سوگند خوردند که نه من عثمان را کشته ایم و نه
 ندیم و نه بر کشتن او اجازت داریم و نه ازین خروج ثانی مرا
 علم داده بعد از آن بر مسند خلافت مقرر گردانیدند خواریست
 که حاکم ولایتی شام را معرفی کردند چرا که پیش او نیامده بود
 موسی اشعری گفت مصامت این است که در این زمان
 برای او مثال نبولسید و به بیانه بطریق کلام او را طلب کن
 چون که بدست تو آید بعد از آن بر چه خواهی بکنی آمرالمؤمنین برای
 او زیب الاقام فرمودند انا قد غرناک اومیم بر پشت آن مکتوب
 کفر بخود من والاک علینا و بر طبقاً خبر فی الاثر بر طبق خبر الا
 شر و آخر نور افشان سپهر آداب ابن عم نبی از فرزندان و الا نشان
 اعلیٰ نسب حیث قال علیہ من الصلوٰۃ اعلیٰها و من التیمات
 و زالیات که زنا و اعلیٰ من نجره واحده و لناس من اشجار شتی
 و الورد و جود فاقش الجود مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و اضوار
 ذرت همت صفات مرتضیٰ از زیب مشکوة بر توی ظهور رفته و
 دو صد سه سال همین رسالت و بنیال طوبی اتصال کاشن ولایت

از فیضان یک جو بیار صفت نشو و نما پذیرفته و ولادت شاه
 ولایت بزور جمعه دوازدهم ماه رجب در سنه هجری بعد از
 واقعه عام فیل دست داد و بقول از باب مجازان طلوعی آن
 مهر سپهر خدایستی از مطلع هستی در سنه ثمان - و
 عشرين از حادثه مذکوره اتفاق افتاد و بر وای راویان انصاحب
 بر زنده مردک دیده دوازدهم جمادی الاخر در سنه -
 ثلاثین از واقعه عام فیل عام تار را منور گردانید و تولد آن مولود
 عاقبت محمود در نفس خانه کعبه روی نمود زیرا الله بحسب اقتضای
 قضا ربکه بمحض مشیت ایزد تعالی نزدیک بوضع عمل داره با جده
 اش در طواف است احد شریف بود و این سعادی غنی از اول
 افرینش تا غایتی سع افریده را میسر نمانده و وصیت محتمه
 این جز نژاد مورخان فضیلت هر روز از شایسته شایسته و دغدغه
 در گذشت و کنیت انجناب ولایت کتاب ابو الحسن و ابو
 حسین و ابو السبطین و ابو اریحانین و ابو تراب القاب
 شاه مردان فراوان اند امیر المؤمنین و امام المسلمین و امام
 المتقین و یعسوب المسلمین و امیر نخل و مرآتی و اسد الله
 و ولی الله و یقظه البلد و وحی در سلک القاب میمنت الالبش
 انتظام در و در کتاب موالید اتم آورده که سید و وصیین
 و صدیق ابی و فاروق اعظم و قسیم النار این همه القاب

صدر کار

حیدرآباد اند و علیہ مبارک لافتاح کندم کون و میانہ قد و فراخ
چشم و بزرگ شکم و اصلع سر بوند و بزرگ محاسن چنانچہ میانہ
کشف و کوشش و عذر آزان پر بود چون کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بیدایت طوائف انام بمبعوث شد در الوقت امر
المؤمنین بازده سال بود و جمیع اقوال ان کو کتب برع و لایست
اول کسی است کہ تصدیق مر رسالت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کرد و در تقویٰ امور دین و تمسیت مہام شرع متباین لوزم بسعی
و کوشش بجا آورده اتمام نمود و در جمیع مواقع و معارف فاضلہ
بملا ذمت حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم شرائط شجاعت
و جہاد بجا آورد و مراسم بدائی اجتهاد و معنی داشت و اضاف
الطائف الہی و انواع اعطاف فائقناہی مفتخر و مہیاہی کشتہ
در ایاتی و لایات و آرات در اقطار و امسار برابر افراشت
از جہد احادیثی کہ در شان آن حضرت صادر شدہ یکی اینست
کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ انت منی بمنزلتہ -
تا رون من موسی الا انه لابنی بعدی و قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان علیا منی و انا منہ و ہو ولی کل مؤمن و قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و انا در الحکمۃ علی بابہا و عن
جابر رضی اللہ عنہ قال دعا و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - علیا
یوم الطائف فانما فقال الناس لقد طال بخواہ مع ابن عمہ

١١٠١

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيتة ولكن الدر انتجاه
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي يا علي لا يجلب لاجد بجانب
 في هذا المسجد غري وهو غرك عن اهلكم اسمه ام عطية قالت
 بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم جيش فيهم علي - قالت
 فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اللهم لا تميتني حتى
 تريني عليا وقال صلى الله عليه وسلم لا يجب عليا منافق ولا يغبضه
 مؤمننا وقال صلى الله عليه وسلم من سب عليا فقد سبني عن
 البراء بن عازب وزيد بن ارقم رضي ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لما نزل بغدير خم اخذ بيد علي فقال اللهم تعلمون
 اني اولى بالمومنين من انفسهم قالوا بلى فقال من كنت
 مولا فاعلم مولا اللهم وال من والاه وادبر عما دبره وخذ
 بيد ذاك فقال له هنيئا لك ابن ابي طالب اصحت واسيت
 مولى كل مؤمن ومؤمنة وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 ملكي علي ابن ابي طالب ليقتنر ان علي سائر الاطلاق يكونها مع
 لانها لا يصعد الى الله قط شئ يسخطه ذكر علي عبادة عن
 عائشة رضي الله عنها قالت رايت ابوبكر صديق بكثرة النظر الى وجه
 علي فقلت يا ابي اراك تكثر النظر الى وجه علي فقال يا ابنت
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال النظر الى وجه علي
 عبادة و بعد زهادت امر المؤمنين عثمان رضي الله عنه طواف
 شورفا واعيان والكا بر مهاجر والصار رضي الله عنها واعاظم بر بلاد
 وديار ان منظر العجايب آثار ومظهر غرائب اطوار التماس نحو نذ

كم مسند

که مسند خلافت را بذرت بابرکات خود مزین سازید و بر تو
 سعی و اهتمام بر استقامت حال عالم و عالمیان اندازند و آن حضرت
 جهت ملاحظه ترفیه احوال عباد و بلاد این مملکت را بشرف اجابت
 اقران داد و بروایتی را در بیان شریف بیان بروز نوزاد قدمی
 مبارک بر سر خلافت نهاد و مرقدی کرم البدوه را در ایام
 خلافت بآتش طائفه مقتله افتاد و آن عبارتست از عاقله
 و طلحه و زبیر رضی الله عنهما و مورخان آن حرب را جمل گویند
 دویم قاطع سطلین و آن کنایت است از معاویه و جماعتی که
 معاوی را نمودند سوم مارقین و الجماعتی بر شاه ولایت طلحه رضی
 و طلب امارت بعمره و زبیر رضی الله عنهما توقع ایالت گویند
 و امیر المؤمنین کرم البدوه فرمود که ناصح و معین من بقرشما کسی
 دیگر نیست اگر به مفارقت شمارم در حوایج امور و وقایع
 مابقی مشوره نماید و ایشان ازین معنی رنجیده طالب حوادث
 بیانه گشته بنیای علی بن ابی طالب را از امیر المؤمنین کرم البدوه اجازت
 مکه طلبیدند که در آنجا ساکن گشته بمکلی اوقات را معروف
 بادامی عبادات و وظائف نمایم امیر کرم البدوه فرمود
 که چون اراده شمار بجزان مقصورت بر سر اراده شمارت
 هفتاد و طلحه و زبیر رضی الله عنهما بحرم هم شناختند و عاقله
 صدیق را با خود موافق ساخته و خواطر بر مخالفت کرم البدوه

قرار داده غنیمت بهره نمودند و بعد از استماع این خرافات المومنان
 هم العدد وجه در لوفه شتافته و از لوفه در بهره رفته تا در قتال
 اشغال یافت و از جانبین مردان مردود و دیران محرکه -
 محمود در آن میدان تاختند و بزخم شمشیر بران و شان
 شعله سان خاک بیابان را بخون بلبیدگی کل ساختند و تمام
 امروز آتش قتال مشتعل بود و خنجر ز مرد دیگر از خنجر آب
 شندف کون می مالید و با الاخری آفتاب فتح و ظفر از مطلع
 اقبال امیر المومنان حیدرآباد را هم العدد وجه کرده نشود و بفره
 نزر نفر از لشکری ام المومنان عاتق رضی الله عنه و سه
 نزر نفر از سپاه امام المسلمین را می عدم نمودند و از جمله
 قتلان واقع عمل یکی زهر رضی این عوام رضی الله عنه
 که از عشره مبشره بود و همی عم سید الانام صلی الله علیه وسلم
 که مادرش صفیه بنت عبدالمطلب بود و نسبتش
 ابو عبد الله در سن شانزده سالگی و بقول دیگر یازده ساله
 بزلف اسلام رسید و در جمع غزوات ملاذمت حضرت
 صد کاتبان صلی الله علیه وسلم نمود اول کسی است که در
 میان میدان چهار شمشیر بر اعدای دین برکشید و نبی
 افر زمان صلی الله علیه وسلم فرمود لعل بنی حواری و حواری
 زهر و عن علی ام العدد وجه قال سمعت اذنی من فی رسول

۱۲۱
امد صلی الله علیه وسلم من انی بنی قرظہ فی اتنی بحرم فان
طلقت فلما رجعت جمع لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ابوہ فقال فدأت ابی و امی و لیفیت شہادت زہر رضی
الله عنہ براہ نوم است کہ چون از ان محرکہ بیرون آید در
میان قومی از بنی تمیم نزل فرمود عمر و ابن ہر موز المہاش
اورا برای ضیافت برده در وقتی کہ بخواب بود بر تختش
مبادرہ نمود و بعد از ان جبارہ بر اس زہر رضی الله عنہ
سوار شدہ نزد امیر المؤمنین شاہ مردان کہ الله وجه رفت
و لیفیت حال باز رفت و صدر اار فرمود بشارت باد
ای کشندہ زہر ترا باش زہر الیک از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شنیدیم کہ بشر قاتل زین ~~کلمه~~ صغیرہ بالانبار عمر چون کہ
این فرودہ شنیدہ امیر رفت تو بلای کہ این امتی از
برای تو کشند بشارتہ دوزخ شنوند ہم خلق رقم نفر صحفہ
عاش کشند آن گاہ از غایت خشم بر شمشیر شکم
خویش بنادہ زور آورد تا کہ از لہنتش بیرون رفت
می خورد و بخوش می خورد و کرندش طبع آرام
خسر الدنيا والاخرت نام و عمر زہر رضا پنجاہ ہفت
سال و بقول دیگر شصت و چهار سال بودند و شہادتش
در سہ ثلاثین ہجری روی نمود و علیہ زہر رضی الله عنہ

سفید چهره میانہ قامت بودند نہ کوتہ نہ بلند و ابوحشیم و کمان
 ابرو بسیار موی داشتند و عمار ضنین و او تنگ بودند و یارده
 ہیران داشت و از انجملہ عبداللہ و عامر و عروہ و منذر و مصعب
 و زورہ بودند و اسمای بنت حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ حمزہ
 و خالد و جعفر از امیہات شہادت رضی اللہ عنہما بودند از جملہ جملہ
قتیلان جمل و دیگر طلحہ رضی اللہ عنہم عمر ابی المؤمنین
 حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ بود نیش ابوجہد در سن ہشت
 سالگی مسلمان آوید و در اثر غزوات در ملازمت حضرت
 سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم حاضر بودند چنانکہ آنحضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم دست عشرت او را بطلحہ الفیاض خطاب فرمود
 و بگفت در روز ضنین بطلحہ الجواد او را معزز نمود و بعد از آن بطلحہ
 انحر شرف خست و بگفت اوجب طلحہ الجنۃ خواخت و بروز
 جمل بعد از ہرون زقتن ز سر طلحہ رضی اللہ عنہم زقتن نمودہ بودند
 و مردان بسبب کینہ دیرینہ کہ از آنجناب در سینہ داشت
 برداریدہ طلحہ رضی اللہ عنہم اطلاع یافتہ بانراختن تیر جان گذر پای
 طلحہ رضی اللہ عنہم را در رکاب دوخت کہ خون در سیلان در آیدہ علام
 طلحہ رضی اللہ عنہم روایف اللہم خواہم خویش را از عمر کہ آنحضرت ہرون برودہ
 بخزیرہ رسانید و بمقارن آن حال چشم طلحہ رضی اللہ عنہم بر سواری افتاد
 او را نزد خود طلبیدہ از وی پرسید کہ از کدام فرقہ ہستی جو رب
 داد کہ از لشکریان حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم کم آمد

وہم بیاسم

و به پیشم طلحه رضی الله عنه دست خود را بدستی من ده تا که
 بیعت را مجدد سازم آن شخص مکتس طلحه رضی الله عنه را میزدول درشت
 تا که بیعت نه نماید و بعد از انقطاع پیمان مرغی رویش قفس
 وجود برنگذره خویش معطل پرواز فرمود چون که لشکری صوره
 واقع را بخدمت فیض در جنت حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه
 معروض نمود آنحضرت فرمود باری حق سبحانه تعالی نخواست
 که طلحه رضی الله عنه را معری از بیعت من در بهشت در آرد و علیه
 مبارکش بالا قامت و زناش کندم کون خوب صورتی داشت
 و بسیار موی و سری بنی اش باریک بود و کتف او نشاده
 و سابقا سبط درشتی و وی نیز یازده پر آن درشتند
 به تفصیل ذیل محمد عمران و عیسی و یحیی و اسمعیل اسحاق
 و یعقوب و موسی و ذکریا و صالح و عزیز رضی الله عنهم
 بتاریخ یازدهم جمادی الاخر روز پنجشنبه در سه تنسع و
 ثلاثین بحری مسلمان طلحه و زبیر رضی الله عنهما کشته شدند
 و همدرین سال سلیمان فارس رضی الله عنه ریاض
 فرودس برین شافت و سلیمان رضی الله عنه بود که سلم
 کمال اخلاص که باستان مقدس نبوی صلی الله علیه
 وسلم اختصاص بسیار داشت و آنحضرت در شان او

۱۱۱۴

فرمود سیمان منا اهل البیت و بروایتی مشهور سوطن
 اصفهان است و مدتی عمر غزیش دو صد و پنجاه سال
 و بقول مورخان سه صد و پنجاه سال بودند و همدین سال
 خدیفه یمانی نیز وفات یافت و خدیفه رضی الله عنه
 بنابر سرکه که حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و سلم بومی در
 میان نیاورده بود بحال منافقان معرفت تمام یافت - اما
 بسبب مخالفت معاویه ابن ابی سفیان رضی الله عنه
 همراه حضرت شاه مردان کرم الله وجهه آن بود که بعد از شهادتی
 امر المومنین حضرت عثمان ابن عفان رضی الله عنهما فوجی
 از بنی امیه که از ابن عمر خرابریه صلی الله علیه و سلم نینه ویرینه
 بخاطر خود داشتند بومی پیوستند و او را به مخالفت شاه
 ولایت کرم الله وجهه ترغیب و تحریص نمودند و معاویه حاضر
 بر مخالفت فروداده عقائدشامیه را نسبت بحضرت
 امامت منقبت فاسد کردند و چون که این خبر بسمع
 شریف امر المومنین رسید چندین کت رسو لان سخن گذار
 و قاصدان بلاغت شعار بدمشق فرستاد و بنوک کلک
 کوب سلاک و زبان خامه غیر شامه مواعظ دل پسند و نصیحت
 سو و مند بر صحائف ارقام مرقوم گردانیده در سال و در
 اما کلمات بدایت نشان در ضمیر معاویه ابن سفیان رضی

تأیید کرده بلکه رایتی مخالفت برافراشت بنا بر آن که امر المؤمنین
حضرت علی کرم الله وجهه در آخر شوال در سینه است و ثلاثین
یا نود و نوزده نفر مرد خنجر گذار که از آن جمله شتاد نفر از اهل بدر بودند
و شش صد نفر از صحابان بیعت الرضوان رضی الله عنہما بودند
در ظل رایت هدایت آیت شاه ولایت منقبت جمع آمده
از کوفه بصوب شام نهضت فرمود و معاویه رضی الله عنه
قرب وصول آن حضرت شنیده با جماع جنود ضلالت
انجام شام فرمان نمود با قصد هست نوزده نفر از شام در حرکت
آوردند در پانزدهم ذوالحجه در صفین تلافی فوجی امر المؤمنین علیه
السلام الله وجهه وجود اهد شام دست داد و در یکم محرم سینه
سبع و ثلاثین پیمی به بدر و مواسا گذرانده و بقره ماه صفر آغاز
کردند و بقول راویان یازده ماه برابر یکدیگر شسته بودند
با استعمال شمشیر و تبار و تیر و کمان مشغول بودند و بقول مورخان
مدتی معاهده صفین در صفین صدر روز بودند و نو و مقاتله روی نمود
و بروز آخر مرد و لشکر همچون دریائی اخضر در موج آمدند و امر
المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه توأمی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
مردان آورده عماد سرور کائنات صلعم بر سر خود بسته و ذرع آن
سید الانبیا را در بر کرده و تازیانه نبی اخضر زمان که مسمی بمشوق بود
بدست گرفته بر فرس محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم سوار که
نام او ریج بود سوار گردید و فارسان و شجاعان و دلاوران

افاق در عقب آن خلیفه باستحقاق روان شدند و همراه - آن
 حضرت گلپوشی گفتند و از روز بزرگ صوفی اهل شام هم بر آمده
 رایتی دولت ایشان نیکون سار کرده و آهس شدند و معاویه
 رضی الله عنه که اهل شام کجا می رود که در عرب کاسی ظفر و کاسی
 نیزیمت میباشد مردمان شام باز کرده اشتغال التشرقیات
 از باد حمله رجال ساعت بساعت از پیش هشتمی شد
 و کار از شمشیر و سنان در گذشت بشت و زبان رسید
 و جوی خون چون رودی همچون و در فرزند کوه کانون روان
 کردید هر گاه مبارزان شام طریق انهم از پیش رفتند و
 امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه دست از کوشش
 و سعی کوتاه فرموده و اتباع را نیز از محاربه منع میکرد و بعضی
 از خوارج گفتند که ما یا نیز از جلونه ظفر میسر شود که در وقت
 نیزیمت از تعاقب اعداء منع می فرمائی و حال آنکه از مردم
 مایان روی بگریزمی آوردند اتباع معاویه رضی الله عنه می آورد
 وند آن حضرت در جواب آنها فرمود که معاویه رضی الله عنه بمضمون
 کتاب الهی و سنت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم عمل نمی
 نماید و من آن کلمه که ابن سفیان میبندد القصه تمام آن روز جنگ
 قائم بود بلکه زمان زمان صعوبتش می افزود با وجود آن که خورشید

خبر

خبر نزار از هبایت آن کارزار اندیشیده رخت اقامت
بنیان خانه مغرب کشید و رخساره زمان مانند دل معاصیان
شام تنگ و تیره آید آن دو سپاه دست از قتل یلک یلک
بازنداشتند و بفریب تیغ درختان و سنان - جان
سنان همت برانهدام و انهدام بنامی یلک یلک گماشتند
و طائفه راویان روایت کرده اند که امیر المؤمنین حضرت
علی کم الدوم بر که را در آن شب یافتی از پاهای در آوردی
و تکریمی کفنی ویلی از مخصوصان عدو یلک رت نگاه داشت
نوبت بیاضدوسی و شش نفر رسید و در مجموع کبری از
ابو سعید سمعانی مرویست که معاویه رضی الله عنه گفت
که امیر المؤمنین حضرت علی کم الدوم در لیلته ابریر نفس
خویش زیاده از نه صد نفر از ابطال رجال بقتل رسانید - و از
جانبین در محاربه مبالو نمونند تا آفتاب بلند کرد و آغوشم -
کوفی گوید که جمعی از ارباب اعماد و شمار شتکان آن جنگ
نموده اند سی و شش هزار در خیز تعداد در آمده و در نفتح السا
لکن شمار شتکان لیلته ابریر راسی و سه هزار نفر گفته اند و بروز
دیگر که هنوز جنگ قائم نبود و معاویه رضی الله عنه چون آثار ضعف
و عجز در شکر شام مشاهده نمود با عمر و عاص رضی الله عنه گفت
بجاست آن جلیها که ذخیره بناده عمر و گفت بر از خنین روز حیدم
ذخیره کرده ام بفرمای تا مصاحف را بر سر رماح مربوط رود و نیده

گویند بر این کتاب خدای حکم است که میان ما و شما بر این عمل
 نه نموده مسواقیان که بر این مقوله اطلاع یافتند و رآی ایشان تنفر
 پذیرفته چون که اکثر اعیان و امرار و سپاهی امیر المؤمنین کرم الله
 وجهه از معاویه رضی الله عنه رشوتها گرفته بودند و از محاربه ملول شدند
 و میل فراغت داشتند گفتند ای شاه ولایت دعوتی
 معاویه رضی الله عنه را اجابت کن که ترا بکتاب الهی می خواند امیر المؤمنین
 فرمود که من از او در ترم زرم نمان با اجابت کتاب خدای عزوجل
 اما این حیل است که عمر و عاص اندیشیده اند و این مکر است
 که آنها پیش آورده مقصود مخالفان از رفع مصاحف - عمل
 بمضمون کتاب خداوند تعالی نیست بلکه چون از حرب آنها
 تنگ آمده اند و زلفت و ظفر با یوس کشه می خوانند
 که باین قاعده فتنه را تسکین دهند و ازین عهده جان خود را
 بیرون می برند و لشکری عراق آغاز الحاح کرده گفتند اگر
 انتم اس معاویه با بنجاح مقرون نگردو ما ترا گرفته بخصم - می
 سپارم چون که این سخن باین مقام رسید امیر المؤمنین
 فرمود انا الله وانا الیه راجعون و الی الله المشتکی - و الله
 المستعان انت الحاکم فیما بیننا فانک عدل لا تجور و در خلال
 این احوال رسولان معاویه مصاحف با خود آوردند و گفتند
 ای ابوالحسن شامیان میگویند که با ما یان کتاب الله که عملنا -
 میان ما یان حکم بجز این کتاب نیست در این اثنا ربین اللوا

و جمعی سپاهیان که ایشان را خوارج گویند آمده بمیان او و التماس
 نموده گفتند که دعوتی معاویه را اجابت باید نمود - و الا
 ما یا نرا در محال گفت خویش معذور باید داشت چو که امر المؤمن
 منین ایام خوارج را در اجابتی التماس معاویه ملاحظه نمود
 اشعث ابن قیس که از معارف کوفه بود او را امر فرمود که
 با اهل رایات بلوی که بر رفع علامات اهل حرب پردازند
 اشعث بفرموده آنحضرت عمل نمود بعد از آن معاویه نزد
 امیر المؤمنین علیه السلام وجه پیغام داد که کتاب خدا نطق
 ندارد و لادم اینکه که اول تو شخص را مختار کن و من نیز مختاری
 گیرم تا که تصفیه بایان آمده شود چو که پیغام نزد مست شاه مردان
 رسید اهل عراق گفتند معاویه از سر انصاف سخن میگوید باده
 حفاظ کلام از مردم عراق و شام اجتماع نموده میان بر دو صف
 نشستند و قرار دادند که در امری خلافت حکمین حکم کنند
 و آنکلی شام حکم عمر و عاص رضی الله عنهما دادند - و
 اشعث ابن قیس و متابعان او گفتند و مختار بایان -
 ابو موسی اشعری است امیر المؤمنین امیر الله وجه فرمودند
 که مرا برای ابو موسی اشعری شوقی ندارم عبد الله ابن
 عباس رضی الله عنه از جانب مختار است اهل شام و خوارج
 گفتند که میان شما و عبد الله فرقی نیست هر چند امیر و سایر

عقلا مبالو فرمودند که دیگری از اهل کیاست تعیین نمایند آن
 جماعت قبول نه نمودند و چون امر خلافت بر مصالحه و حکم
 حکمین قرار یافت و امیر و اعیان عراق و معاویه و معارف
 شام در میان لشکرگاه جمع ساخته عهدنامه نوشتند و این
 در تصفیه در سوم ماه صفر در سه شان و ثلاثین بجزی روی
 نمود و بعد از اتمام مصالحه امیر بجانب کوفه و معاویه بطرف شام
 مراجعت نمودند و مقررانده ابو موسی اشعری با طائفه از اعیان
 و معارف حجاز و عراق و عمر و عاص با عظمای روم و شام -
 بدوۃ الجندل که موضع ایست میان عراق عرب و شام -
 جمع گشتند که در امر خلافت حکم کنند و بعد از انقضای
 میعاد ابو موسی و عمر و عاص رضی اللہ عنہما بر ملک با چهار
 صد نفر در دوۃ الجندل جمع گشتند و بعد از گفتگوی بسیار
 میان ابو موسی و عمر و عاص رضی اللہ عنہما در آخر عمر گفت
 مصیبت آنست که حضرت علی و معاویه رضی اللہ عنہما - را
 از حلوۃ عزل کنیم و هم خلافت بشوری قرار دهیم تا که مسلمانان
 شخص که شائسته اینکار بوده شد او را اختیار کنند
 ابو موسی این را می آورد پسندیده و چون که بمنزل آمد - دند
 و عبد اللہ این عباس رضی اللہ عنہما گفت بخدا سوگند ای ابو موسی
 همان من است که عمر و عاص تر از فریب داد اکنون از روی

نهیجت

نصیحت میگویم که اگر در امری اتفاق نموده اید او را در تکلم تقدیم
 نمائی که او مرد غدار است می ترسم که تو پیش از وی
 در امری متفق علیه حدیثی القائلی او مخالفت تو انچه را کند
 فساد می شود که در آن مجلس تدارک آن نتواند کرد ابو
 موسی رضی قبول نمود روزی دیگر ابو موسی و عمر و عاص رضی
 با خلافتی در مسجد جمع شدند ابو موسی با عمر خطاب کرد که
 بر منبر رفته حدیثی متفق علیه را بسمع مردم رسان عمر گفت
 معاذ الله تو تقدیم نمائی که از من اسن و افضل ابو موسی
 با استدعای و الحاح یار موافق بر بالای منبر بر آمد و بعد از حمد
 و شای حضرت پیریا و درود حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم بر زبان آورد که ترقیه حال رعایا و تنظیم اموری بر این
 منوط و مربوط است که حضرت علی و معاویه رضوا از
 تصدی امر خلافت و حکومت معاف داریم و این کار
 را بشوری حواله کنیم تا که از برای صلاح خویش بر منبر نشا
 سته این امر خطر دانند اختیار نند آنگاه انگشتی
 از دست بیرون آورده گفت که من حضرت علی و معاویه
 بر دور از خلافت بیرون آوردم چنانچه این انگشت بر از
 انگشت خویش بیرون آوردم و بعد از آن از منبر فرود آمد و عمر
 بر منبر بر آمد و گفت این شخص صاحب خود را از خلافت

عزل او چنانچه مجموع مشاهده فرمودند و من صاحب خود را که
 معاویه است بخلافست مقرر ساختم زیرا که او والی امیرالمؤمنین
 حضرت عثمان رضی الله عنه میباشد و طالب خون اوست
 و ترا در ترین مردم که بجای خلیفه مظلوم شهید بنشینند
 اوست ازین سخن غلغله در میان خلایق بافتاد و ابوموسی
 او را دشنام داد و عمر و زبان بستیم ابوموسی شاد و طایفه
 که حاضر مجلس بودند زبان بطعن ابوموسی در زارده -
 گفتند که امیرالمؤمنین عاقبت و توقوفی ترا میدارند
 از آن جهت حکومت ترا مروه میدارند و فوجی قصد قتل -
 ابوموسی کردند و وی از هم جان عزیز تر نجات بجمله رفت و عمر
 عاص با متابعان بدشستن رفته بخدایت معاویه رضی الله
 کردند و عبد الله بن عباس رضی الله با موافقان بخدایت
 امیرالمؤمنین حضرت علی رضی الله شافت و آنحضرت
 را بر آن قصه ازیم حالات اعلام دادند و در مقصد الاقصی
 مذکور است که بعد از وقوع این قصه شیعه مردم متفرق بجای
 فرقه شدند و زمره گفتند لا حکم الا للهِ ان را کلمه خوانند
 و خود را نیز گویند و اروپا بر زبان آوردند که مایان کار این
 بر دورا بخدا باز نذر شستیم این گروه را بر صیه نام نهادند و جمع
 اظهار کردند که این حکم بخطا بود و مایان کسی را با ماست و خلافت

احق از حضرت علی کرم الله وجهه و دیگر را نیز شناسیم و در نفس
 او کنیم از هر که غیر او باشد و این جماعت بر و انقض مشهور شدند
 و فرقه گفته اند که بر ما واجبست که کتاب ریزد و متعال را متابعت
 نمایم و هر چیز را که کلام الهی زنده کند او را از این کنیم و هر چیز را که تیش
 او بر طبق قرآن مقرر باشد بجز اینیم این فرقه را معتزله نام نهادند
 و بقول راویان اعداد مقتولان محاربه صفین از سپاه امیر
 المؤمنین کرم الله وجهه هشت پنج هزار نفر شهید شدند و در آن
 جمله ۲۵ هزار نفر از اهل بدر بودند و از لشکری معاویه رضی الله عنه
 چهل و پنج هزار نفر کشته شدند و در مستقصی مذکور است
 که در صفین از فوجی حضرت شاد نجف کرم الله وجهه چهل هزار
 نفر شهید دیدند و از لشکری معاویه رضی الله عنه هشتاد هزار نفر
 کشته شدند و در نظام التورخ مسطور است که در سده
 تسع و ثلاثین هجری جده امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه موسی اشعری
 مختار کار و جده معاویه رضی الله عنه عمرو عاص حکم کردند و سیلان
 برد و لایبت را ضا تقسیم کردند نصف معاویه رضی
 را و نصف امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه را دادند و
 به نسبت عمرو عاص خیانتی ظاهر کردید که از معاویه رضی هجری -
 رشوت اخذ کرده بودند و امیر المؤمنین کرم الله وجهه حکم آنها
 را فنی کردند و دوزخه نفرزادان شاه مردان بسبب

این معنی که بتجلم ضا داد و موسی اشعری بجهت خود حکم آده بودند
 امیر المؤمنین را مخطی نام کردند و پیرون آمدند در حدودان
 شریع شدند و گفتند اگر تو خلیفه بر حق میبودی بتجلم حارضا
 میدادی و اگر میبودی چرا اقدام بر خلافت نه کردی و بر معاویه
 رضو و مسلمانان را از شیخ بران چرا کشیدی و ما ناسحق چندین
 نزر مؤمنان را چرا کشیدی که استعداد در جواب کردند
 و با امیر المؤمنین جنگ کردند و شش نزر نفر کشته
 شدند و چهار نزر نفر بوجه رگای یافتند و در هشتم رمضان
 در سده اربعین بمحرمی عبدالرحمن بلجم شاه مردان را در محراب
 مسجد شمشیر زد و شب ادینه امیر المؤمنین ~~بمعاویه~~
 حق تعالی پوست و در فرزند مسطور است که عبدالرحمن بلجم
 مبین امیر المؤمنین کرم اللوجه بود و معاویه او را بفریفت
 و بطنی در مال بوردادن قبول کرد و گفت که برو مع کتشد
 بعد از نماز عجمه شاه مردان بر روی زیارت هر دن آمده بود و ز کوفه
 از یاران پوشیده تناد بی صلاح بر آمده بودند و عبدالرحمن -
 بلجم با صلاح دنبال امیر المؤمنین بیاید امیر المؤمنین حال او در یافته
 اخر ز کرد و وی در دنبال نشست امیر المؤمنین پیش آمد و کور
 دید و آوز بدان کور زد که یا فلان بن فلان بنقصد نفرمیت
 که بدان نام بودند در جواب لیک گفتند باز امیر المؤمنین

فرمودند

فرمودند یا فلان ابن فلان نام پدر اینها فرید کرد صد نفر بدان
نام جورب دادند باز امیر المؤمنین گفت یا فلان ابن فلان
نام پدر و جد فرید کردند همان یک نفر بدان نام جورب داد و امیر
المؤمنین گفت پایاب بجاست و می جواید و بد آنجای بود آن
امیر المؤمنین بآن محل رفت در آن زمان عبد الرحمن ابن بلج در
رسید و امیر المؤمنین فرود آمده نماز شروع کرد چونکه بر وقوع آمد
بیخ زد امیر المؤمنین فرمود قدرت بر آب الکعبه و جهان داد او را
غسل داد و جنازه خوانده بر شتر بار نموده سمت مدینه روان نمود
و در شتر مانند هوا بدوید که کسی جز او نیافت که گویا رفت بعضی
گویند که در شتر آورد خلق الله دفن کردند چونکه امیر المؤمنین
شکست پیانت از روز در اختلاف کوفه بود و اهل کوفه بر امیر المؤمنین
منین حضرت امام حسن رضی الله عنه بیعت کردند و اهل شام سخته
معاویه رضی الله عنه نمودند و امام حسن رو بجانب شام نهاد و معاویه رضی
الله عنه رو بجانب عراق آورد در موصل ملاقی شدند میان ایشان بود
صلح شد امام حسن رضی الله عنه از خلافت خود خلع کرد تا که
ماحق خون مسلمانان بر حخته نشود و طرف مدینه باز گشت و این
ماجرای شش ماهی بود معاویه خلیفه شد و در الملک دمشق
کردید و در رساله عبیدی مسطور است که معاویه رضی الله عنه در سال یکبار
بر آنجا زیارت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم می آمدند در مدینه
و امیر المؤمنین امام حسن و امام حسین رضی الله عنهم نیز در

روضہ استقبال میکردند و بعد از زیارت ایشان بر سر سبزه
 خود سوار آرد و غناش بر درشته بردوش پیاده پیش ایشان
 ایشان پیاده می آمدی تا بخانه ایشان فرارسایندی سالکان
 مدینه میگفتند که این فیلسوفیست که پدری ایشان را بکشت
 و در ملک ایشان خلیفه آردید و در آخر خود را همچنین می
 نماید و امام حسن رضا و امرالمومنین عاقل که بر روز شنبه
 نهم رمضان در کعبه تسبیح و در بین بجزی آورد در صیحات
 او زود رفتا نقل کردند و از جمله شهدای عرب صفین یکی
 عمار ابن یاسر رضاست که حضرت خیر البریه علیه افضل الصلوة
 و التحیات در حق او فرموده یا عمار یقتلک الفة الیابغیت
 چون که خبر شهادتی عمار بحضرت صدرا در رضی الله عنه رسید
 بغایت خشکین شده بر زبان بلاغت آید که از این که از این که
 الله تعالی بر عمار رحمت کند روزی که او را از قبر برانگیزند و در
 انوقت که میان کور از نیک و بد سوال کنندیم دریم بر انماز
 رحمت کناد و هر وقت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 که کس را دیدم و چهارم عمار بود و از چهار کس دیدم پنج عمار بود
 نه یک نوبت عمار را بکشت واجب شده بلکه باره استحقاق
 آورده جنت عدن او را بسیار و بسیار او را ناحق کشتند

و او با حق بود چنانچه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده بود در الحاق
 مع عمار حیث ما د از حضرت امیر المؤمنین بہ نفس نفیس
 بر عمار نماز جنازہ گذرانیدہ بدست ہمالیون خویش اورا بجاک
 نہاد و مدتی عمر عمار رضی اللہ عنہ ویکسال بود و دیگرى از شہدار
 صفین خرمکہ ابن ثابت رضی اللہ عنہ ملقب بذوالشہادتین
 بود کہ حضرت مقدس بنوی صلی اللہ علیہ وسلم در قضیہ کوہی او
 را بجای دو کوہ اعتبار فرمودند از اصحابان بدر و از انصار است
 و دیگرى اولیس قرنیست رحمۃ اللہ علیہ کہ نبی افرزمان صلی
 اللہ علیہ وسلم اورا در خیز تالہا بن فرمودہ در جیب البیر سقوط است
 کہ روزى اولیس قرنی رحمۃ اللہ علیہ کلک لہا کہ بہ تبارہ دریای فرات
 وضوی نمودند کہ آوزر طبل بکوشش اور رسیدہ رسید کہ این ہم
 صدر است گفتند کہ آوزر طبل شاہ مردان است کہ بحرب
 معاویہ مرود اولیس گفت بیج عبادت فاضل تر از متابعتہ
 حضرت علی مرتضی ام اللہ وہ نیت آن گاہ در ملاذمت
 آنحضرت شتافہ غاشیہ موافقت را بردوش نہاد تا در
 یلی ازان معارک شریقی شہادت چشیدہ بروضہ رضوان
 فرامید و در محاربہ دیگر امیر المؤمنین رضی اللہ عنہما در جہت
 و آن ملاعین چہار ہزار و ہشتصد نفر بودند و از آن طبقہ زیادہ
 از نہ نفر جان ہرون نبردند و از لشکری نصرت قرین -
 بیش از نہ نفر شہید نہ شدند و در سال چہم در آن

۱۱۳۸

بر ملاال وقتی صبح روز جمعه نوزدهم رمضان در سنه ۱۱۳۸
 سالک مسالک صدر بر عبدالرحمن ابن علی محمدی شمشیر خود
 را نیز آب داده بود بان شمشیر امر المؤمنین را در مجرای مسجد
 چون نه بر قوع انداخته تیغ زدیم به همان زخم آن شاه مردان
 زربا بافتاد و شهید گردید و زرد در رفا بفرود کس اعلی فرامید
 و مدتی عمر شریفش شصت و چهار سال بود و مدتی خلافتش
 چهار سال و نه ماه و پانزده روز بودند و امیر المؤمنین ام المومنین را
 شته قائم بودند یکی بزینبین عقیق لاله الا الله عدة للقائه وقت
 نماز و آنست مبارک میفرمود و بزینبین فروزه ثبت بود
 که نفرین الله و فتح قریب که در حرب باناست آنحضرت بوده
 و بزینبین که در ایام خلافت در دست درشت و ریاقوة
 ام المومنین و علی عبده نوشته بود و علیه امیر المؤمنین
 منین تنم کون زناش مائل بحجرة بود میانة قائمة و تابان روی
 و فرخ چشم و اضع و اشعر البدن و عظیم البطن و طول
 اللحية و میانی پر و دوشش آنحضرت هر بود و کما من شریف
 را یکبار خصایب کرده بود و نه زن در حاله نکاح در آورد
 اول سیده النساء بود تا که حضرت فاطمة الزهرا علیها السلام
 در عالم فنا اقامت درشت حضرت مرتضی ام المومنین
 کت دیگر زن رغبت نفرموده دوم ام البنین بنت
 صحابین خزام ابن خالد سوم ام اسماء بنت عمیس خشمیت

چهارم مسماة ام حبیب بنت ربیعہ بن ثعلبہ نجیب امام بنت
 ابی العاص بن ربیعہ زوزین بنت محمد رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم تولد نمود ششم ام خولتہ بنت جعفر بن قیس حنفیہ
 ہفتم ام حجار بنت امرای قیس کلابیہ ہشتم لیلی بنت
 مسعود بن خالد از بنی تمیم ہنجم ام سعید بنت عمرو بن
 مسعود ثقفیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین نقل من خلاصۃ الاخبار
 اعداد اولاد امجاد آنحضرت بقول روایان پانزده نفر
 بودند امام حسن و امام حسین و امام محمد حسن از بطن حضرت
 فاطمہ از زرا رضی اللہ عنہا و عبد اللہ و عثمان و عباس و امام جعفر
 از بطن ام ابیہین متولد شدند کہ شہدای اربلا اند و عبد اللہ
 و ابوبکر کہ نام مادر ایشان لیلی بود و اینها نیز اربلا بقر شہادت فا
 نقل شدہ بودند و یکی و عون از بطن ام اسلمہ در وجود اولاد و محمد
 البر کہ بمحمد حنفیہ اشتهار دارد و از بطن خولتہ تولد نمود و عمر الا بقر
 در از ام حبیب بوجود آمد و محمد اوسط نام مادرش امام و محمد
 اصف و نام مادرش ام ولد بود و بالفاق واقفان موافق روایان
 انساب از پنج ہر حضرت ولایتہ مآب کرم اللہ وجہہ نسل مانند
 امام حسن و امام حسین و امام محمد حنفیہ و امام عباس و امام عمر رضوا
 بن اللہ علیہم اجمعین بنات مکرمات امیر امت صفات
 کرم اللہ وجہہ ہفده بودند زینب ببری و رقیہ و ام کلثوم ببری -
 بنات حضرت فاطمہ از زرا رضوا بودند و رقیہ در خورد سالگی وفات

یافت در زینت کبری را عبدالدین جعفر طهارت رضی در عقد نکاح
 در آورد و ام کلثوم کبری را عمر در جهالہ نکاح در آورد و زینت صفرا
 و رقیه کبری و فاطمہ و رقیه صفرا و خدیجہ و میمونہ و امامہ و رملہ
 الکبری و رملہ الصغری و ثقبہ و رملہ و ام حسن و ام لانی و
 ام سلمہ و ام آرام و ام جعفر کہ اسم محض او عاتقہ بود و ام
 بعلی کہ در خطبہ ام کلثوم بود کثیرت و بقول اہل توارخ اولاد شاہ
 مردان رضی نوزده نرینہ و ہر وہ زنالمہ بودند و بقول راویان -
 شریفین بیان سی و پنج ذکور حضرت جبرائیل علیہ السلام آمد و جبہ بودند -
 امام المؤمنین حضرت ابی محمد الحسن رضی میلاد - با
 سعادت آن امام عالی نژاد بر واپسی اصح پانزدہم رمضان سنہ
 ہجری در مدینہ منورہ اتفاق افتاد و بعد از تولد امام حسن رضی اللہ
 عنہ حضرت جبرائیل علیہ السلام اسم شریفش را بطور بدیہ تجزیہ
 حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم آورده بود کہ بر قطبہ - حریر
 بہشت نوشتہ بودند و بقول بسیار راویان اہل توارخ حسن
 مرادف شہیر است و شہیر نام لہر ہارون علیہ السلام نیز بود و
 القابش تقی و سید ذرکی و طیب و سبط و ولی بصمت
 پیوستہ و امام حسن رضی بوقت وفات حضرت سید الانبیاء
 صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سالہ بود و در وقتی انتقال امیر المؤمنین
 کم آمد و جبہ کہ از در رفتن بجنت اسم شریف فرما شدند و سی
 سی و ہشت سالہ بود و بر واپسی شفا القدرتی خدا قشش ششماہ

و ما نژدہ

پانزده روز بنا بر اختلاف رای متابعان بلکه محض بقضا - ی
مالک الملک المستعان دست از آن صم باز داشته
همراه معاویه رض صلح کردند پانزدهم محرم در سلسله بحری مری
ایالت را بوی گذاشت و با اهل بیت خویش یازده
هج سال در مدینه منوره بعبادت مشغول بودند و در اوائل
سده فمین بحری بسبب کسم قاتل الماس که
زوجه آن حضرت جعفر بن ابی طالب است بن قیس بن
حضرت رض داده بود که پهلوی بر لبه نالوانی و ککالیف نهاد
تا چهل روز در ریف افتاده بودند ۲۸ ماه صفر
مذکور بحری مرغ رویش از قفس وجود بر یاض عدن
پر در نمود و بقول راویان النواقه عظمی در اول ریح الاول
در سب مذکور بوقوع انجامید و بقول حمد الله مستوفی و فاة
آن امام مجتبه صفات در پانزدهم صفر
در ربیع بحری دست داد و عمر غزیش بنا بر روایتی
اول که مختار اثر در باب اخبار است چهل و هشت
سال و شش ماه بود بد آنکه اولاد امجاد آن امام عالی
تراد بر روایتی اکثر مورخان شانزده نفر بودند و اسمای شریفه
آن شانزده کان اینست حسن و زید و عمر حسین و
عبد الله بن عمر و عبد الرحمن و عبد الله اصغر و اسمعیل و محمد

يعقوب وجعفر وطلحة وعمره وابوبكر وقاسم وبنات
 كرامات ان امام مجتهد صفات پنج بودند و اسمای شریفه
 آن شانزدهمین اینست ام فاطمه که والده امام محمد باقر بود
 و زینب و ام عبد الله و ام الخیر و ام سلمه و ابن الحشاش و
 بقول زمره علمای علم النسب از امام زید ابن امام حسن
 و امام حسن ابن امام حسن رضی الله عنه نقل مانده و سایر
 اولاد آن حضرت عقب ندرند و این کلمات از سخنان امام
 حسن ابن امام حسن است که بولد خود عبد الله مخض وصیت
 فرموده بود استغن عن السلافة بطور انصت فی المواطن
 التي تدعوك نفسك الى الكلام فيها فان انصت حسن
 علی کل حال کلام مفخر نظام حضرت امام حسن است ثلاث
 الناس فی ثلاث الکبر و الحرس و الحد فالبکری ثلاث
 الذین و به عن ابليس و الحرس عدو نفس و به اخرج حضرت
 آدم علیه السلام الجنة و الحد زائد السوی و منه قتل قایل
 و هابیل و ایضا من کلام الادب لمن لا عقل له و لا مروءة
 لمن لا حیار له و لا حیار لمن لا دین له راس العقل معاشره
 بالجمیل و بالعقل تدربک الدررین جمیعاً من حرم العقل -
 حرماً جمیعاً یا ابن آدم عطف عن محارم الله تکن عابداً -
 و دررض بما قسم الله تکن غنیاً و احسن جورر من جاویرک

تکن

تکن مسلماً لا اغنی البر من العقل ولا فقر مثل الجبل ولا وحشته اشد
 من العجب لا عیش الذومن حسن الخلق حضرت امیر ارم السدوم
 از امام حسن رضا سوال فرمود یا بنی ماسدا و فقال یا ابنت السدوم
 وضع المنکر بالمعروف فقال ما اشرک قال اصطناع العسرة والا
 صمائل بالجریة فقال ما المروة قال العفاف واصطلاح المال قال
 فما السماع قال البذل فی العسر والیسر قال فما لا افا قال المواخ فی
 الشدة قال فما الحکم قال کظم الغیظ قال فما الغنی قال رضی النفس بما
 قسم الله قالی وان قل قال فما الفقیر قال شرة النفس فی کل
 شیء قال فما العقل قال انبت قال فما السناء قال ایتان الجمیل
 وترک ایتیح نقش خاتم آن حضرت رض العزة الله وحده
 و امام المشرقیین والمغربین حضرت ابی عبد الله

الحسین رضا اکثر مورخان با قلام بلاغت نشان بر لوح بیان
 زین ارقام نموده اند که بعد از وفات امام حسن رضا پنجاه روز
 منقض شدند سید النساء حضرت فاطمة الزهرا با امام حسین رضا عالمه
 شد و تولد آن حضرت ششم شعبان ۱۰۰ هجری و قوع یافت
 و بر دایمی بعض مورخان مثل مصنف و مستقصی و مؤلف و غیرها
 فضلالی کبار مدعی همدان امام بزرگوار شش ماه بود و غیر محلی
 این ذکر یا علیه السلام و امام حسین رضا الله عنه هیچ فرزند و بچه
 شش ماه متولد نشده که از این زیسته شد چون که آن
 غنی بکین ولایت در کاشن و انیب العطا یا نسیم فتمثل
 لها بشرا سویا بشکفت و شام این کلدسته بمشام حضرت خیرالا

در کاشن جا
 بفضله از وی

نام صلی الله علیه و سلم رسید مبتدی و سرور بخانه حضرت بی بی فاطمه
 زینب را رضی الله عنه تشریف تشریف خود از زانی فرمود و آن قره العین
 نبوت را در حجر عطفوت خویش جای داده اذ آن در گوش
 راست و اقامت در گوش چپ او گفت و نامش حسین
 بناد و حسین مراد ف شیب است و شبیر نام دوم لر که روان هم
 است و القابش وزیر و رشید و سید و طیب و دخی و زنی و سبط
 و در نسخ معتبر از علمای دانشوران و فضلاء عاقلان معین گشته
 که حضرت امام حسن رضا از فرق تا سینه شبیه بحضرت خرابتر صلح
 الله علیه و سلم بود و حضرت امام حسین رضا جمالی درشت جوان
 که در خانه تاریک نشستی از بیاض پا عذر و بر اکت رخسار فایض
 الا نورش بوی خوش میداد و درخشنده کی او مانند آفتاب
 تابان بود و ز سلیمان فارسی رضا ~~مستور~~ مرویت که حضرت
 رسالت شاه صلح الله و سلم فرمود که امام حسن و امام حسین پر و دل
 من اندر که این نزد دوست دارد گویا مراد دوست داشت باشد
 و مرگ مراد دوست دارد گویا خدا مراد دوست دارد و مرگ خدای را
 دوست دارد او را در بهشت در آرند و مرگ امام حسن و امام حسین
 را دشمن دارد گویا مراد دشمن درشت و مرگ مراد دشمن در در آنکس
 دشمن خدا و رسول است جای او دوزخ بوده شد و آن امام
 عالی مقام بوقتی وفات حضرت سید الانبیا صلعم نشش ساله و
 نشش ماه بود و در زمان شهادتی حضرت شاه مردان کرم الله وجهه

مسئول

سی و شش ساله بود و در حدین انتقال حضرت امام حسن
 رضا علیه السلام شش ساله بودند و پس از فوت برادر عالی کور خویش
 یازده سال در جهان فانی اقامت داشت بر فرجه دهم
 محرم سه اهدی بمکه در موضع اربلا ریمی غنیمت بجانب
 فردوس اعلى برافراشت و مدتی امامتش قریب دوازده
 ده سال بود و او آن حیاتش پنجاه و شش سال و پنجاه
 و یازده روز بود و در روقه الصفا مسطور است که بنقش او سه
 نفر از اهدیت و قرآن با بیان حضرت امام حسین رضا در موضع
 اربلا بدره بلند شادت رسیدند و زرموالی آنحضرت در آن
 روز جان سوزش کس نجات یافتند و همچنان از اولاد علیهم السلام
علیهم السلام ذکر امام علی ابن امام حسین رضا را امام زین العابدین
 در کتب الغم اسمای جمیع اهدیت که در آن واقعه شهید شده
 اند برین موجب تفصیل نموده اند حضرت امام حسین و امام
 عباس علی و امام عمر و امام محمد و امام عبداللہ و امام جعفر رضا ابناء
 مرتضی علی کم الاموم و امام ابوبکر و امام قاسم و امام عبداللہ
 اولاد امام حسن ابن علی کم الاموم و امام علی و امام عبداللہ
 ابناء امام حسین بن علی کم الاموم و محمد و عون پسران جعفر
 طیار رضا و عبداللہ و عبدالرحمن و جعفر ابناء عقیل رضا عن
 و مسلم ابن عقیل در کوفه قید زین واقعه شریقی شهادت

حشیده بود و امام حسین هفت فرزند داشت و امام علی
 بن امام حسین الاصفه که مادرش شاه زنان بنت یزدجرد بن
 شهر یاز و امام علی بن امام حسین الاکبر که والدش امیرالمؤمنین
 ابی تره بن عروه بن مسعود الثقفی و امام جعفر بن امام حسین
 که مادر او فضا عیبه بود و وی در زمان حیات پدر با جمل طبعی از
 عالم فنا بدررالقرر انتقال نمود و امام عبد اللہ بن امام حسین
 که بزخم شیر ملامین در حالی طفولیت سینت خرامید و امام عمر
 بن امام حسین رضایقول موزخان در واقعه ربلا چهار ساله بود
 بعد از آن در اندک زمان از دررقانی بدرر جاب ویدانی رحله
 نمود و بالتفاق جمیع مورخان نسب جمیع سادات حسین
 علی ابن امام حسین رضو که ملقب است با امام زین العابدین
 ملحق میشود بداند و خیران بی بی فاطمه که باز در وراج امام حسن
 بن امام حسن الرضا فرزند او بی بی سکینه بنت امام حسین
 رضو را با امام مصعب بن زبیر بحباله نکاح خود در آورد و بعد
 از فوت او عبد اللہ بن عثمان از وراج نمود صلی اللہ علی محمد
 و آلہ ما خلف الملوان و تعاقب العصر ان و نقش فاتم آن
 حضرت لکل اهل کتاب و این کلمات طیبات از سخنان آن
 حضرت است ان اجود الناس من اعظمی لمن لا یرجوه و ان اعفی
 الناس من عفی عن قدره و ان اوصل الناس من وصل من

قطعه

قطعه من اراد الله تعالى وتبارك بالصنعة الى ارضه كافاه بها
 في وقت حاجته وعرف عنه من بلاد الدنيا ما هو اكثر فيه و
 من نفس كربته مؤمن فرح الله عنه رب الدنيا والاخرت
 ومن احسن احسن الله له وهو يحب المحسنين وقال رضي
 الله عنه صاحب الحاجة لم يكرم وجهه عن موالك فآرم وجهك
 عن ربه وقال الحليم زينت والوفاء مروءة والصلوة نعمة والادب
 سلبار والجملة سفينة والسفينة ضعف ومجالسة اهل الدنيا
 شر ومجالسة الغسوق ريبة
 امام المسلمين

علي بن امام حسين اخا امام زين العابدين رضا تولد ان امام عا
 ليمقام بروايتي اصح يازدم شعبان سنة ثمان وثلاثين بحري
 ولنت شريفش ابو محمد وابو الحسن وابو القاسم وابو بليرين
 كفته اندو القاب ان حضرت سيدا العابدين امام زين العابدين
 رضا زكي وذو النفقات وامين وان جناب بروايتي اول كه محمد
 انزاري باب اخبار است در زمان شهادت جد بزرگوار حيدر
 در روم الدوله سنة ساله بود و در وقتي وفات عمر حضرت امام حسن
 رضا دوازده ساله بود و در واقعه كربلا هشت و شصت ساله بود و
 بعد از آن حادثه مها و چهار سال عمر و بگير باقت خاص در مدینه
 منوره ششم محرم سنة خمس و تسعين بحري بر باض رضوان
 خوايد و مدتی عمر بزرگش پنجاه هشت سال و بقول مورخان

انتقال آن امام ستوده صفات خصال از درر لال در سه
 ربع و تسعین روی نمود و زمره علمای اعم و فضلاء بنی آدم -
 اتفاق در زندگی آن امام به محاسن ذرات و مکارم صفات
 و وفور دانش و زور کوری و ثروت طاعات و پرستگاری از کاف
 سادرت عالم و عامه منتسبان حضرت خانم الانبیا صلی الله
 علیه و سلم امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی همت پرشید
 قواعد شرع شریف و تمهید مبانی ملت خیف و اشاعه خود
 و سخاوت و افاضه لطف و مرحمت میکنی شد و آثار است
 فضل و سیادت و علایات علم و سعادت از ناصیه پادشاه
 ساطع و انوار سروری و امامت و آثار دین پروری و آرامت از زمین
 پیشش لامع و ستن سینه مصطفویه از حرکات و سکن
 تش ظاهر و سیر مرضیه مرقضویه از افعال و اخلاقش با حسن
 اخلاق حسن از احسان فراوانش پدید و لطف کفایت
 از الفاظ فصاحت نشانش بود در اعداد اولاد امام -
 چهارم اختلاف بسیار کرده اند چنانکه بعضی را عقیده آنکه
 آن حضرت را پانزده دین بودند هشتاد و هفت و حضرت
 و بعضی در مصنفات خود ثبت کرده اند که پانزده پر و نه و حضرت
 در ششده و اسمهای اولاد ذکر هشت اسم متفق از اهل خیرست

امام محمد باقر

الله انا محمد باقر وعبد الله باقر وانا زید شہید وعمر اشرف
 وحسن اصغر وعلى اصغر كنه اولادش موسوم باقطس است
 ومعام آنحضرت مروان وعبد الملك ووليد بن عبد الملك
 ونقش فاطم آنحضرت وما توفيقى الا بالهد ومن كلام عليه
 الرحمة والرضوان اربع ذلبن ذل البنت ولومريم والدين ولودريم
 والغرمة ولوليلته والسوال ولو كيف الطريق وقال رضی اللہ عنہ من
 قنع بما قسم اللہ لم یؤاخذ فی الناس صدقة السر یطفي غضب الرب
 وعنه يرفعه الى النبي صلى اللہ عليه وسلم قال انتظر الفرج بالعبادة
 ومن رضی بالقليل من الزهد رضی اللہ عنہ بالقليل من العمل ومن
 وصيت لابنه محمد الباقر رضی اللہ عنہ عن ابي جعفر قال اوصاني ابي
 قال يا بني لا تصعب خمسة ولا يجادتهم ولا توافقم في طريق -
 فقلت جعلت فداك ومن هو لا قال لا تصعب فاستقابلة
 ومن الثاني قال البخل فانه يقطع بك احوج ما يكون اليه قلت
 ومن الثالث قال اللذاب فانه بمنزلة الرزب يبعد منك
 القرب قلت ومن الرابع قال الاعمى فانه يريد ان ينفعك
 نصرت قلت ومن الخامس قال قاطع الرحم فاني رايت ملعونا
 في ثلاث موضع من كتاب اللہ تعالى وصلى اللہ على نبينا محمد سيد
 الانام واله اللام صلوة دائمة عميمة الى يوم القيام
 الطاهر ابو جعفر انا محمد الباقر رضو والدة ماجده اش فاطمة بنت انا
 حسين رضی اللہ عنہ ولادته باسعادش برور جمعه سوم صفر
 سنة سبع وخمسين هجرى اتفاق اوفاد و بعض مورخان

در غره ماه رجب و سال مذکور گفته اند و شاکر و نادی از
 القاب آنحضرت است و در زمان شهادت جد خویش
 امام حسین رضی الله عنه ساله بود و در آوان وفات پدر سی هشت
 ساله بود و در سده عشر و یائمه وفات یافت بدین روایت
 که اصح اقوال است مدتی عمر عزیزش پنجاه هفت سال و
 و آوان امامتش نوزده سال و در فور فضل و کمالش در متون
 وفاتر مسطور است و غرارت و مجد و جلالتش در بطون صحی
 لف مذکور و حقیقت امامتش بموجب نص ابائی عا
 شانش معین و نزلت آرامتش در منشآت مجبان خاندان
 نش بین روایت است از امام صادق که زید را نام در خود
 امام محمد باقر رضی الله عنه نقل کرد و گفت که روزی در پیش جابر بن
 عبد الله انصاری رضی الله عنه در آیدم در حالی که تلفوف ابصر بود سلام
 کردم کوراب در مبارکت نمود گفت تو کیست گفت محمد بن
 علی بن امام حسین رضی الله عنه گفت نزدیک آئی پیش او رفتم
 دست مرا بوسید و قصدهم بتقبیل باکی من قیام نماید دور
 تر شد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا سلام میرساند
 ندکفم و علیکم السلام و رحمه الله وبرکاته یا جابر چه تقرب
 مرا یاد فرموده و در باره من این الطاف نموده هست
 گفتا نه غرور نیست اینم دوستت یارب منم که میگذرم بر زبان - تو

جابر گفت

جابر گفت روزی در خدمت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته
 بودم فرمود ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با ابی
 از فرزندان من که او را محمد بن مسلم بن امام حسین رضی الله عنه گویند که
 صحیح بخانه تمالی ویران شود و حکمت خواهد داد و از من سلام برسان سلام
 از جانب من بخودت آن شازده و الا مرتبه برسانی از آن نور سلطه فرض
 خود را آدا نمود و بر و امی دیگر از جابر رضی الله عنه مرویست که فرمود قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یوشک ان تبقی حتی تلقی ولد امی
 امام حسین رضی الله عنه که محمد بن عبد الله بن یقرا فاذا القیته فاقترار
 منی السلام و آنحضرت را برفت هر آن ~~بجمله~~ و ~~بجمله~~ ~~بجمله~~ از آنجمله
 چهار زنم و سه زنانه بودند جعفر و عبد الله و ابراهیم و عبید الله
 و این کلمات از سخنان امام جعفر رضی الله عنه است لا عرووی الباقی ~~بجمله~~ رضی
 ابی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کانی ليقول اشهد الاعمال ثلاثة
 مواساة الاخوان فی المال والینصاف النفس من نفسک و ذکر الله
 تعالی علی کل حال و عنه عن قوله تعالی و جبر ايم بما صبر و اجنت و حیرا
 فاک بما صبر و علی الفقر الفقری مصائب الدنيا و من کلام ما دخل
 قلب امره شیء من البسر الا نقص من عمله مثل ما دفعه من ذلک
 قل او نثر و قال عرف المودة فی قلب اخیک بما له فی قلبک روى
 الاصحیح عنه فاک سمعت یقول لبعض اولاده یا بنی اذا انعم الله
 علیک فقد حمد الله و اذا احزنک امر فقل لا حول ولا قوة الا بالله
 و اذا صاق علیک الرزق فقل استغفر الله ربی من ذنبه و اتوبه علیه

امام السابقی ولاحق ابو عبد الله حضرت امام جعفر
 صادق رضی و ولادت با سعادت آن همه سپهر سیادت بر در ای
 راویان شریفین بیان علمای ائمه محمد بر روز شنبه ۱۱ ذی قعدة
 و سه شمانین هجری در مدینه منوره اتفاق افتاد و قید انجلیوم الا
 ثنین ثلث عشرة يوم یقیت من شهر ربيع الاول
 ثلث و ثمانین هجری اسم شریفش امام جعفر و کنیتش ابو عبد الله و
 قبل ابو اسمعیل بود و القاب آنجناب بسیار اند و مشهور صادق
 و صاحب روضه فاضل و طاهر است و پادشاه و ولادتش عبد الملک بن مروان
 و امی والده اش ام فرویه بنت قاسم بن ^{عبد الرحمن} ابی بکر صدیق
 رضی الله عنه و بقول راویان اخبار و امام جعفر در وقتی وفات جد بزرگوار
 امام زین العابدین رضی با نزهه سالم بود و در زمان انتقال و الا خویش
 سی و چهار ساله بود و مدتی امامتش سی و چهار سال و مدتی حیاتش
 شصت و هشت سال و موضع وفاتش مدینه منوره و سبب وفا
 تش ظلم و ستم که روز شنبه و موضع دفن بمایولش در بقیع نزدیک
 بقبور پر نور ابا و اجداد بزرگواران و الا شان امام عالی مقام است
 و اعداد اولادش ۱۶ ذکور و زهیت مکارم ذرت و محاسن
 صفات امام جعفر مانند بر توی اقطاب زرفلک اخضر انتشار
 کفنه و وفور از الملائکات و خورق عادت آن همه سپهر امامت
 بسان فیض سحاب در بسط اغبر صفت اشعار پذیرفته و حمیه
 مطهرش منظر اسرار علوم دینیه و حقائق آیات و سنن کلام الهی

رزق

از تحریر و تفسیرش مقرر و در فائق کلام معجز نظام حضرت رسالته
بناه صلی الله علیه و سلم از تقریر بی نظیرش مفسر و حقیقت آتش
نزد کافه بکلام علمای اعم مسلم و وجود فالق الجودش پیش عام اولاد
آدم علیهم السلام بصحت پیوسته که روزی امام و الامام می فرمود که علمنا غا
بر و فرمودندت فی الاوجاع و تقر فی الاسماع و ان عندنا الجفر
الاحمر و الجفر الابيض و مصحف فاطمه از زاری رضوان عندنا الهی و الجفر
معه فیما جمع ما یحتاج الناس الیه جمعی از تفسیر این کلام سوال کردند
جواب داد که غایب علم است بدانچه واقع شود و فرمود علم است
لقضا یا رندشته و عرض از روزگارت قلوب الناس است و
مقصود از تقریر اسماع کلام ملائکه است که سخن او شان می شنویم
و ذرات ایشان را می بینیم ایا جفر اخر طرفیت که صلاح محمد رسول
الله صلی الله علیه و سلم در آن موضوع است و از آنجا بیرون نخواهد
آمد تا وقتی که قائم آل محمد ظهور نماید و جفر ابیض نیز طرفیت که
قدرات موسی و اجمل علی و زبور داود و فرقان محمد رسول الله صلی
الله علیه و سلم و سایر کتاب الیه در آنجا است ایا مصحف فاطمه رضوان
بر خیره که از قوت بفعل آید و نام بر مللی و عالمی که تا قیامت بدر خود
در آنست و جامه کتابیت که طول آن بیفتاد و زیست که محمد رسول
الله صلی الله علیه و سلم آنرا املا فرموده و امیر المؤمنین علی کم السلام
آنرا بخط خود نوشته و بر سه محتاج علیه است تا روز قیامت در آنجا
مستور است و از آنجا جعفر رضوان منقول است که میفرمود حدیثی است از ابی

و حدیثی ابی حدیثی جدی و حدیث جدی حدیث علی ابن ابی طالب
و حدیثی عنی حدیث محمد رسول اللہ صلعم و حدیث رسول اللہ قول
اللہ تعالیٰ عن بعض اصحابہ قال دخلت علیہ و موسیٰ بن بکر و یحییٰ بن
بکر بنده الوصیة فكان حفظت منها ان قال یابنی اقبل وصیتی و احفظ
مقالی لئی فانک ان حفظت نقش سعید او نمت سعید یا یبنی من
الاقع بما قسم له نمت اللد فی قضا و من استصفر زلته - غیره
استعظم ذلته لفسه و من استصفر زلته لفسه استعظم ذلته غیره - و
نقش قائمش باشاره لاقوة الالباء اللد استغفروا لله العظیم و معاصم
آنحضرت ابو جعفر منصور الدولتی العباسی و ابوسفیان ثوری رحمة
الله علیہم میگوید که از امام جعفر رضا التماس نمودم که مرا وصیتی فرمائید که بر من
محافظت آن از عنایت الهی منتفع آدمی گفت ای ابوسفیان
در و علو ترا مروت نیت و حضور را رحمت فی و بد خوئی را بزرگی
و سیاست فی و ملوک و سلاطین را اخوت فی کفم ای فرزند
رسول خدا ترا زیارت کند فرمودم نفس خود را از محارم حضرت
عزت باز درر تا که عابد باشی و آنچه اللہ تعالیٰ نصیب تو کند را حق
باش تا که بصفت غنا متصف باشی و بر حسن محاورت
خلق اقدام نمایی تا مزین بزینت اسلام باشی و با هیچ فاجری
مصاحبت مکن تا با بار تکاثر گناه مبتلا ندوی کفم زیاده کن
فرمود بر من غزنی خود بدی عسرت و پستی جو بدی سلطنت باید

که پروان

که بیرون آید از ذلتی معصیت گفتیم که زیاده ازین میخواهم فرمود مصا
 جبت نمودن با بنشین بد خروج از جاده سلامت و مجا
 است کردن بابی با کان مستند نمیت و سلامت و عدم
 محافظت زبان موجب سلامت و ندامت بعضی ارباب
 مورخان نوشته اند که حضرت امام صاحب را شش پسر و
 یک دختر متولد شده بودند و جمعی راویان گفته اند که هفت
 پسر و چهار دختر بودند و شیخ مفید افاده کرده که اولاد زکوة و
 انانث صادق رضا یازده نفر بودند بدین تفصیل ذیل میباشند
 اسمعیل و عبد الله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسین
 بن علی بن ابی طالب رض و امام موسی کاظم و اسحاق و محمد
 که از حمیده متولد شده بودند و عباس و اسمائی فاطمه که از امیات
 اولاد شنی در وجود آمده بودند و عقب امام زینب فرزند
 امام موسی کاظم و اسمعیل و علی مرتضی و محمد و بیاج و اسحاق مؤ
 تمین رضوان الله علیهم اجمعین
 الامام مصائم - ابو
 المحسن موسی کاظم خصه الله بمزید اللطاف والمراحم و
 لاوت شرف امام صاحب بنفتم در الواله فرزلیست میان
 علم و دینه برزایشند بنفتم ماه صفر سنه ثمان و عشرين
 و مائت الفاق افتاد و نیشش ابو عبد الله و ابو ابراهیم و ابو
 الحسن و ابو اسمعیل و ابو علی نیز گفته اند و شاه
 ولادش ابراهیم بن ولید و اسمی ام وی و لده و القاش

صابر و صانع و آیدن و آن امام عالی مقام را بمرسوطه و فور علم و کلام
 و ششم کلام می خواندند و در وقتی وفات امام جعفر رضی الله عنه
 ساله بود و بر دایمی اصح است و پنجم ماه رجب ساله
 ثلاث و ثمانین و یائمه هجری در بجزد و از عالم قتل بجا آمد بقا انتقال
 نمود و مدتی امامتش سی و پنج سال و مدتی جهالتش بیجاه و پنج سال
 و با ششم مکارم اخلاق آن امام عالی شان اطراف جهان را مظهره
 بود و اشعه محاسن آذرب آن مقتدای بلند مکان شام ظلمت
 اندوز طوائف انسان را بصبح عالم افروز رسانیده و نور زید و
 عبادت افزون از قوت طاقت متعجبش و کمال علم و
 فضیلتش برون از احاطه استطاعت علماء و انشور و عجایب
 کراماتش مخبر از اعجاز رسول و عزائب خوارق عاداتش مخیر
 طباع و عقول امامت امته بوجوه فائز وجودش مخصوص و
 تقویت ملت بر رایی عالم آرایش مخصوص و نقش خاتمش
 الملک المدو عده و از معاصر امام از خلفای هادی معارون
 رشید و اعدا و اولادش سی و هفت نفر است و در خیره
 و انچه آنکه علم و نسب برانند اینست که از سیزده پسران او
 عقب مانده بدین تفصل ذیل امام علی رضا و ابراهیم و مرتضی
 و محمد عابد و جعفر اولاد این چهار بسیار اند و زید انبار و
 عبد الله و عبید الله و حمزه این چهار متوسطانند در اولاد و
 پنج قلیل الاولادند و آن عکس است و که راون و اسمعیل

و اسحاق

و اسحاق و حسن اما از اولاد ایشان عقب مانده سلمان
 و عبد الرحمن و فضل و احمد و عقیل و قاسم و داؤد و محی و عمر
 و جعفر الاصفی و از بنات مکر مات امام موسی کاظم ائمه بمصر
 اسوده و از بنات مکر مات این امام طاهر خجسته صفات است
 و فاطمه که قبر شریف او در بلده قم است و از امام موسی رضا
 رضا درویش که فرمود من زرارک فله الجنة الفردوس
 سلطان الاولیاء و الاصفیاء امام ابو الحسن علی
 ابن امام موسی رضا رضی و سیلا و کثیر الاسعاد ان امام عالی مقام
 بروایتی اکثر علمای راویان بر ذریعہ یازدهم ذوالحجه سده ثلاث
 و خمین و مابته هجری در مدینه منوره اتفاق افتاد و بقول ارباب
 مورخان ان صورتی در یازدهم ربیع الاخر سنه ماکور دست داد
 و بقول زمره ابر مخبر ان دوازدهم ربیع الثانی در سنه ثمان
 و ربیعین و مابته تولد نموده و پادشاه و لادشش منصور و اسمی
 ام وی ابی ابی بنجه که دختر ام ولده بود و اسمی امام هشتم
 بنام کنیت بابو الحسن علی ابن ابی طالب رضی اللہ
 عنہ موافق است و اتفاقش رضا و مرتضی و صاحب و رضی و وفی
 و در زمان فوت جد بزرگوار خود پنجم ساله بود و در وقتی انتقال
 امام موسی کاظم رضی ساله بود و بروایتی اکثر راویان - امام
 موسی رضا بقصد مأمون در یازدهم ماه رمضان سده ثلاث
 مابتن هجری در قریه سناباد از اعمال طوس روی بر تاض رضوان
 آورد و مدتی عمر غیر شش پنجاه سال و مرقد بمایونش در سمرانی

حمید بن قحطبه در قبه که در فن هارون اثر شدید بود و حالاً آن
 فرزند بزرگوار روضه فاضل الا نور مطاف طواف اعیان - و
 و شرفای روزگار است و قبله اقبال و بجه اهل اصاعروای اعظم
 اقطار بلاد و امصار سلام علی ال طه و یس سلام علی ال - خیر
 النبیین سلام علی روضه الحبل امام مباهی به الملک والین -
 اقارب و اجانب از مشرق تا مغرب بوفور علوی شان و
 سمو مکان ان امام اتفاق داشته و در رند و افاقی و ادانی
 بلکه جمیع افراد انسان مناقب و مفاخر ان حمیده باشد و ابر
 صفای فخر نگاشته اند و بیکارند و آرامش بوجب نفس
~~بلا~~ بر چه تصور توان کرد پیشتر بود و اما منش موجب نفس
 ابا بزرگوار معین و مقرر از ابوالصلت بروی منقول است
 که گفت روزی در خدمت امام رضا علیه الرعمه و ثنا بودم با من
 گفت که بمقدمه که او فرمودید و از بر چهار جوانب آن قدری
 خاک بیار چون نه چنان آدم خاک ستانیده و بوسیده باشد
 و فرمود زود باشد که درین موضع برای من قبری حفر کنند - و
 کسب طایر شود که هر کلنگی که در ملک خراسان است بیارند
 آن را در دقایق آنرا قطع نمایند و باز فرمود برو و زر فلان موضع
 قدر خاک بیار پس از آنجا که فرموده بودند ها فراد اند فرمود
 که برای من در این موضع قبر تیار خواهند کرد باید که بلوی که
 هفت درجه فرود برند و در میان آن کور بکنند و اگر مانع شوند

بلوی

بلوی تان که تیار کنند باید که کدو زراعت و شبری باشد که آنرا
واسع ذوالرحمة و وسیع ارداند آن قدر که خواهد بداند در زمان
حفر قبر از جانب سر من رطوبتی ظاهر خواهد شد بکلامی که ترا
تعلیم میکنم تکلم نمایی که آب زبانه شود و کدو بر آرد و در آن آب
ماهیان کوچک بینی این زمان را که بتو میدهم ریزه ریزه کن و
در آن آب اندر ز تان که ماهیان بخورند پس انگاه ماهی بزرگ
پیدا شود و آن ماهیان خورد را بر چند جناحی مسح کنی از آن مانند
پس ماهی بزرگ نیز غائب شود و چون او را بر بینی بکلامی
که ترا تعلیم کردم تکلم نمایی که تمامی انعام نماید و آنچه کفتم کنی مگر حضور
مامون باز امام فرمود که یا ابا الصلت فردا پیش اینجائی خواهم
رفت اگر از مجلس او بیرون ایم و چیزی بر سر خود پوشیده
باشم با من سخن گوی که با تو سخن خواهم کرد و اگر چیزی بر سر خود
انداخته باشم با من تکلم کن ابو الصلت گوید که روزی ذری
امام بعد از ادای فریضه نماز با دعا و جامه پوشیده منتظر نشست
تا که غلامی از پیش مامون بطلب امام آمد و امام متوجه شده
و من از عقب او روان شدم و آنحضرت در مجلس مامون در
آمد و در وقتی که پیش او طبیبهای میوه نهاده بودند و در دست
خویش خوشه انگور داشت چون که مامون امام را دید
بر حبت و شرط معافه بجا آورد و میان پرده چشمش بسید

و آن خوشه غیب را بدست امام عجم و عرب داد گفت یا ابن
 رسول اللہ ازین خوشه انگور دیده کی امام صاحب گفت که انگور
 نیکو در پیشت بوده پس مامون گفت ازین انگور تناول
 فرمائی امام ابا نموده گفت مری از خوردن انگور معاف در
 مامون مبالغه نموده گفت که ما را مگر تنیم میداری و آن خوشه را
 شنیده چند دانهائی انگور خوردن باز بدستی امام داد آنحضرت
 دوست در نه انگور خورد باقر را با نداشت و برخواست مامون پرسید
 یا حضرت کجا زلف میرید جواب داد با نجای که فرستادی
 و خدی بر سر مبارک خود پوشیده پیرون شافت و من باوی
 سخن تلفم تا که بمنزل مقدس خود رسیده فرمود که در کی اسرار
 را بستند و بر فرزش خود بلیغ کرد و من در میان سرا محزون
 و غمناک استادم ناگاه دیدم جواری را در سر ایداشت بغایت
 خوب روی و مشکبوی بغایت شبیه بابام رضا علیه الرحمه و الراحه
 و بتجلیل او را استقبال نموده کفم از جای در آیدید که در ورزیده
 بود گفت آنکس مراد را آورد که از مدینه منوره مبعثت
 بانجا رسانید باز پرسیدم که تو کیستی جواب داد که من
 حجه اللہ محمد ابن علی ابن موسی ام الکناہ پیش در آمدن
 نیز با شماره او بموافقت نمودم چون امام فرمود العین خود را دیده
 برخواست و معالقه کرده او را بسینه خود منضم ساخت و
 میان پرده چشمش پیوسید و ثمره و شجره نبوت را در فرزش خود

کشیده

کشیده آن درمی درج فتوت روی در روی پدر نهاد و با وی
 در سر سخنان گفت که من ندانستم نگاه بر دولت امام تقی
 دیدم سفید تر ز برف که امام محمد تقی رحمة الله علیه انرا می
 بسید و در آن اثناء لیسر عالیقدر دست در میان جام و سینه
 پدر من شرح الصدور برده خرمی مانند عصفور بیرون آورده -
 فرورد و امام رضا علیه الرضوان و انشاء بجزار مغفرت حضرت
 علام بیوت و امام محمد گفت ای ابوالصلحت از خزانه آب
 و تخمه بیار نفتم آنجا نه آبست و نه تخمه فرمود که بر صبر ترا میلویم
 آنجان بن و من در خزانه رفته آب و تخمه یافته بجزوشش -
 موجود در اندامم و مستعد آن شدم که در غسل مطهر امام ولد
 ارشدش باد و نمایم فرمود که یا ابوالصلحت با من دیگر است
 که مری امدادی نماید چون که امام تقی رحمة الله علیه از غسل
 امام رضا علیه الرحمة و لدعا فارغ شد فرمود که در خزینه جام
 در نیست که در آن کفن و جنوط است بیرون آر من در
 خزانه رفته آنجا دیدم که آنرا بر زنده بودم پیش
 امام تقی رحمة الله علیه بدم تا پدر خود را تکفین کرده نماز گذارد
 و بعد از آن گفت تا بوی حاضر ساز نفتم نماز را گویم تا که مرتب
 سازد گفت بخزانه رو چون رفتم تا بوی یافتیم که بر زنده بودم
 پیش امام محمد موجود نمودم امام رضا را در تابوت نهاده گفتند
 در وقت نماز آغازاد و هنوز سلام باز نداده بود که تا بویست

در جنبش آمده میل علو نمود و در سقف خانه شکافی افتاد
 و تابوت از آنجا بیرون رفت کفرم یا این رسول الله صلعم -
 مأمون همون لحظه باید و امام را طلب درود در حورس معلوم
 و حکم فرموده خاموشش باش که تابوت زود خواهد گشت
 آنگاه گفت ای ابوالصلت هیچ مغز نیست که در شرق
 بوده باشد و وصی او در مغرب بود مگر که بادی حق سبحانه تعالی
 میان اجساد و ارواح ایشان جمع کند پیش از تمام شدن
 سخن باز سقف خانه شق گشته تابوت فرود آمد و امام تقی
 علیه الرحمه برخاست پدری خود را از آنجا بیرون آورد و بزرگوارش
 خوابانید چنانچه لوی بغسل و تلفین آنحضرت سپردار غم
 اند بعد از آن مرا گفت برخیز و در باطن چون که بموجب
 فرموده او عمل نمودم و مأمون و خدم او را بر سر می دیدم - که
 استاده اند مخزون در میان و جامه دریده مأمون گفت
 یاسید انجعت بلب بعد از آن به تجمیر و تلفین امام هدایت
 قرین قیام نمودند و در جانب قبله قبر که درون بحفر مرقد منور
 مشغول کرده و من در آن موضع حاضر شدم و مأمون ترا برو
 صیت امام اطلاع در دم گفت هر چه رضا فرموده بجا آر چون
 که قبر را گزند آنچه بزبان همایون آنحضرت جریان یافته بود از
 ظهور آب و ماهیان و غیر آن بوقوع آنجا مید و مأمون آن امور

غریبه

غریبه را معاینه دیده گفت ای ابو الحسن چنانچه در زمان حیات
 خود محاسبات و مخاربات بجامی نمودید بعد از وفات نیزها فرمایید
 یکی از نزدیکان مأمون گفت که هیچ میدانی که اینها بر چه چیز دلالت
 میکنند در جواب او گفت میدانم از بیان آن گفت اشاره
 بآنست که ملک دولت شما برای بنی العباس با وجود کثرت شما
 بماند این مایه‌هاست که وقتی اجل شما نزدیک رسیده از نزد
 قالی مردی بر شما مسلط کردند تا آنکه را بر سر حد عدم رسانند مأمون
 گفت صدقت بوجه ابوالصلت گوید چون که مأمون از مراسم
 تعزیت امام رضا باز پرداخت گفت یا اباالصلت آن کلام که
 ترا امام رضا تعلیم کرده بود از آنکه می بین بلوی بزبان راستی قسم
 یاد کردم که آن سخن همان زمان از صحیفه خاطر محو شده مأمون در
 غضب زلفه در مجلس بمن فرمان داد که من تا مدتی یکسال در
 حبس مانده بودم روزی از غایت دل تنگی و محزونگی گفتم خدایا
 بطغییل محمد و آل محمد علیه الصلوة والسلام مرا ازین شدت واقع که
 فرجی عطا کن بنور این دوعا با اتمام نه پیوسته بود که امام محمد
 ابن علی ابن امام موسی رضا را دیدم که در آمده مرا گفت
 ای مأمون چرا دل تنگی پریشان حال شدی نشسته می - یا ابا
 الصلت گفتم آری و آمد فرمود که برخیز و بیرون رو قیودی
 که در ششم دست زد ما که با یکسید و در درزه بکش و دوستی

مرا از فتنه از زندان بیرون برد و عارضان مرا میدند اما نتوانستند
 که با من سخن گویند و امام تقی گفت برو در سخنان الله تعالی و بودیعت
 او که بدیگری بیا مومن نرسی و او بنور رسد ابو الصلت در آن
 زمان این نقل و حکایت میکند تا این زمان ملاقات میان
 من نبودیم این کلمات از سخنان امام رضا میباشند که مال
 و دولت جمع نشود مگر به پنج خصلت یکی نخل شکر و اصل طولی
 و در صغیر غالب و قطع رحم و ایشار دنیا بر اخوت و نقش نین
 آنحضرت حسبی الله تعالی و آن حضرت و الا نشان را پنج پران
 بودند بدین تفصیل زید امام محمد تقی و امام حسن و امام جعفر و امام
 موسی ابی اسمعیل و امام حسین و عقب و ما از امام محمد تقی است
 و پس از تحقیق الظاهر المذکور فی البدایه و الارشاد - ابو
 جعفر محمد الجواد بقول از اباب خرد لادت آن امام عالی مقام بستم
 رمضان - سه عسین و شصین و مائیه هجری در مدینه منوره اتفاق
 افتاد و بقول بعضی راویان یازدهم ماه رجب و سنم مذکور قول کرده بود
 که آنمیش محمد و کنیش ابوالحسن و لقبش تقی و جواد و موضع ولاد
 تش مدینه منوره و يوم ولادش آدینه اار جبه ۹ هجری
 و پادشاه ولادش محمد ابن واسمی ام وی ام الخزوان و ابو جعفر -
 ثانی در زمان وفات پدر پسندیده صفات خود بر وی امی اصح ۸
 ساله بود و ششماه بود و در یازدهم ذی الحجه در سنه عشرين و مائتین
 هجری قاص در بغداد شریف مرعی از قفس وجود بگذر از درون

برین توهم فرمود اوقات هاشم هشت و پنج سال که در اوایل
 ایام صبی و میبادی ایام نشوونما شمام امامت و سروری از ساداة
 افعال آن غنی کلشن نبوت در دیدن بود و نسام امامت
 و دین پروری از در دست احوال کل کلشن ولایت و زیدین
 و انور رضا رفا لن انورش و هم سیر عالم و علم و دانش را
 افتابی بود که از افق دودمان مصطفوی طالع آید و قلمتی موفور
 الامتقانتش در کج زرجد و معالی را شجره بود که بر جوینار خاندان مرتضوی
 قدی بالا کشیده و دلائل امامتش بموجب نفس ابدا نامدرش
 در عیاشی ظهور و انارت جلالتش و در کتب متقدین و متا

این کلمات از سخنان این امام
 علیه السلام است
 و این کلمات از سخنان این امام
 علیه السلام است

خرین با قلام امام مسطور من کلام علیه الرحمة و الغفران من وثق
 باعد و توکل علی الله نجاه الله من کل سومی و عز من کل عدو و قال
 العامل بالانظلم و المعین علیه و الراضی به الشکر کار و قال یوم العدل علی
 انظالم اشد من یوم الجوع و علی المظلوم و قال عنوان صحیفه -
 المسحون خلقه و عنوان صحیفه العید حسن الثناء علیه و من
 کلام علیه بطلب العلم فان طلبه فریضة و ابحت عنه نافله و مو
 صلته بین الاخوان و دلیل علی المروة و تحفته فی المجلد و
 صاحب فی السفر و انیس فی العزلة و نقش فائمش القادر الله
 و معاصر انحضرت و الاشران از خلفای نامون - معتم نام بود و امام
 محمد تقی و دو سر و دو دفتر بودند در شند امام علی الهادی و امام
 موسی بقرع که اولاد آنجناب در مشهد مقدس میباشند -

این کلمات از سخنان این امام
 علیه السلام است

وفاطمه و امام علی رسولنا و علیه السلام و کتبات فرادان باد
 الا امام الهمام الرضی ابوالحسن علی النقی علیه الرحمه
 که برویتی اصح را در بیان تولد امام شریف کلام بر روز شنبه یازدهم ماه
 رجب در سده اربع و عشرین مابقیین بحری که امشش علی
 و نیشش ابوالحسن ثالث و نقیش نقی و زکی جز در شنبه
 بقول مورخان بر روز دوشنبه یازدهم رجب در سده بیست و بی
 در مدینه منوره تولد نمود و کلاه ولادتش مامور شید و امی
 ام وی بی بی کلثمه فضیله بنت مامور شید که در وقت وفات
 پدر خود شش ساله بود و مدتی عمر غرضش حدیث است و بقول
 از باب مورخان بر روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاول ۲۳۱
 بیست و چهارم و هجدهمین عمر در ملک شام مرغور و حش از
 قفس وجود بگلزار فردوس برین روز نمود و بعد از آنی در قفس
 و سبب وفاتش جوهر ستم ملک عباس و انوار باطن -
 نجسته میانش منور و محراب وجود فاضل الجودش بر سر
 امامت معین و استغاث ضمیمه فاضل غرضش با شکمال فنون
 فضیلت ببین و نقیش فائش السدی و هو عصمه من خلقه
 و معامر اخفرت از خلفای و اثنی برادرش متوکل و پسرش
 مستنصر و مستعین بالله بوده و امام صاحب الامتیه سمران و
 یک و خمر درشت امام حسن عسکری و امام حسین و امام جعفر
 بود و نقیش ابو عبد الله که بگذرد بگذرد بر آنکه بعد از وفات

برادر خویش

برادر خویش دعوی امامت کرده بودند و او را صد و هشتاد نفران بودند
اما عقب از شش هزاران مانده و در شهری امام کادی یکی بوده عالی

نام علی ابار و علیه السلام

الساقی عوض کوثر ابو محمد حسن

العسکری علیه الرحمة که امش حسن و نیش ابو محمد و نقبش

عسکری

زنی و فالتس و سراج بود و ولادت این امام با احترام بقول

ارباب مجبران بر روز دوشنبه و چهارم ربيع الاول ۲۱۱ هـ

هجری در مدینه منوره متولد شد و پادشاه ولادتش معتصم نام بود

و اسمی ام وی بجای سوسن بود و مدتی عمر خویش حد و هشت سال

و انتقال امام یازدهم فرخنده خصال بر روز یکشنبه ششم ربيع الاول

۲۱۶ هـ هجری و پادشاه و فالتس مروان و سبب وفاتش

جور و ستم مروان بود و موضع وفاتش روه و موضع قبرش مروان

در ملک شام واقعیت نزدیک بروضه مادر و پدر کور کرده اند

و اعداد اولادش است ذکر در شمس و امام المؤمن

او که امش محمد و نیش ابو الفاسم و نقبش مهدی ~~بنی هاشم~~

و تولد بمایون آن دری صدف ولایت و بدایت بقول اکثر

بدر او بیان در قریم سرین راکی بر فرجمه ۲۱ رمضان ۲۵۵ هـ

هجری غمگین و مایهین هجری اتفاق افتاد و انصاف زمان

در وقتی وفات پدر بزرگوار خویش بقول ارباب مورخان است

ساله بودند و بقول راویان پنج ساله بودند و حضرت و اسب

و مسطر و خلف و
و صاحب زمان و
و قائم

شیخه آند همدی عبارت از محمد ابن امام حسین علیه السلام است رحمه الله
 علیه که در سر راه بنام من را می مخفی آردیده و چون تشیت حضرت
 احدیت بخروج او تعلق کرد ظهور خواهد فرمود و بعضی علامات
 همدی که حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم و زمره هدایت صفات
 و علمای بابرکات روایت کرده اند اینست که همدی از سادات
 حسن خواهد بود و نام او و نام پدر او موافق خواهد بود و بلکه نام -
 حضرت رسالت بنام صلی الله علیه وسلم و نام پدر آنحضرت یکی باشد
 و تولدش در مدینه منوره و ظهورش در مکه منوره و حجش است المقدس
 بوده باشد و علقه مبارکش قامت چون سرو و رویش همچون ستاره
 بدرخشد و رنگش کندم کون و پیشانی نشاده و بینی اش دراز و
 و بار یک و میان بینی اش بلند بود همان ابرو و ستان مرقان
 و این چشم و در کتف او نشانه مانند کتف خرابره صلی الله علیه
 وسلم بوده باشد و بر رخسار راست او خالی باشد و بر کتف دست
 راست او نیز خالی باشد و آیات امام است از سائل آرزو
 علامتی طلبد طرف پرنده اشاره کند بامر الله تعالی آن پرنده بیاید
 و بر دست امام بنشیند و دیگر شافی خشک در زمین بنشیند
 بامر الله بنزد و بر آرد و بقول مورخان صد و پنجاه و یک شهر را
 از کج آرزوم مانند ظفر و انگلستان و عربستان و هندستان ظفر
 خواهد نمود و بار قلم و عصا در بار که برسد فتح کند چون که بگوید
 بخواند بامر الله دیوار خود بخواهد و بر سر او ابرو سایه کند و فرشته
 نماند که این همدیست او را صوت کند و بر سرش کمر او خفیه را

و در میان دندان او فرق است
 یعنی متصل با یکدیگر نباشد

و افعالشان و غره می

و نیکانیل علیهم السلام سیاه سالار بودند و چهار هزار فرزندشان
 بر آید و ملازم او هستند و در زمان او ترک همراه کوه سفید کرد
 و لو دکان با مار و بزدم بازی خواهند کرد و زمین خزان خود را بمثال
 ستونهای زر و نقره بیرون اندازد و در زمین برکت پیدا شود که
 از ملک مدیشت صد مد برود و مردمان چنان اغنا کردند که فقر را نبینا
 بند که زکوة آنها را قبول کنند و علفات که قبدر از ظهور امام پیدا شود
 یکی اینست که سید ^{الکماله} شمس پلنگاه میان حجر اسود در مقام صخره
 بر اسم علیهم السلام کشته شود و انصافش از ظهور امام فرزندان
 سفیان بن عمارت بن عبدالمطلب برای طلب امام مهدی -
 رحمة الله علیه شکر عظیم بفرستد چون که بمکه بدر برسد که
 در میان مکه و مدینه واقعست تمام لشکر او در زمین فروروند و
 دو نفر سلامت مانند آن قاصدان خواهند بود که یکی خبر برای
 سفیان برد و دوم فرغوش بخدمت امام مهدی در مکه آرد و بعد
 از آن مردمان با مهدی بیعت کنند و امام مهدی برزخ جنگ
 سفیان از مکه بیرون رود و در دست امام مهدی کشته شود
 و علامتی دیگر آنکه در ماه رمضان در شبی اول کسوف ماه شود
 و در ماه دوم ماه رمضان خسوف آفتاب شود و قدوة المحدثین
 شیخ علی متقی رحمة الله علیه در بعضی رسائل خود نوشته که
 امام محمد مهدی از مکه خروج کند و هم محمد باقر برزخ عاصوره بعد از غت
 که صد سال بر این برزخ سال بمیرد بکنند چهار صد و پنجاه نفر شرفار

اقوام با عداوت و بدرفتاری با امام مهدی گشتند و در میان
 مقام حضرت ابراهیم علیه السلام با امام مهدی بیریقی حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بوده باشد که از صفوف سپاه
 چهار گوشه بود و برتر بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی
 آنرا بر پا نکرده بود و امام مهدی آنرا بر پا کند و بر آن را بیت
 بطریق علم بسته باشد البیعت الله و نزد امام مهدی پیر این
 و شمشیر حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم نیز بوده باشد
 چون که نماز عشا بگذارد بر منبر سوار شود و خطبه دراز بخواند
 و خلق الله را بسوی طاعات خدا و رسول دعوت کند و
 تمام مردم عرب و عجم او را اطاعت کنند و خرنیبا که در زیر
 خانه لویه مدفونست در زمان او خود بخود بیرون آید و لشکر
 جانب هندستان و افغانستان فرستد و نخبه های هند
 را بمرمت است المقدس صرف کند و طوق در کردن
 ملوک هند کرده بخندست آن حضرت در آورند و در
 زمان او بسیار شهرها و حصارها را فتح خواهد نمود و خصوصاً
 صا این شهر قسطنطنیه رومیه قاطع و چون که برابر
 فتح قسطنطنیه بر تاراه در یار رسد بیریقی خود را بر زمین
 فرو کند با مراد در با خشک شود و لشکرش با آرام بلند رند
 بعد از آن در مقابل قسطنطنیه آیده بکبر گوید و یاور کی قلم

جمله خود بخود بافتند آن شهر را نیز ظفر شود و پس از آن جانب
 رومیه متوجه شود که در آن شهر بزور بازر است و در هر بازار بزور
 دوکان میباشند آنرا نیز امام مهدی بکلیه فتح کند و آنرا برین شهر
 زائرین بیت المقدس و بابونی که در آن بابی سکینه می بودند
 و مانده بنی اسرائیل و حله حضرت آدم علیه السلام و عصای حضرت
 موسی علیه السلام میباشند و بعد از آن بطرف مشرق قاطع رود
 که بر نهاره دریا افتاده که رود دنیا است و طول آن شهر
 یکونیم بزور میل و عرض آن پانصد میل و آن شهر راسته صد شصت
~~در دوازده~~ در دوازده است و آن شهر را چهار بلبله فتح خواهد کرد
 و بعد از تسخیر امصار و دیار و بلاد آن هند و سند و افغانستان امام
 صاحب رضا در بیت المقدس فرود خواهد رفت و در آن افتاد
 حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین مکه نزول نماید و نماز
 صبح روز جمعه در عقب امام مهدی رضی الله عنه بگذرد و مدتی ایالت
 ام مهدی رضی بقول راویان سی سال و بقول مورخان چهل سال
 باشند در تورخ مسطور است چون که حضرت عیسی علیه السلام
 از آسمان بر زمین نزول نماید تمام خلافت را بر بند سب امام ابوحنیفه
 دعوت کند و سب دیگر فرز سب را نسخ کند و در عرب شادی
 خواهد کرد و چهل سال در عربستان بادشاهی خواهد کرد اللهم صلح
 علی سیدنا محمد سید المرسلین و آله الطیبین و عترته الطاهیرین
 و اصحابه و انبیا و اجمعین الی یوم الدین و حکام بنی امیه
 بعد از شهادتی

بعد از شهادتی امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام را در وجه چون که میا
 امام ثانی ابو محمد حسن ابن حضرت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
 و حضرت معاویه ابن ابی سفیان قواعد صلح و پیمان تمیید یافت
 و قره المعین بولایت و امور خلافت بودی گذارشته از کوفه
 در مدینه منوره نشانت و شخصی از مجبان خاندان عظام زبان
 جرات کشاده بلوید یا مسود و جوهر المؤمنین چرا زمام میام
 فرق انام را در قبضه اقتدر حضرت معاویه نهادید و عثمان اختیار
 ملک و مال را بدست او دادی آنجناب در جواب او فرمود
 که مرا سرزانش ملن که از دهنی بجانم نهائی ملک بنی امیه را برای
 سلطان ممالک اصطفی علیه الصلوٰه والسلام ظاهر ساخت
 بود چنانچه آنحضرت بنور نبوت مشاهده نمود که این طائفه یلی
 بعد از دیکری بر منبر اطهر آنحضرت علیه افضل التحیات بالامیر روند
 و بایان می آیند و این صورت بر طبع بایون آن حضرت ارا آمده
 و بخشنده بی منت انا اعطیناک اللوز و سورۃ زیم انا انزلنا
 هو فی لیلۃ القدر نازل ارا اند و مراد بالفشهم در سورۃ مذکوره
 مدتی ملک بنی امیه است آن عزیز که این سخن را از امام رضا
 شنید بقضای رضا داده دم در کشید عرض از عرض آنجناب
 ائله چون علمت حضرت عونت بایالت بنی امیه تعلق گرفته
 بود و این معنی بضمیمه انور امام حسن علی علیه السلام است و ضوع پذیر
 فته بعد از شهادتی شاه مردان دست از تمشیت میام خلافت
 باز داشت و معاویه رضی در بلاد اسلام لوای ریاست حکومت

بمعاوی بنی امیه
 در روایت از سند صحیح
 معنی است که
 در کتب معتبره
 در این باب
 در روایت از سند صحیح
 در کتب معتبره
 در این باب

بود و سلم داشت و معاویه رضی الله عنهما در آن وقت خلیفه ثالث
 و عوی خلافت نموده تواریخی منی لغت شاه مردان رضی
 منقبت بر افراشت و بسبب شامت آن حرکت خدین
 هزار کسان کشته شدند و بیج و مرج با تومر مملکت راه یافت
 بعد از آن امیر المؤمنین حضرت علی ام المومنین بدو وجه بدر السلام
 انتقال نمود و حضرت امام حسن رضی الله عنهما از امر خلافت
 استعفا فرمود و حضرت معاویه رضی الله عنهما یازدهم ربیع الاول
 در سنه اصدی و اربعین هجری در حکومت استقلال
 یافت و نوزده سال و هشت ماه و پانزده روز کارائی
 کرده بود و نهم ماه رجب سنه ستین هجری بدر الجزیری -
 شانت و معاویه رضی الله عنهما اول کسی است که از احکام اسلام زندان
 ساخت و قیود مقرر کردند و بومی خوش را عالمه خوانند
 و در مسجد مقصوده بنا نمود و وی اول کسی است که از ولاد
 مسلمان بود که خواهره سر امان را بخود اختصاص داد و بر برات
 دیوانی مبرارد و وی اول کسی است که خطبه را شسته خوانند
 چون که معاویه رضی الله عنهما در زمان حکومت بطریق ملوک جاهلیه
 در بلبوس و ماکول تکلف می نمود و به تجمل و غنمت
 سلوک میفرمود و امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی
 الله عنهما برای ملک عرب میبخت و در یک ماه محرم سنه
 هجری عبدالرحمن بن عمر بفرمان حضرت معاویه رضی الله عنهما

بطرف سیستان کشیده بعضی از مواضع آن ولایت دیهات را
 بنحمت تصرف خود در آورد و آرشد بن عمرو مجدود سند زفته
 دست بناراج و غارت بر آورد ۲۵ ماه ربيع الاول ۳۳۰
 عمر و بن عاص سهمی که از قبل حضرت معاویه رضی و آلی مصر بود
 و وفات یافت و پسرش عبداللہ قائم مقام پدر شده بود
 و عمر و عاص یکی از دهات عرب بودند که در فن مکر و تدویر
 کے شہسہ او نبود و در پچہین سال عبداللہ بن سلام
 اسرائیلی کہ بعلم زبور و محمد الصاف درشت و در سال اول
 از بیعت از ملت حضرت موسوی در دین محمدی در امد بود
 و در مدینہ از عالم فنا بدر را بجا دیدانی انتقال نمود کہ از اولاد
 یوسف بن حضرت یعقوب علیہ السلام بود و از جمله کسانیست
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اورا بہ پیشت بشارت فرمودہ بود
 یا زویم ماہ محرم ۳۴۰ مکه ہجری ابو موسی اشعری
 رضو کہ موسوم بعبداللہ بن قیس بود در مکہ معظمہ وفات یافتہ
 و او بحسن صورت و جودت قررت و وقوف بہ قواعد
 احکام شریعت الصاف درشت و عمر غزیرش شصت
 و شہ سال بود و ہمدین سال فتح کابل بسعی عبدالرحمن بن
 سمرہ دست داد و مہلب بن ابی صفہ را بہی جہاد می را
 برافراشت تو بہ بطرف ہندستان نمود یا زویم
 ماہ صفر ۳۶۰ مہجری عبدالرحمن بن خالد بن ولید در بلدہ

عص

حصص وفات یافت فخران گویند که ابن انال باشاره
 معاویه او را زهر داده بود ^{دوازدهم ماه محرم}
 بحری زید بفرمان پدر خویش باجمعی از اکابر اصحابه مثل
 عبداللہ بن عباس رضو ابوالیوب انصاری و عبداللہ
 بن زمر رضو و عبداللہ امین عمرو ابن ابی العاص رضو بطرف
 روم شافت و او را در قسطنطنیہ بالنصاری محاربات
 روی نموده که در آنجا معارت ظفر یافته بود
 و ابوالیوب و خالد ابن زید انصاری رضو که در سلاک
 اکابر اہل بدر و اصحاب احد منتظم بود در حبس و صفین
 ملاذمت امیر المؤمنین حضرت علی ام الدوحہ می نمود در طائر
 استبول جان فانی را و داع نمود و نزدیک به سوران
 بلکہ مدفون گشته و مرقد منورہ او محل روغای استسقاء
 اہل مسلمانان و انصاریان و غیرہ می آردید و ششم ربيع الثانی
 شہ غمین بحری مغیرہ ابن شعبہ ثقفی رضو روی -
 بعالم عقبی نهاد و وی از ما قبل معاویہ والی کوفہ بود
 و چهارم ماه محرم ^{۱۱} شہ بحری سعید ابن زید ابن
 عمر قریشی العدوی کہ ہمسر عمور و شور خواہر امیر المؤمنین عمر
 رضی اللہ عنہ بود و در سلاک عشرہ و ہشترہ شرف انتظام داشت
 در عتق بکوفہ و در برین توہم فرمود و مدتی عمر خویش بقول

را و بیان هشتم و سال و بقول مورخان هفتاد و پنج سال بود
 و همدین سال جریر ابن عبد اللہ بجلی بطرف جنت
 الماواشتانت و امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ
 او را از غایتی حسن و جمال یوسف این امت میخواند و جریر
 کفنه چون که از زمین بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آید
 مرا تعظیم و اکرام و تجلیل و احترام میکرد و به نزدیک خود جای جنت
 نشین مرا بطردای مبارک خود فرست میکرد و اما من روی
 ادب که مفتاح ابواب آداب است بای خود را بر روی آن
 حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم نهادم زیرا که چراغ دولت
 بی آروغن ادب سوخته نشود و قلعت عزت بی سوزن ادب
 و دهنه نکرده در آن اثنای حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودی
 اصحاب رضی اللہ عنہم نگاه کرده فرمود اذا اتاکم ریم قوم فالتموه
 و از جریر رضی اللہ عنہ منقول است که با حضرت کفنه بودم که همیشه
 ملاقات تبسم میکرد و بنیشت می فرمود و از امیر المؤمنین
 حضرت علی ام المومنین منقول است که حضرت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم میفرمود جریر ابن عبد اللہ رضی اللہ عنہ من اهل البيت
 فله بطن ظر البطن ظر البطن دوم محمد ۹۴
 هجری است ابن زید رضی اللہ عنہ وفات یافت و کنیت او
 اسامه و ابو محمد بود و مادرش ام ایمن رضی اللہ عنہ رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم از جمله فضائل اسامه است حضرت رسول اللہ صلی

المد علیہ وسلم اور ابر شکر کی کہ اکابر و مہاجر و انصار چون کہ امیر
المؤمنین حضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ
و غیر ہما داخل آن بودند ہر یک را امیر کردند و در بخارا آورد ہ
عن اسامہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یاخذہ الحسن
ابن علی فیقول اللهم اجہما فانی احب ہما

یکم ماہ محرم الحرام ۵۳۵ ہجری سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ
کہ از عشرہ مبشرہ است در مدینہ منورہ بر یاض جنان خرامید
و در اول بعثت سعادت ایمان مستعد شدہ و او اول
کسی است از مسلمانان کہ تیر بر روی کافران میزد و از جہہ احادیثی
کہ در فضیلت سعد و قاص بروائی امیر المؤمنین حضرت علی
رضی اللہ عنہم بعثت پیوستہ یکی اللہ بروز احد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم اورا مخاطب ساختہ میفرمود کہ یا سعد ارم -
فداک آیت امی و در صحیحین از بی بی عائشہ صدیقہ زہرا
مرویست کہ در وقتی کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
در مدینہ تشریف آورده بودند شبی پدید بودم فرمود کہ کاشی
مرد صالحی امشب بجاست من قیام می نمود در این عین
اورز سلاح در گوش مار سید حضرت رسول اللہ فرمودند
کبت این گفت منم سعد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ
یا عت آدن تو چه بود گفت در نفس خود حرفی یافتم -
نسبت بر رسول خدا ایدم تا کہ امشب جناب را مرست

نجیم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حق او دو عا کرد و بخواب
 و در سیر سلف مسطور است که سعد رضی اللہ عنہ در ہفدہ سالگی
 بشرف اسلام شرف آردید و در ہشتاد و سہ سالگی بکناب
 رب الارباب شافت و ہو مو افر المہاجرین
 چارم ماہ صفر ۱۳۴۴ ھجری معاویہ سر انجام مہام خراسان را در
 قبضہ اختیار سعد بن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ بناد و سعید بود
 ضبط ان حدود لشکر باور آرد انہر کشید نخست بخارا نمود
 و عالم بخارا سے صد درم جتہ بدل صلح فرستاد و سعید بود
 از فیصل مہام بخارا لوای نظرانما بصوب سمرقند براخت
 و والی آنولایت در شہر متحصن گشتہ و سعید بظاہر آن
 بلدہ را معرک ساخت و آغاز محاصرہ آرد و چند وقت میان
 اہل اسلام و اصحاب کفر و ظلم محاربات سخت روی نمود
 قثم ابن عباس ابن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ
 کہ در بعضی آن معارک شہید شدہ با علی علیین توجہ فرمود
 و قثم بحسب صورت بمشابہ حضرت سعید عالم صلے اللہ علیہ
 وسلم بود و با نام حسین رضو برادر رضاعی بودہ چون کہ سعید
 دانست کہ فتح سمرقند بکنک تیسیر پذیر نیست مائل
 بصلح گشتہ بعد از اعدا شد سفر اقرار شد کہ عالم سمرقند
 بالصدق نزر درم بمسلمانان دید و سعید مال مصالحتہ ارفقتہ طلب
 مراجعت کوفتہ بمروی شافت از انجا روانہ آردید

هشتم ماه شعبان ۷۵۰ هجری بمصر
 الدوسی رضی وفات یافت مشهور است که ابوهریره - در
 وقتی محاربه در عقب امیر المؤمنین حضرت علی (ع) بود
 نماز می خواند و برخوان معاویه طعام می خورد و در حین بیضا
 از مهر که بیرون آمده رفته در گوشه می نشست و سبب
 این امور از وی پرسیدند گفت که الصلوة خلف علی ام
 و سباط معاویه او سم و ترک القتال اسلم و ابوهریره رضی
 بفرموده که معاویه روزی چند بگنجهت مدینه منصوب
 شده بود و بدتی حیاتش بقول راویان هفتاد و هشت
 سال بودند **بیم محرم ۷۵۰ هجری قیس بن**
سعید بن عباد از جهان نذران بروضه رضوان انتقال
 نمود و قیس رضی در اثر معارک ملامت رکاب هدایت
 انتساب حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین علی ابن
 ابی طالب رضی بود و زرائس بن مالک رضی الله عنه
 مردیست که گفت منزلی قیس بن سعید بن عباد من
 این منزل است **الشرط من الامیر در سده ستین هجری**
بالتفاق مورخین معاویه بمرض موت گرفتار گشت - و
دست قضا روزنامه عمر و دولتش دو نوشت در آن
ایام که به یزید بستر ناتوانی داشت به تجدید بیعت یزید

پروا خست و خاطر از حکومت آن پلید نابکار فاریغ ساخت
 روزی بومی گفت ای پسر ملک برای تو راست کردم و
 سر کردن نشان عرب را بملقه اطاعت تو در آوردم که بعد
 از من بچکس با تو خلاف نخواهد و زبید ملک امام حسین
 ابن علی رضی و عبد اللہ ابن عمر رضی و عبد الرحمن ابن ابی بکر صدیق
 رضی و عبد اللہ ابن زبیر رضی اللہ عنہم اما امام حسین ابن علی
 رضی مروی تنگ روی و طبع خفیف است اهل عراق او را
 نخواهند گذاشت که خروج کنند باید که بروی ظفر بابی بعد آن -
 از روی عفو یعنی زیر آله نمره پیغمبر است و ما این مقام را بیکر
 آنحضرت یافته ایم و عبد اللہ ابن عمر مروی است که او بعباده
 مشغول است و وی خلافت قبول نکند مگر وقتی که تمام -
 عالم طالبش باشند و این معنی هرگز میرنشود و عبد الرحمن
 ابن ابوبکر رضی را همت نیست که بمصاحبت زنان مشغوف
 است از وی باک مدارد و با بیار درم و دینار خاطر او را بدست
 از اما عبد اللہ ابن زبیر مانند رو باه بچمکه و تدبیر در آید اگر
 فرصت یابد بمشال شیر عمل نماید اگر مطمع شود بهتر و اگر
 نشود هر وقت که بدست افتد پاره پاره کن بعد از امام
 و صایا بدر را بجز انتقال نمود و مدتی عمر غزیرش بشتاد و
 یکسال بودند و سائن زاویه کوه بر آید

وینزد

و نیز بد این معاویه بعد از وفات پدر مالک تخت
 و تاج آردید و بیعت بر اعدای امام حسین و عبدالله ابن عمر
 و عبدالله ابن زبیر گذاشت چنانچه امام حسین رضی - را
 شهید ساخت و عبدالله ابن عمر با نیز بدینه موافقت
 کردند و مخالفت نمود اما با اتفاق مورخان عبدالله ابن زبیر
 بیعت وی نمود و بعد از واقعه رطلای تواری مخالفت بر افرارشت
 و در طم خروج فرمود و بعد از شهادت امام حسین رضی غاشیه
 متابعت عبدالله ابن حنظله غسیل الملائکه بردوش
 خود انداخته قدم در راهی خلاف نهادند بنا بر آن به سپاه
 شام بفرمود که آن سرخیل اهل ظلام متوجه مدینه شده
 همراه عبدالله محاربه نمودند و عبدالله شربت شهادت
 چشید و شامیان در مدینه منوره سه روز غارت کردند
 و در آن واقعه هفت هزار نفر کشته شدند و در سه
 ربيع و ستین هجری آن سپاه بفرموده یزید غم از م
 عبدالله ابن زبیر رضی آورده از مدینه متوجه مکه مشرف گشتند
 و حرم حرم را در زور در میان رفتند و بر جیلان بوقیس
 منجیق نصب کردند بجانب مکه موطم و مسجد حرام که
 مسکن عبدالله ابن زبیر رضی بود آغاز انداختن سنگ و
 قارورک لفظ نمودند و جمعی بدان جهت شهید شدند و شافعیان

و این است که در این تاریخ از این واقعه در این تاریخ
 و این است که در این تاریخ از این واقعه در این تاریخ
 و این است که در این تاریخ از این واقعه در این تاریخ

کتبت حضرت اسمعیل علیه السلام که در حوالی خانه تا آن غایت موجود
 بود و محترق گشت و بواسطه این حرکات شنیعه شامیان و تردد
 مردم در مکه صعوبت تمام پیدا کرد و در زبان محاصره از نیایدی صفر تا
 آخر ریح الاول امتداد یافته ناگاه خبر اثر یزید در میان فریقین
 مشهور گردید و شامیان طبل رحیل کوفه هم عبد الله ابن زبیر را
 روی در ترقی نهاد و در متون الاخبار مرویست که سبب موتی
 یزید آن بود که روزی بتراب شراب اقدام نمود چون که مست
 و بی شعور شد بر خاست و آغاز رقص و نغمه بر آورد در آن اثناء با هم
 الله تعالی جده شانه بعد از آب عاجل و اجل مبتلا گردیده با فساد و زور
 سرش بر زمین ضرب خورده که تا درک آسفل در هیچ محل
 قرار نگرفت و قوت وی چهارم ریح الاول است در ربع
 و ستین هجری بموضع خوارین بطرف کوه روی نمود و بدای عمر عیش
 هشت سال و شش ماه و پانزده روز بود و بعد از وفات او
 یازدهم شعبان ۴۲ هجری بریده ابن الحصب
 الاسمی رضی الله عنه در بده حروه بقضای الهی در روضه رضوان شافت
 در کتاب مستقصی از ابوالعین محمد بن منقول است که هیچ
 حدیثی در باب بلدان از نبی اخرا زمان صلی الله علیه وسلم بصحت
 نه پیوسته الا در حق بریده ابن الحصب رضی الله عنه آمده که با تحقیق
 تو نزول خواهی کرد بجز از من در شهری که در خراسان بنا کرده است
 آن را برادر من ذوالقرنین بار و یکبار نماید و او را حروه خوانند و نوری

ابن مرق

اید مشرق و قاند ایشان خواهد بود و در روز محشر ابو العلاما گفته اند
 که بریده رضا بعد از وفات حضرت نبی آخر زمان صلی الله علیه و سلم
 با اهل کفار و اعدا در موضع مرده غزا خواهد کرد و بعد از آن شریقی
 شهادت از دست اعدا خواهد نوشتید چنانکه مرقد منورش
 در موضع مرده واقعست و مطاف طواف خلق الله است
 و معاویه این یزید در زمان حیات یزید مردمان
 شامیان بوی سعادت کرده بودند چون که پدرش یزید فوت
 شد بار دیگر سعادت او نمودند و بعد از آن چند روز بر مسند خلا
 فست روزی بر منبر بر آمده گفت که مرا صلاحیت و قابلیت
 این امر نیست و از عهد تعهد این کار نمی توانم آمد چون نظر
 در امور شما و خودی نمایم لاتی و منرا و در خلافت نیست
 مگر امام علی ابن امام حسین ابن شاه مردان ابن ابی طالب
 رضا و امام زین العابدین الرابعه اطاعت او در اردن اندازید
 تا که سعادت درین دریا پدید و بعد از آن تمام خطبه از آن منزل
 فرود آمده بمنزل خویش رفت و ابورایب اخلا و کل طرا
 مسدود دانیده از خانه بیرون نیامد تا که وفات یافت
 و مدتی سلطنت بمعاویه این یزید یکونیم ماه گفته اند و
 او آن حیاتش هست و نجبال بودند مردان
 بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن مناف

و علم در روز فتح سلم مسلمان شده بود اما بوسطه سوی ادب
 بی ادبی حضرت رسالت منزه صلی اللہ علیہ وسلم اور ابا اولاد
 از مدینہ خارج فرمود و تولد مروان در سال دوم ہجری بود و در
 ہجرت دوم محرم در سہمہ ربیع و ستین ہجری دولت مروان
 در قفاج یافتہ حاکم ممالک شام گردید و مدتی ستہ ماہ حکومت
 کرد و نہم ماہ رمضان در سہمہ خمس ستین ہجری ہجرت از عام قفاج
 لجام بقا در گذشت و مدتی چالیس بقول مورخان ہشتاد
 و ستہ سال بودند **عبدالملک ابن مروان بقول جمعی**
کثیر مورخان نحمدان عبدالملک بن مروان شازدہم شیمان
در سہمہ ثلاث و عشرین ہجرت کرد کشت و کثرت
عبدالملک ابوالولید و بقیش الموفق الامراء و عبدالملک
الملك را بنا بر قلت سخاوت و ببالفت در بخل دست
ر شیخ الحجارة می یافتند و متنی در غامی رداوت از دلان
عبدالملک بمشام خلائی میر رسید بمشام کہ اگر بکس
بیش از شت از بعضی را کہ می آمد بنابر آن اورا ابو
الذباب می خواندند و عبدالملک ہشتم رمضان
در سہمہ خمس ستین ہجری کہ ہجرتش رخت ہست
بکنجی کشت کشید و مالک ممالک مصر و شام گردید و بعد از آن
در سنہ اصدی و سبعین ہجری بجانب عراق رفتہ در میان

سال مصعب ابن زبیر رضی الله عنه کوفه را مسخر کردند
 چون که از آن سفر بد شوق بازگشت حجاج ابن یوسف
 ثقفی را بحرب عبداللہ ابن زبیر رضی الله عنه و حجاج مکه را
 بدرفت و عبداللہ را شهید ساخت و تمامی ممالک حجاز و
 عراقین و آذربایجان و ارمان و فارس و خراسان بعید
 الملک مسلم گشت و عبدالملک عراق و حجاز این بود
 را بحجاج از زانی فرموده رأیتی نخوت و عظمت را
 برافراشت و او نخستین پادشاهی است از اهل
 اسلام که غدر کرد و وی اول ملکی است که مردم از تکلم
 در بارگاه سلطنت منع کرد پانزدهم شوال ۸۶
 هجری رأیتی غرمت بجانب آخرت برافراشت
 و مدتی عمر غریش شصت و چهار سال و او آن
 سلطنت و اقبال پست و بیسالی بودند
 سویم هجادی الاول ۹۷ هجری عدی ابن حاتم رضی
 الله عنه از عالم نشر الامم سلوک طریق آخرت پیش رفت
 و حاتم ابن عبداللہ طای است که بچود و ارم آن قدر
 شهرت داشت و در آن که ظاهر است که تا قیام حیا
 میریجه حوادث روزگار صحیفه بزرگ جلیل او طی نخواهد نمود
 و عدی در سال پنجم هجری ایمان آورده بود و در جنگ

جعل وصفین ملازمت امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله
 وجهی نمود و در روز اسلام او حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم نشانت تمام فرموده ردای مبارک خود را بجهت او بسط
 کردند و بر زبان معجز بیان گذرانیدند که اذاتنا کم لیم قوم فارسی
 و مدتی عمر عرضش صد و بیست و یکسال کفحه اند یا زدم
 محمد ^{۶۸} عیسیٰ لباس حیوت را بحر العلوم و خیر الا
 نیة علی العموم ابن عم افضل الناس ^{عبد الله}
 ابن عباس رضی الله عنهما یافتند بر وضع فرزند اساس
 بسوی جنت شافتند و تولد آنجناب قبل از هجرت
 سه سال در شعب ابوطالب رضوی نمود و در وقتی
 وفات حضرت کاینات علیه افضل الصلوة چهارده
 ساله بود و در نوبتی رسول الله صلی الله علیه وسلم او را دعا
 کرده بود اللهم فقد فی الدین و علمه فی التأویل و این دعا
 بشرف اجابت مقرون نشسته چنانچه عبد الله در تحصیل
 علوم بدر کمال رسیده بود و او بیست و هفت اوقات عجمت
 سماعت در ملازمت امیر المؤمنین حضرت علی کرم
 الله وجهه میگذرانید و در آخر ایام در طائف بقیع شد تا
 وقتی که وفات یافت و در سیر السلف مسطور است
 که چون عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما تکفین کردند

مرعی

مرغی سفید آمده در میان کفش در آمد و ناپیدا گردید
 و مدتی عمر غزیرش بنفتاد و یکسال بودند و عن سائر القرة
 الطاهرة النبوة و علماء الامة المصطفوية

صدام حمادی الاخر ^{۳۳} ششم بحری عبد الله ابن ابيبره - رضی
 را حجاج در مکه شهید ساخت و جسد مبارکش را بر درواز
 بیاباخت و عبد الله اول مولود است که در اسلام

بعد از هجرت فرالانام علیه الصلوة والسلام در مدینه متولد شد
 و حضرت بنی آخر زمان صلی الله علیه وسلم مری را مصنع فر

موده در مدینه او آب دین مبارک خود انداخت

اول چیزی که بکام او رسید آب دین حضرت رسول الله

صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت او را تخت نموده دعا

برکت نمود و او بعد از شهادت امام حسین رضی و عوی -

خلافت نموده تمامی اهل عجم و عراق و فارس و خراسان

و بلاد اسلام سوای مملکت شام اطاعت او نمودند

و مدتی عمر غزیرش بنفتاد و یکسال بودند بعد از آن

اول ماه محرم ^{۳۴} ششم بحری عبد الله ابن ^{۳۳} ^{۳۳}

عمر ابن خطاب رضی در مکه بر یاقین رضوان شافست

و عبد الله در صغیر سن باید خویش از مکه در مدینه

هجرت نمود و اوقات فرزند همام را با داری و طائف

و عاقلات و عبادت و عبادت مصروف میباشند و در وقت
 حق طاعت و عبادت و متابعت حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم و بقیه نامرعی نمیکند ازشت و مدتی عمر عرش
 بقول مورخان هفتاد و هشت سال و بر و امی حد ابد
 مستوفی رحمة الله علیه هشتاد و پنج سال بودند و بعد ازین
 سال ابو سعید خدری رضی الله عنه که از جمله فقهاء
 و اعیان اصحاب است از در رفتن عالم بقا انتقال نمود و او
 مدتی نود و پنج سال در جهان فانی زنده گانی نموده بودند
 اول ماه صفر سه شان و سبعین هجری
 جابر ابن عبد الله انصاری رضی الله عنه که از جمله کبار اصحاب سید
 الا بر صلی الله علیه و سلم بود و از جمله اصحاب امیر المؤمنین
 حیدر اکرم بود و از عالم فانی پذیرد و بدو از انتقال
 نمود و مدتی عمر عرش بقول ابابکر خاندان نود و پنج سال
 ششم ماه محرم الحرام در سه شان و سبعین هجری
 عبد الله ابن جعفر طیار رضی الله عنه از در رفتن بدو از انتقال
 نمود و تولد عبد الله در حبشه اتفاق افتاده بود و در صغر
 سن بتصرف ملاذمت حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم شرف گشت و از آن حضرت توحش یافت
 در توحش امام یافعی رحمة الله علیه مسطور است که تا نزد عبد الله

ابن جعفر

ابن جعفر رضی در جود و سخا کس نبود بنابر آن ملقب بجواد
 بود باز در جم رجب در سده احدی و ثمانین
 امام ابوالقاسم محمد ابن امیر المؤمنین حضرت علی ام الد
 وجهه مشهور است به محمد ابن امام حقیقه رضی بجوار منفرة
 خانی البریه موسی و محمد بن حقیقه بوفور علم موصوف
 بود و بکمال فضل و شجاعت معروف و حضرت سید المرسلین
 صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین حضرت علی ام الد وجه
 را از تولد محمد خبر داده بود و فرموده زود پندم ترا سری
 متولد شود باید که او را باسم و کنیت من مسح و علی ادا
 بنابر آن شاه ولایت آن بنال کاشن بدایت را محمد نام
 نهاد و ابوالقاسم گفت داد و در تو رخ امام یافعی رحمه
 الله علیه مسطور است که محمد بن حقیقه بغایت شدید القوة
 خانچه نوبتی از وی نزد امیر المؤمنین آوردند آنحضرت فرمود
 که این زره دراز است و این طلا مقدر از این گوناها باید
 کرد محمد دست بان زره برده بزور نجه ان مقدر که حضرت
 امیر المؤمنین فرموده از در من آن منقطع ساخت - و
 مدتی عمر عزیز محمد ابن حقیقه شصت و سه سال بود و العلم
 عند الله المصود
 اثنی و ثمانین هجری لمیل بن زیاد الخفی که از جمله احوال
 نشانزدیم ماه محرم

اصحاب امر المؤمنین حضرت عیسیٰ ام الدوحه بود۔ و
 حجاج اور اشرف شہادت رسانید و مدتی عمر خویش
 بقول ارباب مورخان ہشتاد و چہار سال بودند
 یازدہم ماہ رجب ۳۰۰ ہجری ولید ابن

عبد الملک بقول ارباب مورخان صاحب تالیف چهار بود
 عنید کہ در زمان حکومت خود مرتکب جور و ظلم فراوان کردید
 گویند کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بزبان وحی
 بیان فرمودہ بود کہ مانند فرعون در امتی من ولید نام خواهد بود
 کہ اورا فرعون ثانی خوانند و مضمون این حدیث کہ در شان
 ولید ابن عبد الملک است و صنوع یافت انا اعتقاد
 شامیان آنست کہ ولید افضل خلفائی بنی امیہ بود زیرا کہ
 اول مسجد جامع میان دمشق است کہ مشہور بجامع
 مسجد بنی امیہ میباشد و کباب است و بعد آن در مدینہ منورہ
 مسجد حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را وسیع کردند
 و بعد آن در بہت المقدس مسجد اقصی را نیز تجدید عمارت
 نمود و سائر مجزوفیان بر ایا را جدا کردہ و جہۃ ایشان و ہم مدوی
 معاش تعیین فرمود و در بعضی نوبت نوزخ مسطور است
 کہ وضع منار جہتہ باطلی نماز از مختصر عبادت اوست و وفات

ولید ابن

ولید ابن عبد الملک پانزدهم جمادی الاول سده ست
 و تسعین هجری اتفاق افتاد و مدتی عمر غیر شش بقول اروپایان
 پنجاه سال و مدتی حکومتش ده سال و نه ماه و پانزده روز
 و نقش خاتمش مستقیم الد بود و در زمانی حکومتش اول
 ماه محرم الحرام در سده تسع و ثمانین هجری بلده بخارا بسعی
 قتیبه ابن مسلم رضی الله عنه مفتوح گردید و پانزدهم ماه ربیع الاول
 سده هجری مسی قتیبه سمرقند را مفتوح ساخت و بکله
 در آنجا مسجدی عظیم الشان بنا نمود و هر بی که می یافت او را
 در آتش سوزان می انداخت بنا بر آن تمامی بلاد ماوراء
 انهر تا بفرغانه بکله از مملکت کابل تا به ملتان و سند و هند
 را مفتوح گردانید پانزدهم ماه جمادی الاول سده
 هجری ابو حمزه اولس ابن مالک رضی الله عنه در بلده بصره
 وفات یافت و زرهاص سیر السلف منقول است که
 انس بن مالک گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم در حق من دو دعای خیر فرموده بود اللهم انشأ له و ولده - و
 اطلیل حوته لیس قادر همچون مرا مالی در گردانند خانیچه مرا باغی
 است که بیست دو دعای آنحضرت در سال دو بار میوه می
 خورد و زرهاص من صد و هشت فرزند متولد شده اند و
 بقول انشرا اروپایان یازده سال انس رضی الله عنه در بلاد دست حضرت

صلے اللہ علیہ وسلم نذرانیده بودند و مدتی هیکش صد سال بو
 دند سویم ماه شعبان در سسه اربع و شصتین
 هجری سعد ابن مسیب مخزومی رحمه اللہ علیہ کہ یلی از علمای
 فقه سبیه مدینه منوره است داعی حق را بیک اجابت
 گفت و ولادتش در سسه ماهه با نزدیم هجری اتفاق افتاد
 و سعید از امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق و عمر فاروق و عثمان
 و النورین و صدرازار و صیب و محمد ابن مسلم و ابو هریره رض
 سماع احادیث کرده بود و با سعد ابن ابی وقاص و عبدالم
 ابن عمر و عبد اللہ ابن عباس و زید ابن ثابت رض عنہ
 شرائط متابعت بجا آورده بود و کارش در علم و فضل بجای
 رسید کہ حضرت امام زین العابدین رضی اللہ عنہ در شان او فرمود
 سعید ابن مسیب اعلم الناس لما تقدمه من الآثار و افضلهم
 برائیم و زید و عبادت سعید بمرتبه اعلی بود کہ در اوقات
 هیات خود صبح و مدتی پنجاه سال با جماعه نماز آدا میکرد
 و گاهی نماز او فونت نشد و در نصف اول تخلف نم نمود
 و سسه سال پیش از اجتماع اذان در مسجد حاضر نشد
 و مدتی عمر غیرش هشتاد و پنج سال و همدرین سال
 ابو محمد عروه ابن زبیر رضی اللہ عنہ کہ در سلسلک

فقہای

فقهای مدینه شرف انتظام داشتند اخرا لام علم و علمیت
 بجای داشتند اخوت برادر داشتند و از پدر خود زهد و خاله خود زهد
 عادت صدیقه و از مادر خود و از عبد الله ابن عمر رضی و از کاتبه اصحابه
 رضی الله عنهم اجمعین احادیث سماع داشتند در نهم رجب
 در پنده خمس و تسعین هجری بفرمان حجاج سعید بن جبیر
 در نهم ماه رجب سه هجری و تسعین هجری بفرمان
 حجاج سعید ابن جبیر رحمة الله علیه که بصفت علم و فضیلت
 وزهد و عبادت موصوف بود و با طهارت ارادت و خورار و
 عبادت مشهور و معروف بود بقضای الهی شری شهادت
 سعید سعید نزد عبد الله ابن عباس رضی سماع احادیث
 و تحصیل علم لغات و قرارت می نمود و در جمیع علوم مذکور حضور
 صا در قرارت فرکان حمید مهارت کافل حاصل فرموده
 لغت چون که نظر حجاج بر آن سعادت مند افتاد - از
 وی بشقی بن کثیر تغیر کرد و سعید گفت و الله ما سعید نام نهاد و
 هم غیب را علام الغیوب میدانند حجاج گفت چه میگوی در
 در حق رسول الله سعید گفت بنی مصطفی خیر ما ضیین و خیر با قین
 است گفت چه میگوی در حق ابو بکر صدیق رضی گفت ثانی
 ایشان فی الغار است و حضرت رب العالمین عزت دین را با و
 عزیز فرموده گفت چه میگوی در حق امر المؤمنین حضرت عمر فاروق

ابن خطاب رضی اللہ عنہما باہر لکھتا ہے کہ ان یغز الوین باہر رجلین
 وکان احقہما بالخر لکھتا ہے کہ میسوی در حق امیر المؤمنین عثمان ابن
 عفان رضی اللہ عنہما کہ جہاز جیش عسرت نموده و خانہ در بہشت
 خریدہ و مظلوم شہید آردیدہ لکھتا ہے کہ در حق امیر المؤمنین علی
 ابن ابی طالب رضی اللہ عنہما کہ اول کسی است کہ اسلام
 آورده بود و احب بنات بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ او
 بود لکھتا ہے کہ در حق حضرت معاویہ رضی اللہ عنہما کہ لکھتا ہے کہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود لکھتا ہے کہ در حق عبد الملک بن مروان رضی
 اللہ عنہما کہ لکھتا ہے کہ کارست و اگر لکھتا ہے کہ بد در رمی آردہ شد
 بخزای خود خوارید رسید لکھتا ہے کہ در حق من رضی اللہ عنہما کہ لکھتا ہے
 توبہ نفس خود از دیکری دیکری و در نا تری بعد از آن حجاج بقتل
 او اشارت نمود سعید تبسم فرمود و حجاج سبب تبسم
 رسید لکھتا ہے کہ بوالطم جرارت تو در در کامی الہی تبسم
 می نمایم و بعد از آن از حجاج بہت طلبید تا کہ دو رکعت نماز گذارد
 حجاج اعوانہ خود را لکھتا ہے کہ روی او را بجانب قبلہ راہ بکنید
 انصاری او را کشید سعید فرمود کہ اینما تو فرم و جب اللہ - حجاج
 لکھتا ہے کہ بر خاکش کشید سعید فرمود کہ منہا خلقنکم و فیہا نعید
 و حجاج لکھتا ہے کہ آویش نبرئید ال گاہ سعید کلمہ توحید بر زبان

آورد جلا و سری مبارکش را از زمین جدا ساخت و از آن سر
 بریده شترت کلمه لا اله الا الله سموع گشته یکتویت درت
 و در نوبت ششمه بسمع حافران رسید و در تور رخ کابل مسطور
 است چون که حجاج سعید را بقتل رسانید بامر الله از هلال
 فاحش و نقصانی کامل در عقل وی راه یافت و تا آخر عمر بر
 ان حال ماند و بعضی مورخان آورده اند که حجاج بعد از شهادت
 سعید هرگز زنده ماند و در آن ایام که با بخوزب میرفت
 سعید را میدید که در پیش رفته شریف ای دشمن خدا بیک
 در سطح و اناحق گشته نقل است که شخصی حجاج را بعد از
 مرگش بخوزب دید و او را شنید و در آنجا داد که در عوض
 یکس که گشته بود امرا یک نوبت گشتند و بعضی سعید
 ابن جبر رحمة الله علیه منعقاد با مردم گشتند تا هنوز خلاصی نیابا
 فتم چون که فر شهادت سعید به حسن بصری رحمة الله علیه
 رسید گفت از راه شرق و مغرب اجتماع نمایند بقتل سعید
 ابن جبیر را آنکه حی سجانه کالی الت نزار در اردو در آتش دوزخ
 و مدتی حیانش نجاه سال بودند و قبرشش در او را وسط مشهور
 است رحمة الله علیه و اسعة
 هجدهم سوال
 همدین سال حجاج ابن یوسف زعمی هستی را نزارویه
 که کشید و مدتی حیانش نجاه و پنجسال و مدتی حلوشتر

هست و پنجم آن در کتاب روضه الصفا مسطور است اول کسی
 که در اسلام بر علی شریف و ائمه را از هزار هزار درم بخشید حجاج بود
 و هزار مائده در مجلس او حاضر می شدند و تونا کون نعمت و فوا که
 بر دست خوان رومی میدادند و مرعانه را گفته بود که رسول میان ما و
 شما افتاد است و در فصاحت و بلاغت بی نظیر بود و در معارف
 صعب پیاده پاشده میرفت و بر آرمی نمی نشست و از زمین زیاده
 خصائل او بخیر اند و در کتاب مروج الذهب آورده چون که
 حجاج متولد شد مخمخ اسافل س مسدود بود بمشقب آنرا
 سوراخ زدند و آن مولود نام محمود پستان در دهان نمیکرفت
 روزی شیطان بصورتی طیب ظاهر شده گفت که خون بزغلام
 بر وجود حجاج بماند و بر فرزند دیگر در خون بز حجاج را نشانند و بر روز
 سویم بخون مار آن طفل را ملطخ ساختند بعد از آن شیر بخورد
 و حجاج در صغیر سن نمره پوسته بمشابی خونریزی و فتنه انگیزی
 داشت و گاهی میگفت که هیچ چیز نزد من لذیذ تر از
 قتل نیست و اعدا و مردمان که با او تعیین تیغ ستم حجاج
 کشته شدند صد و بیست و پنج هزار نفر رسید و اعدا و مقتول
 لان حروب را غیر از علام الغیوب کسی نمی داند اول کسی
 که محل ساخت و بر آن سوراخ شد حجاج بود و اول کسی است

که مردان

که مردان و زنان را در یک زنجیر میبندید و مجوس ادانند
 و زندان بی سقف از جمله مخمر عات خاطر شوم اوست
 چون که حجاج برود در آنوقت پنجاه هزار نفر در زندان او
 بودند از آنجمله سی هزار مرد و بیست هزار زن برآیدند -
 سلیمان ابن عبد الملک کنیتش ابو الوهب
 و لقبش الاعمی الی الله و وی در زمان حکومت خود
 به تمیید باب لصفه و احسان قیام نمود و منصب
 ولایت عهد را به عمر ابن عبد الخزیز رحمه الله علیه تفویض فرمود
 و او را مفتاح الخیر میگفتند و او بصفاحت و بلاغت
 و بزرگی فهم و قطانت الصاف داشت و بر اکل و شرب
 شرمی تمام داشت چنانچه در بعضی تواریخ مسطور است
 که هر روز صد رطل طعام می خوردی نیم ماه صفر
 تسع و ستین هجری وفات یافت و مدتی حکومتش
 سه سال و بیست ماه و مدتی حاکمیتش چهار سال و شش
 سال
 عمر ابن عبد الخزیز بن مروان علیه الرحمه
 و الغفران با اتفاق مورخان در نشور نام مادرش
 ام عامر حجاج بنت عامر بن عمر بن خطاب رضی الله
 عنه و کنیتش ابو جفص چون که ستم سوری پسرش

رسیده باشی شکسته بود و او را اسج بنی امیه میبفتند
 و القابش معتصم بالله و عمر ابن عبد العزیز رحمة الله علیه -
 بر حاده محبت اهل بیت ثابت قدم بود و بخلاف ابا
 و اقرباد خویش خطبه را از لعن امیر المؤمنین حضرت علی
 کرم الله وجهه و اولاد او مجادش منع فرموده و آنچه خلفا سابقه
 و عظمای بنی امیه بظلم و تعدی از مردم ارفه - بودند همه را بصا -
 جانشین از فرمود و در ایام خلافت از بیت المال زیاده
 از دو درم تصرف نکردی در دیوان منظم نشسته - جامه
 بتکلف پوشیدی و در مسند امام احمد حنبل رحمة الله
 علیه آورده که نبی آخر زمان صلی الله علیه و سلم فرموده ان
 الله یبعث علی راس کل مایة سنة من یصح لینه
 الامة وینها و ابن اثیر در جامع الاصول آورده که علما اتفاق
 در زندگانه در مایه اول عمر ابن عبد العزیز بوده و در مایه ثانیه
 امام شافعی و در مایه ثلثه ابن شریح و در مایه رابعه ابو سہیل -
 سلجوقی و در مایه خامسه امام محمد غزالی رحمة الله علیه و وفاته
 عمر ابن عبد العزیز رحمة الله علیه چهارم ماه رجب
 اهدی و مایه واقع شده و مدتی خلافتش دو سال و شش
 ماه و مدتی جانشینش چهل سال اول محرم سده مائیه هجری

اغاز

آغاز دولت بنی عباس شد یزید ابن ابید المطلب بعد
 پدری یزید مروان بن حکم و جد مادری او یزید بن ولید معاویه
 لاجرم شرارت موروثی در وی تاثیر نموده چون که بر سر آمد
 حکومت نشست در تغییر احوال پندیده عمر ابن عبدالمعزیز
 رحمة الله علیه نوشتند عمال عادل را معزول ساخت سلطان
 و عاملان نظام منصوب آوردند و کتبتش ابو خالد و لقبش
 القادر بضع الله و مدتی حکومتش چهار سال و شانزدهم
 شعبان در سده خمس بایته بحری از در فنا در گذشت
 و مدتی حیاتش چهار ماه و در زمان ولید در

اربع و بایته بحری ابو عمر و عامر ابن شراحیل
 اللوزی رحمة الله علیه هم بوفور علم و فضل در میان ارباب
 اخبار اشتهار در روز که بعثت فجأة عالم اخوت را
 ساخت در تواریخ امام یافعی رضا فرمودست که چه
 اعظم ممن بود و او از جمله عظمای تابعین و ابوبلی
 است و از شعبی منقول است که گفت نه زیاده
 از اصحابه رضی الله عنه ملاذمت کرده ام

المؤمنین حضرت علی کم الله وجه بوده و مدتی حیاتش هفت
 هفت سال و بقول رایحان هشتماد و چهار سال در
 شانزدهم جمادی الاخر سده خمس و بایته و عبدالمعزیز

در آن روزی که مشهور است به کشته شدن غزه فوت کردید و تشریح
 از جمله اجله شعرائی عرب است و جناب بر لکن نسبت به غزه
 بنام جمیل العقار به تعشق می ورزید و در آن باب
 اشعار بسیار در سلاک نظم در شنیدم که بکشته شدن غزه اشعار
 یافت روزی کثیر بعد الملک در آمده بعد الملک گفت
 مرکز از خود کس عاقبت تو دیده کثیر گفت در بعضی بیابانها
 همیشه ناکاه دیدم که کسی نشسته درم بناده از وی
 شنیدم که چند تر از اینجا آورده است بیستم جورب
 در آن روز که نزدیک آن رسیدم گفت که من و اهل من - روز
 شکی ملاک می شویم اکنون این درام را نصیب
 با امید الله صیدی را بدست آورم و صدی را هم من
 نه می خواهم که با تو نشینم و شکاری که در درام
 بیستم گفت بلی و ما هنوز با هم دیگر در سخن بودیم
 یکی در درام از نهاد من خورستم که امروز از
 درم بیرون آورم اما آن شخص بیشتر از من نزدیک آمو
 بیایم که بیست و نه روز در درام از در من در تعجب شدم پس
 که در بیستم این روی جورب داده چون چشم او مشابه
 چشم من بود از او درم و بعد درین سال

علیه

که سلیمان ابن ابی عبد الملك در خانه بعبه شریف سالم را دید و گفت
اگر حاجتی در روی از من طلب کنی جویت دادم که و آنست در خانه
مخدا غیر از بر آورنده مدعا از بنی آدم سوال ننمایم مدتی ~~پانزدهم ماه~~
سلامه حیاتش ~~علا~~ قول مورخان پنجاه شش سال کفنه اند

پانزدهم ماه محرم ~~سید~~ سبع و یائمه بجوی حسن بصر
رحمة الله علیه فوت شدند از حسن بیسالی پیش از شهادت
امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه متولد شده بود و
پدر حسن رحمة الله علیه علاء الدین ثابت الفاری رضی بود
و مادرش شمس تنزهت ام سلمه رضی عنه بود در وقتی طفولیت
مطهر ~~کلمه~~ نام مادرش غائب بیکشت حسن میگردید
و از بیت ام سلمه رضی لسان مبارک خود را در دهان او میداد
خود و شرافت علم و فصاحت بدان سبب او را حاصل

یک شبه و شیخ عقیق الدین کلرزونی در کتاب
استوار است که امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق
حسن آمده بودند و امیر المؤمنین حضرت عثمان
مدینه دیده بود و خطبه انجناب را شنیده بود کفنه
از امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه در مدینه نیز دیده
مانی او امیر المؤمنین بصحبت تمام در بصره رسیده بودند
تغایر امیر در بصره بود حسن در وادی قرا بوده قال
محمد المحدث الکبریٰ امیر غیاث الدین شاه میر رحمة الله علیه

احوال
بدر خانی

قد اجمع

وداجمع المشايخ على انه صحبت سيدنا أمير المؤمنين منه
 وليس الخرقه منه ولا ريب ان بولاد الجي بغير من الاول
 المشايخ والعلماء او ثقی واثقن من عاصمه المحدثین والفقهاء
 فكلف يعنیه قولهم ولا يعنیه بولاد الا صدقا الاتقيا كما نورا حيا
 معین العلم والعمل متعبدين من الأدل والاخلل والبد العلم وراز
 فضل ابن عباس رحمه الله عليه نقول است که حسن رحمه الله
 علیه شرف ملازمست صدوسی نفر از اصحاب رسول الله صلی الله
 علیه وسلم رسید چنانچه از اکابر تابعین و سادات و مسلمان
 است که امام وقت خود بود در علم و زهد و ورع و عبادت و عمر
 خویش بقول مورخان نود و هشت سال رسیده بود و هجرت
 سال یعنی در سنه یحیی است این عبد الله که حاکم
 خراسان بود غور و غرستان و جبال نمر و زرافع نموده بود
 نهم ماه محرم سنه اربع و عشر و مائت و یحیی علیه
 ابن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهم وفات یافت و در
 نورج امام یاضی رحمه الله علیه آورده که علی ابن عبد الله رضی عنه
 شب جمعه نهم ماه رمضان و وقتی سحر تمام شب أمير المؤمنين
 رضی عنه علیه السلام و وجه زخمی آردید و بقول راویان الله
 در زمان صحبت آنحضرت و لادشس اتفاق افتاد و بعد از
 او آنروز ولایت پناه آورده بود تا که تهنش الثقات آرد

و نسبت علی ابن عبد الله نیز ابو الحسن بود و علی از اصغر
 اولاد عبد الله ابن عباس رضی بود و احمد قوم قریشی مرمود قد
 بلند و جسم و خیمه طویل داشت و پاهای بزرگ و طول
 قامتش بمرتبه بود که بر گاه طواف می نمود چنان تصور میشد که
 سوار است و در دم پیاده و علی با وجود وفور و درازی تا منکب
 عباس و عباس تا منکب عبد الملك بود و اعداد اولاد علی
 ابن عبد الله هشت و بیخ نفر بودند و مدتی حیاشش بقول او یا
 بیست و سال اول ربع الاول سه سبع
 و عشر و بیست و هجری زید بن علی بن امام حسین بن حضرت علی
 بن ابی طالب رضی الله عنهم در کوفه خلیفه گردید و بیجا هزار
 نفر بیعت او نمودند و در خلال آن احوال طائفه از معاریف
 کوفه که دستی بیعت با آنحضرت و الا نشان داده بودند از قبول
 امامتش برکنار شده بیعت را شکستند و گفتند که امام مایان
 امام جعفر بن محمد صادق است و ما را من و زید آن طائفه را -
 مخاطب ساخت گفت یا قوم راضی بضمونی یعنی ای قوم چرا ترک
 بیعت من نمودید و آه راست نداشتند بر آه چاه افتادید
 بر این سخن اسمی را فاضی بر قوم شیعه اطلاق افتاد - گفته
 زید در اول ماه صفر سه اشین و عشرین و بیست و هجری کرد - و
 میان او و یوسف ابن عمر و النقی و الکا کوفه اتفاق محاربه افتاد

اعداد

اعداد متابعان زید ششصد نفر بودند و یوسف بر تالی اساده
 فوج فوج سپاه را متعاقب یکدیگر بر روی حرب زید میفرستاد
 و آنجناب بدافعه آنها پرداخته لشکرش را منظم بیخت
 در آن اثنا لفظای الهی ناگهان تیری بر پیشانی مبارک امام در رسید
 و زشت است آنکه بر زمین افتاد و در غر و جوشش از نفس و جودش
 بر ریاض رضوان بروز نمود و یوسف سر مبارک را بشام فرستاد
 و جسدش را بدر آوردند در کتاب تحفته المملکیم مطور است که
 زید را برهنه را بر در صورت آوردند و همانروز عنکبوتی برای ستر
 عورتش نخی تنید تا که زین نظر خلایق بنمان شود و یوسف تا
 سه سال جسدش را بر در گذارشت بعد از آن با شاری -
 و کید این برید آن قالب منظر امام را با لشش علوم محترق کرد
 نید و بدتی حکمی حیاتی زید در حق بقول مورخان حدیثی شرح سال
 و بعد ازین واقعه بر طلال ولد ارشدش نجی با سایر اولادش
 و اهل بیت زید بجانب خراسان تشریف بردند و در آن ولایت
 آنحضرت نیز شریقی شهادتی چشمید در کتاب صدر خطاب
 مذکور است که والد زید شهید از ولایتی سغد بودند -
 با نوزدهم شعبان سه ست و عشرين و مائیه
 هجری زید بن ولید بن عبد الملک کنیتش ابو العباس
 و لقبش مکنفی بالله و طائفه علماء را و را بنزدقه و الحاد نسبت

کرده اند شغف تمام داشت بتریب و وایم و میل خاطر شوش
 متوجه بود بانندام دین اسلام و بر ولید این بزند خروج او - و
 فماین ایشان مجاریه واقع شده بر ولید این بزند طفر یافته
 منصور روید و همان روز ولید را در سفر فرستاد از کتبت مغنیه که
 محبوب ولید بود منقول است که بوقتی عصر بولید شرا بپس خودیم
 چون که مست شدیم بر آه من مجامعت او درین اثنا موزن ماها
 بانگ نماز داد و ولید مرا گفت بر خیز رخت مروانم بپوش تا که در
 مسجد رفقه ایجماعت را امامت کن گفتم در حالی مست چگونه
 مسلمانان را امامت کنم گفت اگر زور بقتل تو رضادیم با بر فورده
 دستار بر سر لبه و طیبسان بروی کشیدیم و همرون بر آله بر رسم
 عرب آن جماعته را امامت کردم در مدح بنی امیه بیات
 کردم العبد علی الوردی اشرف اندر کما بد الوالی در مصلح علم و قارو
 فضل و علم منسوب فرق او را تاج زیننده است و از روز برباج
 تالش پشائیش مانند لومی از ذنب مر از خرب چون آید شام را
 مرا بر نکرده بغارت همان که مانند در فی خراز لیس
 دلایده شود پرده بردخته ان اگر بسبیل بلوی که رو بگردان زور
 در ان زمان که طوع او چون بود در ان فرار و بزین باز راه بر کرد
 نیار و او که رو در خلاف آن فرمان و ملاقی میانش می داشت
 سال و ایام حکومتش یکسال و شش ماه بودند ~~سند بنی~~

بزرگوار این ولید علی

و نیز بد این جهت سائر کوران و مجربان معلولان و فقیران نشاء و طفم
مقرر کردند و در ابتدای حکومت فرمان نمود که در عراق و خراسان
در مطرب و مسخون و مختنی بوده شد آنها را در شام بیاورند و مدتی
حیاتش سی و هشت سال و ایام حکومتش یکسال و شش ماه بودند

نیز بد این ولید ابن عبدالملک کنیش ابوالولید و لغش
الکثر لالعم الدجوان که نیز بد بسند حکومت نشست در سو

مات سپایان را کم کرد و بیا بر آن ملقب بناقص شد در تواریخ
ایام یافعی رحمه الله علیه مسطور است که نیز بد بی قدری بود در کتاب

روضه الصغی مسطور است که با هزار و بیست و چهارم خوریده بود و همراه
روغایه محبت داشت روزی در باغ نشسته بودند خوشه

انگور بدست گرفته جاریه دین خود میکشید و دوی دانه در دین
اومی انداخت و جاریه میخورد بعضای الی دانه انگور در حلق

جاریه بند شد بر چند علاج کردند مگر فایده نداد و آخر ملاک شد
تا بیفت روز چند جاریه را در خانه در شسته بود و با وی مجامعت

میکرد و بر روز ششم او دفن نمود اما در فراق جاریه بار آید که در چند
روز بود بیست و یکم ذوالحجه سه ست و عشرین نایبه چون نام

شش ماه با بالنت گذرانید بعلت طاعون متوجه آخرت
گردید و مدتی عمر عزیزش سی و بیفت سال

پانزدهم سوال در سه و عشرین و نایبه برادرش مروان

بن محمد بن مروان کنیتش ابوالاسحاق و لقبش المتعزز بالله
 که قند و لید ابن یزید رضای او شده بود هشتاد و نوزده نفر جمع
 ساخته متوجه دمشق گشت و ابراهیم با صد و بیست هزار
 نفر استقبال او نمود و در نواهی چشمه گرم آتش ازم بیجا
 بین آنها اشتغال یافت و نسیم نصرت بر شقه علم مروان و وزیر
 و ابراهیم در جنگ کشته گشت و با تمام عیال بقا نمانست و
 مدتی پیش می و شش سال و ایام حکومتش سه ماه و نوزده
 روز شایع این مروان که لقبش القاسم بحق الله
 و احوال عمار بجهت آن لقب او کردند که او در یک که هر یک صد سال را
 سده الحمار گویند و در زمان استیلا معاویه ابن ابی سفیان
 بر دمشق تا وقتی حکومت مروان صد سال بودند و جودی نیز صاحب
 مروان سبت و مروان در اوائل سده هجری بر سده حکومت
 گشت مدتی پنج سال و شش ماه بچند جهان بانی نمود و ظهوری
 ابومسلم مروزی و انتقال دولت از بنی امیه بآل عباس
 در ایام دولت او بود و در نواهی مقر در سده اثنی و ثلاثین
 و یاقیم هجری بروستی صاع عباس که بفرمان سفاح خلیفه او
 را تعاقب نموده بود بقتل رسید و شعله غضب مالک
 الملک قدر اساس تسلط می مروان را محرق ساخت
 و نابود گردانید و مدتی عمر غزیش بقول ارباب مورخان پنجاه

نه سال و بقول راویان شصت و نه سال و الفرة لمد
الملك المتعال و عليه التكلان في كل حال

بقول راویان در اول ماه صفر در سده سبع و عشرين
و یایه یومای خلافت در سده شیخ عبداللہ ابن جعفر الطیار رضی
الفرق انقاد و عبداللہ ندور را در کوفه عبداللہ ابن عمر ابن
عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ مجوس ساخت بود جمعی شیعہ
اورا از زندان بیرون آوردند و بر خلافت برداشتند و
باہر مباحثت و مناقبت او برداشتند و میان او و عبداللہ
ابن عمر رحمۃ اللہ علیہ والی کوفہ مجاہدہ بوقوع انجامید و شکست
بر عبداللہ ابن معاویہ افتاد و بعد از آن شافعت و شیعہ زیدیم
با پنجاب ملحق گردیدہ و حلوان و جبال ری و فارس
و بعد از آن را منکر آوردند و خلافتی بسیار از بنی اشع و غہ
از اصاغ و اعظم در ظل رایت فتح آیتش مجتمع شدند
و او در فارس رحل اقامت انداخت و معن ابن زائدہ
کہ از قبل مروان والی عراق بود بمجاہدہ او شافعت بعد از
لقارب فریقین سپاہ عبداللہ متفرق شدند و آن
جناب فرزند برقرار اختیار کرد و باید آنکہ **بسم اللہ الرحمن الرحیم**
مروزی مردم را بر ضای ال محمد و عورت میکنند بصوب
خراسان شافعت و بعد از وصول بلدہ فاخرہ ہرست

مالک خزاعی که در آن زمان از قبل ابومسلم والی آن بلده بود
 با شاره فرمود ابومسلم عبداللہ را شهید ساخت با شاره
 فرموده ابومسلم عبداللہ را شهید ساخت و از عبداللہ پرسیدند
 که سبب چیست که پدر کلا ترا معاویہ نام نهادند و عبداللہ -
 جو رب داد که روزی جد من در مجلس معاویہ ابن سفیان بود
 که فرمود فرزند پدر من باور ساینند و معاویہ خدمت جدی من
 انجام داد که صد مرتبه درم ز من بستان و این همه را بنام
 من موسوم کرد آن بنا بر آن پدر من بمعاویہ مسیح آوردند -
 مرویست چون که امام حسن رضا استماع نمود که عبداللہ که فرمود
 را معاویہ نام نهاده فرمود که زرا اندک بر شوه گرفته و نای
 زشت حاصل آرد و شهادت آنحضرت در آخر سه
 شصت و هشتمین و نایتم بگری بوده و مدفن آنحضرت در مصحف
 بر التبت رضی اللہ عنہ و عن سائر العترة النبویة
 و بقول بعضی مخبران ابومسلم را از آل حمزه بن عمار شمرده اند
 که نسب حمزه منتهی بکود زر بن کنشود میشود و از غراب الفا
 قات الله کود زر در حروب اختراع پوشیدن جامه سیاه
 نموده بود و در وقتی غریبک نمی خندید و ابومسلم نیز در
 عین خروج کسوت سیاه می پوشید و در غیر مکر که کار زر زنی

خندید

خذید و ابو مسلم موسوم بابر ابراهیم و مکنی بابو الاسحاق بود که
 در سده مائیه هجری در اصفهان تولد نموده بود و خاص در لوفه نشو
 و نما یاخته و در وقتی که نوزده ساله شد بخدمت امام ابراهیم بن
 محمد بن مسلم بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کہ دعوی خلافت
 می نمود رسید و ابراهیم آثار اقبال در تاصیحه احوال او مشاهده
 نمود کتبت او ابو مسلم و نامش عبد الرحمن قرار داد و یازدهم
 ماه محرم الحرام سده اربع و عشرين و مائیه هجری ابراهیم او را
 با مارت شعبه خود مرآة قرآن فرموده در خراسان فرستاد چون کہ
 ابو مسلم در آن مملکت رسید پوشیده چند سال بنیان
 بخلافت عباسیان دعوت می نمود و خلق العدلی بنایت دستی
 پیست بوی دادند یازدهم شعبان در سده ثمان و عشرين
 و مائیه هجری ابراهیم بر مسند امامت بجای اصحاب کہ در خراسان
 بودند نشست و آن امام فرمود کہ من برضای خود انولایت را
 سهل استقلال با ابو مسلم بخشیدم باید کہ مجلس سرار
 حکم و فرمانش نہ بجد حکم او حکم من و فرمان او فرمان منست
 و ابو مسلم بجد برصہ تمام تر بدعوت دور و نزدیک بتهیید اسباب
 فریب و ظهور اشغال نمود اول محرم سده تسع و عشرين و مائیه هجری
 امام ابراهیم برای ابو مسلم پیغام فرستاد کہ در خراسان -
 باظهار دعوت زبان کشاده اردان و ابو مسلم در مروی شافعه

۱۲۱۲

اعمیان را با طرف بلاد خراسان متفرق کردند تا بقیانرا از
 زمان ابراهیم آگاه ساخت ۲۵ ماه رمضان سنه ۱۲۹
 هجری خروج نمایند در روضه الصفا مسطور است که در آن اوان
 ابومسلم در میان خود را فرمود تا بیدایات اجتماعی ملتبس
 به لباسهای یکرنگ در رشته باشند و تا برزگی که مناسب
 در رشته باشد از اشعار خود سازند و آن جماعه بجزم اخری تغذیه
 کردند و هیچ کلام موافق مزاج ابومسلم ننفتاد و چون که
 جامهای سیاه پوشیده و دستارهای سیاه بسته بخدمت او حاضر
 آمدند آنها را دیده از آن رنگ بیستی در دلش افتاده لباس
 سیاه را موقوف ساخت در شبی هست و پنجم ماه رمضان
 که موعد خروج بود ابومسلم و سلیمان ابن کثیر با مجموع مساجدان
 از صغیر و کبر لباسهای شبرنگ در بر آورده در حدود مروی
 که عسکر کبی ایشان بود آتش فساد بسیار افروختند و در
 آن ایام خلقی کثیر از فرق آنان در ظل اعلام ظفر ابومسلم جمع گشته
 چون که لیل شوال بغرضی واقبال بر منبر نه پاره کردن بر آمد و ابو
 ابومسلم و سلیمان ابن کثیر را بفرمود تا که بر خلاف بنی امیه بی
 آذان اقامت نماز عیدین و شرائط اقامه قیام و اقدام نمایند
 بعد از آن بر منبر رفته با ستاد و خطبه خوانند و سلیمان ابن کثیر بوجه
 فرموده مخدومده آن گاه به نصیر ابن سیار که والی خراسان بود از

قدر

قبل بنی امیه نام نوشت و او را به سوت عباسیان خوانند -
 چون که آن مکتوب بکشته نصیر رسید متوجه و سر اسیم گشته
 غلام خود زید را با باره بر سر سور بخار به ابومسلم فرستاد ابومسلم
 مالک ابن مشیم خراسی را بمقابله زید نامزد کرد و اندک ماره قتال
 متبیب آورد و زخمی بر زید خورد و او را آسیر کرده نزد ابومسلم
 فرستاد از شنیدن این خبر پرت لانی بخوارش می ضمیر نصیر راه
 یافت و در خلال آن احوال شیعه آل عباس از اطراف
 و جوانب خراسان با ابومسلم پیوستند و ابومسلم بجانب
 نصیر سارنمست نموده آن سرور ازین جرأت خائف و
 ترسان گشته قصد کرد که بملازمیت ابومسلم مبادرت نموده
 شرط متابعت بجای آورد و اخلاص بنا بر کثرت تویم بر ختمه در
 ری شناخت و در آن ولایت پمار شده بنا بر امله از ابومسلم
 خائف بود او را در محضه بنامه بساوه بردند و در ساوه متقاضی
 اجل در رسید و نصیر این سیار بدر ابور انقال نمود و ابومسلم
 بعد از فرار نصیر این سیار در مروی را ایمنی اقتدر بر آفراشت از
 اصحاب نصیر و اینه بر ارامی یافت بقتل رسانید و تمامی ممالک
 خراسان ابومسلم را تسلیم گشت و پایه قدر او ارتفاع یافته از
 فرق فرقدین در گذشت با تویم ذوالحجه سه ثلاثین و یاقیمه بحر
 قحطیه ابن شیبث از نزد امام اسیم بخراسان رفته علی نزد ابومسلم

برود ابو مسلم امارتی جیوشش بقطبیه ارزانی درشته اورا با جوو
 بلا انتها و امر ارشاجت انتا به تسخر ممالک عربی نامور ادراند
 قطبیه را ایتی جهانگیری برافراشته بصوب جرجان حرکت نمود و
 حاکم اخذ مو سوسوم به بنات با جنونا معدوده بمقابله او اقدام نمود
 بامر الله تعالی شکست بر جرجانیان افتاد بنات به قریب بازوه برزر
 نفرشته شد و قطبیه بجرجان در آمده سی برزر نفر دیگر از دور
 نیان بقتل رسانید بعد از آن بجانب عراق عجم توجیه کرده داد و
 ابن یزید که در آن آوان والی ارمان بود با سپاه فرزدان متوجه
 قطبیه شده در نواحی اصفهان خراسانیان و شامیان با هم رسیده
 در میان آنها حرب صعب اتفاق افتاد و در فوطی فرزدان زنده
 قطبیه غنیمت بی نهایت رفت و چند روز در اصفهان رحل است
 انداخت و بعد از آن در بناوند رفته آن عظم را نیز مسخر ساخت
 و بعد از آن روی بعراق عرب آورد اما در فو این یزید بعد از فرز
 چونکه در غنیمت بدر رسید و کیفیت استیلای قطبیه
 مروض ادراند و سپاه عراق را فرزدان آورده از مردان مدد
 طلبید و موضع حلولا را معسکر ادراند چون که قطبیه در عراق
 را ایتی استیلا برافراخت و بهم برضیمه یزید این جمیره
 راه یافت بطرف موفه شنافت قطبیه اورا تعاقب نموده

و قضا نماز نشاء

و کیفیت شهادتی امام ابراهیم بر او نموده بود چون که نصر این بسیار
 از شیخ ابو مسلم فرزند نموده در ری رسید و عریضه نیاز مشتمل بر
 فوت دولتی ابو مسلم تحریر نموده نزد مروان حمار فرستاد و مروان
 هنوز از مطالعه کتابی نصیر فارغ نشده بود که یکی از قاصدان ~~ب~~
 ابو مسلم به مکتوبی که بنام امام ابراهیم مصحوب بود او را گرفته
 پیش مروان آوردند و مروان نام ابو مسلم به مشتمل بود
 بر شیخ مالک فراسان بود او را خوانده قاصد را گفت ابو
 مسلم چند مبلغان بتو داده که این کتابی نزد امام ابراهیم می
 رسانی آن شخص در جواب او گفت که نه رو به نخواه مرا میدید
 مروان گفت که من ده چند بتو میدهم اگر این نوشته مرا نزد
 امام ابراهیم برسانی و جواب مرا سلم گرفته پیش من بیاید
 قاصد این خدمتی او را قبول کرده نامه را بخندمده ابراهیم رسانید
 و جوابی کتابت گرفته پیش مروان آورد و نگاه کتابی بنام
 ولید ابن عبد الملک ابن مروان نوشت که از قبل او ~~دولت~~
 عالم دمشق بود نوشت که امام ابراهیم را که در قیام ساکن
 است مقید ساخته و او را در بحر آن فرستاد و ولید ~~بجواب~~
 ابھکم او عمل نموده چون که ابراهیم در مجلس مروان رسید
 در مروان او را به مخاتبات عنیف رنجانیده در زندان فرستاد

محبوس

محوس کردانید و بعد از مضمی چند روز آن سکه کسان را ملاک
 کردانید چون که ملازمان دروان ابراهیم را ابراهیم را در اند ابراهیم
 برادر خود عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس رضی
 که لقب بسفاح بود و بعد خویش کردانید و عبد الله با اتفاق
 برادر خویش ابو جعفر منصور و واقفی و بعضی دیگر از اعیان عباسیان
 پوشیده و پنهان از خیمه ابراهیمه بطرف کوفه شتافت و وزیر
 ال محمد آن جماعه را در کوشش بنده کیفیت آمدن ایشان
 را با مرام خراسان در میان نهاد زیرا که داعیه ابو مسلم داشت
 که علی از اولاد امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه را بر سر
 خلافت نشاندند بنمای علی بن داود آن وقت که مکتوب
 نوشته و بالتیاس قبول خلافت زود سه روز کور در حضرت
 سید الا بر ر صلی الله علیه و سلم و اله الاطهار فرستاد اول امام
 جعفر صادق رضی و دوم عبد الله المحسن بن امام حسن بن
 حسن المثنی بن امام حسن بن علی بن ابی طالب رضی
 سوم عمر بن امام زین العابدین رضی الله عنه قاصدا را گفت
 که نخست بجلا وقت امام جعفر صادق مبادرت نمایی اگر
 مسؤل مرا قبول فرماید آن دو نامدار احکام نمایی و الا مکتوبی
 دویم را با عبد الله محمد بن تسلیم نمایی اگر عبد الله نیز این التماس
 مرا اجابت نماید بعد آن نامه را بخیر مضمی عمر از فرسائی قاصد

بر آن موجب عمل نمود امام جعفر صادق می دانست که بحسب
 تقدیر آن مهم تیسیر پذیر نیست نام ابومسلم را بقدر استطاعت
 و عباد الله و عمر نیز اندرین باب با حضرت مشوره نمودند بقبول
 آن مسؤل اقبال نه نمودند و بنای عیسیٰ بذرا امرای خراسان
 با عباد الله سفاح سعادت کرده سفاح را از گوشه آنزوانه پرواز
 آورده بر آلااماره بیرون بردند و در روز جمع از جماعت ریح اول
 و ۲^۳ هجری و سفاح بخدمت تمام در مسجد جامع شافق
 و بر منبر بر آمده بخلاف بنی امیه استاده خطبه خواند و بعد از امامت
 نماز جمع و دیگر آیه بر منبر صعود نموده خطبه فصیح و بلیغ آغاز کرد و
 عمش داهب بن عیسیٰ یک درجه از سفاح پایین تر استاده
 بعد از اتمام خطبه لغت ای مردمان نماید اندک بعد از فوت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مجلس پای برای منبر ننهاد
 بحق خلفای راشدین و این امام که بر منبر نشسته است
 و بر نمایان پوشیده نمائند که این امر بامتنق شده و از
 میان ما بیرون نرود تا وقتی که حضرت عیسیٰ علیه السلام از
 آسمان بر زمین فرود آید بعد از آن سفاح از منبر فرود آمده بر آلا
 الاماره رفت و امام ابو جعفر صادق تا نماز دیگر در مسجد قف
 نموده از مردم بنام برادر سعادت ستانند بر روز دیگر که خسرو غادر

بفضای

بفضای سپید اخضر را مذهب اعلام ضاکستر ساخت
 و سفاح موضع حمام العین را مفسد کرد آئینده علمی خویش
 عبد الله ابن علی را بحرب مروان چهار نامزد کرد و عبد الله
 با شباهه کفر بنیاه متوجه مروان گشت و او نیز از حران
 در حرکت آمده در منزل زاب بر تناره ابی تلاحی فریقین دست
 داده بیاد حمله ابطال رجالیان آتش قتال اشتغال یافت
 و مروان خاک رفرز برقرار اختیار کرده به بسیاری شامیان
 در آن آب غیبی بحر فنا گشتند و مروان چهار بعد از فرز مانند
 سگ یا سوزن در اطراف بلاد سرگردان شده بدری هر شهر
 که میرفت او را راه نمیدادند لاجرم وداعی ملک و مال کرده
 بطرف مصر شتافت و عبد الله بن علی تعاقب مروان
 می نمود چون که بدمشق رسید و ولید بن معاویه بن عبد الملک
 در مشرق مقصودین شد و عبد الله شرط محاصره بجای آورده و مشق
 را رفت و ولید با جمعی از بنی امیه بقتل رسید و فرمان سفاح
 بوی رسید که از برادران خود صالح را بطلب مروان روان
 سازد و صالح بموجب فرموده عمل نموده در عقب مروان
 شتافت در نوازی مهران مروان رسید و مروان بمقدم محاربه
 پیش آمده در آفتاب جنگ نینزه بر تپه کاهش حوزده
 از پا در افتاد سرش از تن جدا نموده پیش صالح برد و شخصی

با شماره صحیح آن سر را بچنانند که زبان از دهان مروان -
 بیرون افتاد و راه آنرا در زبند صحیح نعت ای یاران
 از عجاایب است روزگار عبرت میرید و بر دولت و مال چند
 روزی اعتماد مکنید و صحیح سری مروان را پیش سفاح -
 فرستاد و سفاح سر مروان را در مسجد نهاد و مرگ
 ساس از دوتالی به تقدیم رسانید بعد از آن واقعه اعیان
 بنی عباس در بلاد اسلام به تمهید اساس حکومت نمودند
 اندام مبانی حیات بنی امیه را پیش نهاد بخت ساخته
 از آنجمله عبداللہ بن علی در دمشق در یک مجلس فرموده
 یا اعضای بقاء و نقر از آن قوم را بفریب خوب دریم بریم
 شکستند و کیمیا بر زمر آن خون رفیقان کشته بر بالای
 آنها می نشست و شیدان کشید و ایضا عبداللہ فرموده بود
 تمامی ملوک بنی امیه را سوای قبر عمر بن عبداللہ العزیز رحمه
 اللہ علیہ بشکافند و در بقره سلیمان بن علی بن عبداللہ
 بن عباس فرمانند و تا عظامی بنی امیه را کردن زده اجساد
 ایشان را در میان راه انداختند تا که کلاب آن دیار
 دکان بلوشت و پوست ایشان ملوث ساختند و بر این
 قیاس نجی بن علی بن عبداللہ بن عباس در موصل مروانیان
 و مجبان وقت بجان ایشان نراندند آن خاموشان فرستادند

بر کس

در کس از بنی امیه در امن واقع نشده شد و تا دوا می‌جاست
 در زوایای ناکامی و اخفا بصر نبود مگر عبدالمجمل بن معاویه بن
 یسار بن عبدالمطلب که بجانب اندلس در نخله سوم محرم
 ۱۳۹ هجری در بعضی حدود آن ولایات استیلا یافت
 و در بیست و یک سال سلطنت در خاندانش بمابند و بازوم
 ریح الاول در سه ست و ثلاثین و بیستم هجری ابومسلم
 بجز از زردن حج اسلام و طواف کربن و مقام زردی از اسان
 متوجه ممالک عراق عرب شد و نخست بدر خلافت پناه
 نتافت و باضاف الطاف سفاح اخصاص یافت و در
 ان ایام بر ضد ابوجعفر منصور برادر خود سفاح را بر قتل ابومسلم
 تحمل کرد و سفاح سخن او را بسمع رضا جانی نداد اما بر خلاف
 رای ابومسلم و ابوجعفر را امر عجاج آوردند و با ابومسلم گفت
 که سابقاً التمس امارت عجاج کرده بود و الا این منصب را درین
 سال بتو مقروض می‌سازم این معنی برخاطر ابومسلم که ان
 آمده نزد یاران بر زبان آورده آن خود همیشه در جور خانان
 بعد اند و امسال امارت قافله بزمن تعلق گرفتی القصه چون
 که منوچهر حج نزدیک شد ابوجعفر و ابومسلم متوجه حرم حرام
 گشته در آن سفر و در صد قطار شتر مطبخ و عویج خانه ابومسلم
 را میباشیدند و او یک منزل بر منصور بقیست

ارفه امر فرموده هیچ آفریده از قافل طعم نم‌پزند و جمیع
 هم‌ایان روزی دو نوبت بر سر خوان او آمده طعام می‌خوروند
 و مردم بر این موجب عمل می‌نمودند دعوت مستوفی می‌یافتند
 چون که ابو مسلم در راه رسید از مناسک حج باز پرداخت
 بعضی از مسافران جمله مجاوران حرم را التماس کرده آن مقدار
 خردگان در آن سفر از ابو مسلم صادر شدند مردم او را امیر
 حقیقی و ابو جعفر را امیر مجازی می‌گفتند و در وقتی مراجعت
 ابو جعفر را بر ابو مسلم مثنی ارفه پس از آن که به منزل ذرت
 عرق رسید شنید که عرق باله برادرش سفاح در حرکت
 باز آمده و انتقالش بحکم عقی دست داده چون که ابو
 جعفر بدین حادثه اطلاع یافت در همان موضع توقف کرد تا که
 ابو مسلم بوی پیوست کرد و صورتی واقع را با او در میان نهاد
 گفت که صلاح من آنست که تو بر سهیل تعجیل برانباری
 شتابی و در ضبط مملکت و استمالت سپاهی در عیت سعی
 نمای ابو مسلم بموجب فرموده او بر جناح استعجال در حرکت
 آید و بایانده نزار سور جرار بانبار رسید و دید که عیسی بن
 موسی ابن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنه مردم را
 بر خلافت خویش دعوت می‌نماید ابو مسلم خلافتی را از
 عیسی مانع آمده دیگر کسی بحال عیسی ملتفت

نشد

نشد منصور نیز متعاقب در شهر نزول نمود و عیسی خدمت
 او شناخت و در آن اسم اعتذر رجا آورد ابو جعفر از و عضو فرمود
 چون که عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس رضی در و شتی
 از وفات سفاح خبر یافت با جماع خلائی فرغان داده گفت
 که در آن آوان که سفاح می خواست که از عقب مروان مکار
 لشکر فرستد فرمود که بر کس که از اولاد عباس است که امارت
 سپاه را اختیار کرده مروان را بکشند آنکس و بعد من شد
 صاحبی بر یکنان ظاهر است آن مهم را من گفت نمود انون
 بنام این مقدمه خلافت بمن میرسد نه با ابو جعفر شرفای شام
 و اهالی خراسان که در و شتی بودند بعد از اجتماع این خبر با
 عبدالله سعادت کرده بودند ابومسلم بفرموده منصور سپاه
 موخوز مصحوب خود در رنده مشوجه دفع عبدالله گشت و بعد
 از قطع منازل در برابر او فرود آمد و زلابی نام جاسوس صاحب
 دعوت ابومسلم مروزی که با نوع میل دمار از نهاد خوارج بر آورد
 تا مدتی شش ماه زمان مقابله و مقاتله امتداد یافت است
 پنجم جمادی الاخر ۳۲۴ هجری قمری نسیم نصرت بر برم ابومسلم
 در رید و سپاه شام منظم گردیدند ابو جعفر بعد از اجتماع
 این خبر ابو الحصیب یافی را بجهت ضبط عنایم بمسک ابومسلم

روان ساخت ابو مسلم در غضب آمده گفت بر خون
 چندین هزار نفر آمدن بودم و واقع که در احوال ایشان خابن
 کشتم و بدست استخفاف نام خلیفه را بر زمین انداخت
 و در آن امام حمید ابن قحطبه خلیفه نوشت که آن دیو که در دماغ
 عمی تو آشیانه ساخته بود اکنون در سر تو مسلیم جای گرفته بنا
 بر این جهات رنجش خاطر ابو جعفر از ابو مسلم تقاضا عطف
 پذیرفته قتل او را پیش نهادیمت ساخت ابو مسلم بود
 از فارغ البالی مهم عبد الله بن علی به بی رخصتی عازم خراسان
 گشته و منصور از استماع این خبر مضطرب شد و با ابو مسلم نوشت
 که ایالت مصر و شام بتو از انی در شتم باید که مراجعت نمای
 چونکه این سخن در سمع ابو مسلم جای نگرفته عنان بکران تا به بلده
 بار بانشید در حلال آن احوال بود او که از قید ابو مسلم در
 خراسان حاکم بود بنا بر تحریک ابو جعفر مکتوبی بمساجد و حجاب اطال
 عت خلیفه پیش ابو مسلم از فحوائی ان کتابت چنان
 معلوم بود که اگر بی رخصت منصور بخراسان رود ابو داود بقم
 خلاف پیش خواهد آمد لاجرم خیال ملازمت منصور در خلافتش
 افتاد و نخست یکی از معتقدان خود را جهت استخراج بدر
 الخلافه فرستاد باندک زمان آن معتقد مشمول عنایت

واحد

احسان ابو جعفر باز داشت و توحش ابو مسلم رسانید که من از
 خلیفه بنویزمی شفقت چوئی فهم نکرده آن گاه ابو مسلم در رومیه
 و در آن که در آن زمان مستقر دولت ابو جعفر بود نصبت نمود
 بر چند مردم خود میزد او را از امضای این غنیمت منع کردند بجز آنکه
 دل بان غمزه خویش نگذرد جامی را صید را چون اجل آید سوز صیاد رود
 چون نه ابو مسلم نزدیک رومیه رسید و منزل زند معارف
 بنی هاشم بموجب اشاره بنی منصور شرایط استقبال او بجا آورد
 و صاحب الدوله از نهایتی خشمیت در مجلس خلیفه در آمد و ابو جعفر
 او را در کنار خود نشاند و بزبان تلعطف و تعطف احوال پرسید
 اما بعد از سه روز از وقوع ملاقات چهارم بنی هاشم را در حجره بنیان
 ساخته با ایشان گفت که چون ابو مسلم پیش من آمد و من دست
 بردست زینم تمام کردن آمده همراه بنی منصور بودم او را از ریزه ریزه
 کردند بر روز چهارم ابو مسلم بگذشت خلیفه مبادرت
 نمود و شاه منصور چراغش را بر شمعون گرفت و بر چند صاحب الاول
 بر اسم اعتذر از اشتغال نمود ابو جعفر عذر او را نپذیرفت
 بلکه نایره غضبش بشیر زشتی اشتغال یافت دست
 بردست زو آن در چهارم بنی هاشم از انبیا ابو مسلم کردند ابو
 مسلم گفت یا امیر المؤمنین مرا از می دفع شر دشمنان خود -
 نگهدار شاه منصور گفت که من دشمنی از تو قوی ندارم آن گاه

بر چهار کسان بفرستند قبه هم را بوسلم را با تمام رسانیدند و
 جسدش را در کلبه می بچیدند در نوشته خانه نذرش کنند و بر کس - از
 ارکان دولت که بیارگاه خلافت می آمد شاه منصور کا بعد ابوسلم
 با نیا نشان میداد گویند که تمامی احرار و اقربا بر او کار بر و غیرها - از
 قتل ابوسلم خرم و مسرور شدند زیرا که از جهابندی و هم سیاستش -
 شب بغزانت بر لبتر استراحت نمی نمودند و بروز در زیر جام
 کفن پوشیده سیر می نمودند و ابوسلم بصفت فصاحت
 و بلاغت موصوف بود و بلغت فارسی و عربی تکلم می نمود
 در روز فرخ نمیکرد و پیوسته زره بر پشانی زده و در روز زیاده
 از بلبار طعام نخوردی و در حصول کثرت اموال اهل چهار فرخ - و
 انبساط نموده بودی و در پیش آمدن قضایا و صعوب ملول و
 متاسف بودی و هرگز زرم پیرا من ضمیرش نکشیدی و باندک
 جرائم مخصوصان خود را اهلش و با و پیش بنجر تحرک نمیکرد
 صورت نینستی و زندان او کج بودی که هیچ مجرم ساعتی از
 خوف او ایمن نینستی لقب ابوسلم و نامش صاحب الدوله
 بود و او را مروزی بجهت آن میگفتند که خورش در خواهی مرو
 زی روی نمود و قتل ابوسلم بر فر صدارت کشیدند که او شعبان
 سبع و ثلاثین و مایه بجزی داشت داد و مدتی حکومتش نه سال
 و یازده ماه و مدتی هفتاد سی و هشت سال بودند و بعد از دهان

متابعین

اتباعی معتزله می یافتند
 را و بیان می نمودند سخن شمس
 بی شبهه و البیاس میدانند که مورخان فضیلت اقبالش اولاد
 حضرت عباس رضی الله عنه می و پشت نفر بر خلافت نام
 کرده اند و ایام جهان بنام ایشان از با نصد و چهل سال شمرده اند
 که نامش سفاح عبداللہ و نیشش ابوالعباس چون که بود
 از الفخیر خوزیری از خوزیر بسیار خلافت بوی رسید که بسفاح ملقب گردید و
 یو ابن محمد کامل بن علی بن محمد بن عبداللہ بن عباس رضی الله عنه و
 سفاح صورتی خوب و سیمه تی مرغوب داشت و در ایام ابالت
 انبار را در الملک ساخت را امی عدالت بر او فرستاد بروز
 جمعه ۱۳ ربيع الاول سه اشنی و ثلاثین و مائتة هجری در کوفه معینه
 او را دست داد ۱۳۰۰ ذوالحجه سه ست و ثلاثین و مائتة هجری
 وفات یافت و مدتی عمر عمرش چهل و سه سال و مدتی خلافت
 شش چهار سال و هشت ماه بودند و خالد بن جعفر
 عبده و وزارت او استغال می نمود و وی نیز مانند برادر عبداللہ
 نام داشت و منصور لقب اوست و منصور را بسبب
 بیانگی در بخل و امساک و وانقی می یافتند اول محرم الحرام
 در سه سبع و ثلاثین و مائتة هجری بر سرند خلافت رونق
 افروز گردید و بنامی در السلام بغداد شریف شانزدهم جمادی
 الاخر ۱۳۰۰ هجری بوقوع پیوست و در زمان دولت

ابو منصور

ابو منصور با نزدیکی ۱۲۸ هجری ابو محمد سلیمان الاسدی المشهور
 با عمش که از خاندان نبی بود بر یاض عقبی بیوست و اعمش
 از تابعین است و از کبار محدثین مشهور تقوی و طهارت - و
 فضائل و عبادت او در کتاب اول تواریخ مذکور است ۴۴
 سال ولادت و وفات امام اعظم رضی الله عنیه ابی

معلوم میگرد

سال شهادت ابو حنیفه برادر در جهان داد علم فقه بداد
 در صد و پنجاه و شش و وفات افتاد سال عمرش کشید تا شهادت
 و از عمر بن حنبله نقل است که گفت که پدر ابو حنیفه
 ثابت بن روطاه بن ماه بوده از اهل کابل و ثابت از اسلام
 متولد شده و روطاه مولی نم آمد بن ثعلبه بوده و بعضی گفته اند
 که اصل امام ابو حنیفه از ترند است و بعضی گفته اند که اصل وی
 از نسا است و در جامع الاصول مسطور است که ثابت
 در سن صغیر در بلاد مت ابر المؤمنین حضرت علی کرم
 الله وجهه رسید به بعد و آنحضرت دعای برکت در حق او در
 حق فریاد او فرمود و در زمان امام چهارم از اصحاب امام
 و عظام بوده اند انس بن مالک در بصره و عبد الله بن
 ابی اوفی در کوفه و حبل بن سعد ساعدی در مدینه و ابو
 الطفیل عاصم بن دانه در طبرستان بودند اما امام ابو حنیفه رحمه الله علیه
 را با هیچ یک ملاقی نشده و از قد علم از ایشان نه نموده و اصحاب

اوفی میلو بند که همراه اصحابه طلاحی شده بود و روای از ایشان
 کرده اند اما پیش اهل ناقل ثابت نشده و بصحت نه رسیده
 و اخذ علم از عماد ابن سلیمان کرده بود و انتهی کلام آنکه عماد از دانش
 بن مالک علم تحصیل نموده بود و اول کسی که تدوین علم شریعت
 کرده امام ابو حنیفه بود و سایر آنکه اقتباس علم از او کرده اند و ازین
 جهت است که امام شافعی رحمه الله علیه گفته اند که جمیع علمای عظام
 عیال ابو حنیفه میباشند و در توریخ ملاحظت او چنین مسطور است
 که در فقه بالصد نزر مسائل وضع نموده و عبد الله ابن مبارک
 رحمه الله علیه گفته اند که امام ابو حنیفه با جمل و پنج سال بید و ضو
 بخوفته نماز آدر میگردند و قرآنرا در دور رحمت نماز ختم میگردند
 و در اول محرم در اسکله بخری معن ابن زائد شیبانی که در
 عدل و شجاعت بلسان نوشیروان و مانند راستم درستان بی بدل
 بود و در جو و سنی مانند حاتم طای ضرب المثل بود در سیستان
 بقره شمشیر بی باکان شیری شهادت چشید و با نرویم ماه
 جمادی الاخر سه بیع و خسلین و یائمه بخری در سرای میمون
 از نوزدهم است الحرام چشمه حیاتی ابو منصور بجاک حماه
 انباشته کردید و بدقی عمر عزیزش شخصت پنجمی و بدقی عدل
 هست و پنجمی که با مور و نزرش خالد برملی قیام می نمود
 و محمد لیدی ابن منصور که بعد از وفات ابو منصور

خلافت مہدی خلائق فرم و اسودہ بودند و صدای عدل و انصاف
 در اطراف مشہور کردند و نام مہدی محمد بود چون کہ شانزده سال
 و سہ ماہ حکومت کرد پانزوم شوال در سہ شمع و ستین و بیاتہ
 ہجری مہدی وفات یافتہ و در قمرہ ماسک بنڈان وفات یافتہ چنانچہ
 ہمدراخی مدفون گشت و کثیرکان او کلیم پوشیدہ مادرانہ الحویت
 کلیم پوش بودند و این ہست و روزبان او شان بود بیست
 افر بلداہ خاک ہوت شدید چون خاک ہم جہان بسر میگردند
 و محمد مہدی و ولگرد گشت و کی و لارون کہ ابو جعفر منصور بنام برود
 بیست و نوزوم رفته مقرر کردہ بود کہ اول کی برادرش بزرگتر خلفہ
 شامیان بودہ شد و خروج ابن مقنع تحسب در زمان مہدی بود حسین
 بن علی بن حسن علوی در مکہ دعویہ خلافتہ کردہ بود گشتہ شد و در خراسان
 شخصی دعویہ بادشاہی کردہ بود چنانچہ اصفیندان خراسان را در نتاوند
 تا کہ او را ہلاک کردند پانزوم ماہ محرم الحرام در سہ شمع و ستین
 و بیاتہ ہجری مہدی وفات یافتہ و مدتی حکومتش پانزومہ سال و سہ
 ماہ و مدتی حیاتش حد و پنجسال بودند و شیطان الطاق
 لقب محمد ابن نعمان است امامی بود کہ در قلعہ طاق طبرستان
 ساکن بود کہ اہل سنت جماعتہ او را باین لقب خواندند و اہل امامیہ او را
 مؤمن الطاق گویند پانزوم محرم در سہ آشنی
 و ستین و بیاتہ ہجری حضرت ابراہیم اویم از جہان فانی بجالم جاوید

الہ علیہ

و داع فرمود

وداع فرمود و رحمه الله عليه بر یاض رضوان توجه نمود که از انبار
 ملک بلخ بودند روزی در شکار بطلت صید از کتفی آوردند شنیدند
 الله اخلقت ابا بندی امرت و از قر بوس زین همان لحظه
 آورد بسمتش سید که ما لهذا اخلقت و لا بندی امرت
 بعد از استماع این مقالات اسب بمجموعه عراق و رخت خود
 فی سبیل الله بخشیده متوجه بادیه رودیه بعد از مضي چند
 روز در کله منظمه رفته بصحبت سفیان ثوری رحمه الله عليه
 و فضیل بن عیاض رحمه الله عليه فالقن روید و اخذ علم از
 مشارالیه بمانمود و در مدینه منوره حضرت امام محمد باقر رضا
 را دید و از آنحضرت آحادیث شنید و در بلاد مست
 حضرت خواجہ خضر علیہ السلام نیز مشرف گردید که اسمی اعظم
 از آن حضرت آموخت و این کلمات از سخنان حضرت
 ابراهیم رحمه الله عليه است بر کمه دل درسته موضع حافر
 نذر و علامته او آنست که درمی توفیق بزوی بسته باشد
 و در وقتی تلاوت فرقان حمید و در نماز و در هنگام ذکر گفتن
 و باز فرمود که است حاجت باید که زرشش دل سالک بر خرد
 تا که در دولت بزوی نشاوه آرد یکی ائمه اگر محالک هر دو عالم
 با عطای ابدی با و دهند نشا و نذر و از برای ائمه بموجودی نشا و
 کشته باشد و ویم تا که اگر محالست هر دو عالم او بود و زو سیرند

بانک نذار و دیان عملین نشود سوم بلکه به مدح و ستایش فریفته
 نشود خلیفه از ابراهیم پرسید که چه پیشه در روی لغت دنیا را
 برای طالبان دنیا ماندم و در عقبی راجعه طالبان عقبی اندیشتم و
 و اندین جهان نابالار بندر رو در کار مشغول میشم و در آنجهان
 لغای غفور الرحیم خون نه ابراهیم فالغن رویدی و مینقی بجای میشند
 زمره ملوک دنیا تا که مشایده این حال میکردندی که از کار و باز
 ملک خود او شان تنگ می آمدی باز دیگر از روی پرسیدند که
 روز چگونه میگذرانی لغت چون که نعمت پدید آید شکر
 آنرا بجا خبری تمام بجا آرم و چگونه بلای ناگهانی روی نماید بر آن واقعه صبر
 میکنم و باستقبالش پیش او روم و چون که مصیبتی از او شت
 فلت بجز قار ظاهر شود بر مرکب رضا و خوف سو آرم شوم
 و چون که طاعتی از من صادر شود بر مرکب اخلاص سواری
 شوم و بجز صفرا نهایت پریشان حال از شهر بیرون روم
 شیخ نادوی موسی بن محمد چون که پدرش
 انتقال نمود و کی در جرجان بود چون آگاهی یافت همان زمان
 روانه شده در بغداد و شریف خود را رسانید و بعد از وفات مهدی
 را بی ابالت برافراشت که نیش ابو محمد بود و وی در
 ظلم و سفاک و پیدای حوص تمام داشت که در زمان فرمان
 روای خود هیچ مجرمی را لحظه زنده نمی گذاشت موزه شانه زوم

ربيع الاول سنة سبعين ومائة بحری کا دکی موسی وفات
 ومورخہ ہفدیم ربيع الاول و سنہ مذکور ہماروں برادرش بربر
 خلافت رونق افروز گردید ولولد مامون ہمدان شب روی
 نمود و مدتی خلافتی ہا دکی سے سال و چار ماہ و پانزده روز
 و مدتی حیاتش سی و پنج سال بودند کار و نر شید
 بن محمد ابو جعفر بود ومورخہ چارم ماہ محرم سده ثمان چمنین
 ومایہ بحری در شہری تولد نمود کار و نر شید در سن پست
 و سہ سالگی بر تخت خلافت مفضول گردید و غرائب القبا
 فات لاکہ اول از ہم عمر ہارون سلیمان ابن منصور و عمی
 پدرش عباس ابن محمد و عمی جدش عبدالصمد ابن علی
 ابن عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما ہیعت رشید
 و شر الطمانینت او بجا آوردند و وصول نیر دولت و اقبال
 بر ملک بہ اوج کمال و بسوط لوالب طالع ایشان بخصیض -
 نسبت در انام اقتدر رشید بوقوع پوست و اول سی
 کہ ہیعت او را دیکھی ابن خالد برمکی بود کہ از اول ملوک ساسانیان
 بود از آن جہہ رتبہ و ترازو بوی عنایت فرمودند - و در
 شبی وفات ہا دکی مامون در در فانی آندہ بود از آن ہیست
 اورا لیلۃ الباشمیدہ گویند و قاعدہ سماع او چنان بود کہ قوال ہر روز
 ہر وہ بر فرش و ہارون اندرون بر راسی مرصع شستہ و چہار

جاریه بدیع الجمال که بجلی وزیر در راسته یک طرف قوالم و
 دیگر طرف آن برکی بنگر مقام نموده هر یک نوبت نبوت نوال
 می خواندند در مجلس در آن اول قوالم ساز چنگ و بر بطو
 غزه تیار کرده قافیه شروع میکردند و با خوش آواری می خواندند
 میلی نرفت هرگز تشنه برستور فی خبر درون پرده خشن بدید آفتاب
 چون آسمان رسیده ترسان میروند بکوه نیز بصحرای بو عشت روند شتاب
 جاریه این فرود را - خوانند

سراینی نیست که در وی کاوشی و ایهوی نخب آن جماعت کجا
 شدند که بر در خمی او شان زردم عناد و زیر جاریه دیگر گفت
 والعدیمیدانم تا صبر من اندر بجز او از عشق فرون اید یا عشق فرون رود
 در اول دور رشید بموعه بسیار آکا بر حجاز که با علوی متفق بودند
 در بغداد شریف آمده و از آن زمره امام ابو عبد الله محمد ابن
 امام ادريس الشافعي رحمه الله عليه بود که چند نوبت در حضور
 رشید باو شان مناظره کرده با مراد بر آنها غالب آمده
 که رشید از حال محبت او معتقد گشت و او را خلعت
 و انعام بخشید چنانچه چند سال در بغداد شریف در کس می خواند
 که از جمله ملازمان او امام احمد فضل بود رحمه الله عليه پس در مصر زمره
 هم در آنجا وفات یافت موزه الاجمادی الاول در سنه

ثلث

ثلث و تسعين و يائيه هجرى هارون در بلده طوس وفات
نمود و در كيندى روضه مقدسه عليه الرحمه مدفون گرديد و مدتى حكومت
مى اود بيت و شش سال و مدتى چهارش چهل و پنج سال
گرچه كتم نيكو و زنه و عجب باشد در ابله دل عاشق در عشق زبون آرد

جاريه و بگر اين رباعى خواند

گذر بر آن مې قيسى كه سامر راويم كه از صفارضى اور شك برنى باين
در برده ما چون نظر برد انداخت بفتحه گفت شمار ابلو كجا وطن است
چو ابد اوم كغم خدا نگاه بان باد من ز زمين و گلبن رفق من از زمين است
شعر عمرى ره به خواند

دل كلكه من پر از اندوه استم خيال او برود باز سوى او تازد
كه حيله ارون آسواش اكرم عارى ز شمر مردان دائم شكار اندرزو -
قلاده شبه او روى نورانى چو آفتاب كه ز شب حامل سازد

جاريه و بگر اين ابيات خواند

مارا نكار من بگمى ارمز زش كغم آرام باشند اندر زمانه كم
خوزرست ز بنار سخفى كه در خريد مارچه كيم بجا جاي هست محترم
ما شاو ميشوم ز مرد بقتل موت كر عامل و سلول شوند زرقنا و نرم
هستيم مرك دوست بكاره ازان ايشان زيند و بير چرا تا خورند غم

جاريه و بگر اين رباعى خواند

دوستى ارم چو خاله بود اندر دوستى باز شتم چون با بر كس شدى اميخته
حوض ارم نوبه چون انجور اعام شد نيست نادر كه شود ويران آتش ريخته

دیگری خوانند

با درویش نقرین چون نیش تمش از خاست در شب برون نان جان
 روز خستد تا جو آید شمع و شوریده دل بهر نانی بزم امید خاصه و عامه -
 لیک درویش تو نگر دل بود مانند شیر گز نیش بزمانی بشکند هنگامه
 یا بنام نیک میرد همچو شیران محترم یا شود برابر زوی خوشتن خود کامه

دیگری خوانند

چون هست ترا مرگ در راه سواری مگذارم همراه او و با تو پیاده
 کر و رو به منزل بر آن مرگ برستی ورنه بگرم باشی تو در او بداده

دیگری خوانند

اخر ندیدی آنکه در آن کشت بی بار آن صورتی بگو شم آمد چون عمر و دستگیر
 خوانند مال و مانند ایم هیچ هنر فریاد رس که ما مانند ایم حجیم آسیر

دیگری خوانند

مرا بر زمره خوبان و قوف افتاد ناگاه که بی پرده رخ بر لب بخوبی بود چون ماه
 مرا شناخته کردند پس گفتند بایاران مگر خیز عزیزان مودم کردست در راه
 پس آنکاهی بصدقه مرا گفتند بیری که بفریب کسی مارا ما مکر و غدر ناگاهی

دیگری خوانند

با دوستان کم روز رزی شبی کله ایشان همی کشند شکایت ز تو نمی
 بعد از رالو ز درازی شبی خبر خفته از آن درازی کی باید آگاهی
 شادان شوند چونکه شبی بید بر از خود من در غم که باشد از چشم من پستی

مورثه پانزدهم ماه محرم الحرام ۸۹ هجری در عهد مازون
ابو عبد الله امام مالک ابن انس صحیحی رحمه الله علیه از این برای
غور بردار السور انتقال فرمود از آنکه در لجه است و مناقب او همین کا
فیت که از اصحاب او امام شافعی است رضی الله عنه در چهار صد
نفر از تابعین و شش صد نفر از تبع تابعین را دیده بود و اخذ علم
از ایشان نموده که حضرت امام جعفر بن محمد صادق و هاشم بن عروة
از نسر و نافع از مولانا عبد الله بن عمر و محمد بن شهاب زهروی رضی
از ابجد بودند و ترمذی در کتاب جامع الیمر خود از ابوسره رضی
روایت کرده که بنی اخو زمان صلی الله علیه وسلم فرموده یوشک
ان یغرب الناس اباط الابل فی طلب العلم فلا یجدون عالما
اعلم من عالم المدینه معنی نزدیک است که بزرگتر مردم شیب بغله
مرکب را در طلب علم پس نیابند عالم در آن اثر از عالم مدینه
منوره و علماء ماضی اینجه پیش را بر امام مالک عمل کرده اند و
امام مالک رضی الله عنه ماه صفر سنه خمس و تسعین هجری تولد
فرمود و سه سال در شکم مادر بود چون که عمر غیر ششین هشتاد
پنج سال رسیدند ای ارجعی الی ربک شنید در جنت عدن
خرامید و از مصنفات امام مالک رضی الله عنه در میان فرق
برایا است تمام در دو مورثه پانزدهم ماه محرم ۸۹ هجری
معارون عازم حج شد و امین و مأمون را همراه خود برد و ولا

و ولایات ربع و مسکون را در میان اولاد تقسیم نمود چنانچه
 کرمان و نهاوند و قم و کامیجان و اصفهان و فارس و ری - و
 قزوین و تبرستان و خراسان و رابل و کابل و ماوراءالنهر و
 هندستان تا بحد مشرق به عبداللہ مامون را عطا فرمود و در سطح
 و بصره و کوفه و شامات و سواد عراق و موصل و جزیره و عجز
 و یمن و مصر تا بحد مغرب به محمد امین رزازی نمود و وصیت کرد
 که محمد امین در بغداد شریف اقامت نماید و مامون در مرود مقام
 کند و مجملی احوال آنست که نسب جعفر بربک عبارتست
 از دوست بلوک فرس نامی پیوندد و وی در زمان مروان
 اعتبار و اختیار تمام داشت و هر او خالد در زمان سفاح وزیر
 بود و وی بیکس در شت بچی که بخلیه فضل و سخاوت و بذل
 و سخاوت آراسته بود و از رسمات بخل و ظلم پیراسته و بچی را
 حتی سیمانه قالی چهارپایان آراست فرمود فضل و جعفر و محمد
 و موسی اما فضل از جمیع اخوان در باب اینبار و در پیشتر
 میانهمی نمود و لیکن نسبت با بنای روزگار و روزم مواضع
 بجایمی آورد و جعفر با وجود و خود وجود و سخا بخت مواضع
 بود و در صنعت ثبات داشت بدینصفا می نمود و منصب
 وزارت هارون رشید تعلق بوی داشت و زیاد

بر سایر اخوان را اینی نیابت و تقرب می افراشت و محمد
 بن یحیی بصفه علوی همت و میل باستیغای سرور و
 لذت معروف و موصوف بود و مونس ابن یحیی در شجاعت
 و جلالت بی شکیست و بی نظیر بود و در شهر سمرقند
 و ثمانین و بایته بکلم رشید رشته هیات انجاعت بریده شد
 در جامع التوررخ مسطور است که یکی از اهل قلم گوید که در قری
 اخراجات هارون رشید روزی به نظر من رسید که در
 ورق او نوشته دیدم که در فلان روز بفرمان امیر المومنین
 به سهیل العام زر مبلغ نذا و سیم و سوت و فرشت
 و عطر بایت چندین تسلیم ابو الفضل جعفر بن یحیی کرده شد
 من بعد آن میزان او کرده شده چهار هزار درم برآمدند و
 در ورق دیگر نوشته دیدم که بهای نطق بوری یا نه جعفر ابن یحیی
 را در آن سوخته بود چهار درم و نیم و آنک بود سویم ذوالحجه
 ۱۸۷ هجری مرغی روح مقدس فضل عیاض از تنگنای
 قفس جسمانی بفضای ریاض روحانی و حدائی رضوانی
 پرواز نمود روی الاصل است و با سورد می بود و سبب توبه
 او آن شد که قاطع الطریق بود میان اسورد و سرخس روزی
 از کافعی استماع نمود این آیه تلاوت میفرمود الم یان الذین
 آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و در دلش تاثیر تمام آورد توبه نمود

و متوجه حرمین شریفین گردید و در مدینه منوره در ملازمت
 امام محمد باقر رضا رسید و در حرم مجاور او دید و از منصور ابن عمر
 استماع حدیث نمود و وی از ثابته و وی از سعید ابن مسیب
 رحمه الله علیه حدیث شنیده بود و امام شافعی از فضل رحمه
 الله علیه روایت نموده که ما زودیم شما را سه شعبه
 و مایه شفیق بلخی ابن ابراهیم بن محمد رحمه الله علیه از کلاس حیاة
 مستعار عاری کشته روی بجانب خانه حضرت باری آورد
 و وی شاکر و ظفر است از اصحاب امام ابو حنیفه رضا که از قدیم
 الامام شافعی بلخ است که با ابراهیم او هم صحبت داشت
 و شفیق گفته که با ابویوسف قاضی در مجلس امام ابو حنیفه رضا
 حاضر می بودم و حدیث می شنیدیم و مدتی میان ما بان مفارقت
 افتاد چون که در بغداد آمد امام ابویوسف را دیدم که در مجلس
 قضا با مردمان گفتگو کرده بودند میدادند که جمیع مردم که او شنیده بودند
 چون که نظرش بر من افتاد گفت یا ایها الشیخ چه باعث است که تخیر
 لباس کرده لغم آنچه تو طلب کردی یافتی و آنچه من طلب کردم
 آنرا نیافتم لاجرم ما تم روزه و سکو رو بود پوشش گشته ام
 و تولد محمد امین ملنی برادر ابو عبد الله بود از زبیده بنت جعفر بن
 منصور موزم با زودیم ماه شوال سنه پنجم هجری روی نمود چون پنجاه
 از عمر خویش بگذشت بر عمده ولایته سرافراز اوید موزم با زودیم ماه

محمدی الامام

جمادی الآخر ۹۳۳ هجری خروفاست رشید در بغداد رسید حواص و
 عوام در السلام در تجدید سعادت محمدابن برداختند و او را بر مسند
 خلافت نشاندند که بعیش و طرب بگشود و لعب مشغول شد و اصلاً
 پروای ضبط ملک و مال نکرد و با بران که در اندک زمان میان او و مأمون هم
 و مخالفت برایت نمود و زبان جهان بینی محمدابن برآمد مورخه ۲ ماه
 محرم ۳۳۰ ثمان و تسعین و یایته هجری بدست طاهر فوالبین که از قبل
 مأمون که در محاصره بغداد اشتغال داشت افتاد و زخمی است
 خود را بیاد فنا بفرزاد و مدتی حکومتش چهار سال و ششماه و مدتی
 هشتاد و هشت سال بودند که عالم و فاضل خلفای بنی
 عباس بود و چنانکه در فنون علوم حکمت الاثانی بود و علم حکمت در
 زمان او بزبان عربی مرقوم نمودند و در عین نزع تکلیف تا من حی لا یقوم
 در رم من یوموت و محمدابن یعنی همراه ابوالعباس بود مورخه شانزدهم ماه
 محرم ۹۳۸ هجری محمدابن کشته شد و مأمون بر مسند
 خلافت صعود فرمود و وی در وجود و سخنی و به زنت علم و فضیلت
 از سایر خلفای بنی عباس ممتاز و مستثنی بود و همیشه با علما و اولی
 شمشندان محبت داشت و مباحثه همراه آنها می نمود و مورخه ۱۵
 ثمان ۳۳۰ و عشرين و یایته هجری مأمون وفات یافت
 و جسدش را در طرسوس مدفون کردند و مدتی حکومتش بیست
 یک سال و شش ماه و مدتی عمر عمرش هجده و نه سال بودند
 آورده اند که در آن ایام که ابراهیم عم مأمون مخفی شده

بود و تا مون برای آمدن او نه برز مشقال فریب انعام مقرر نمود
 و گفت که عموی مرا سید کرد انعام بومی داده شود روزی برابر اسم ارجا
 بجای دیگر رفت چونکه کبر حد رسید از آن سو سواری مقابل او آمد که
 پشت حاکم او بود در تردد و گفتار درین شد رفتاری او شد بر چند برابر اسم
 منت وزلای او کرد اما فائده نکرد چون که نومی دست انداختن رسید
 برابر اسم نامید آمد حوالی که با خود داشت او را جنبانید است
 سپاهی ترسیده رم کرد آن سو در بجه اسم در آب افتاد و برابر اسم
 از در بگرید رو بغزازی نموده به سیریل در خانه کسی رسید که بر در زره
 خانه زنی کشیده بود بومی التماس نمود و گفت که عندالدم راهی ده آن
 زن اشاره بیلا خانه کرد برابر اسم بالا زنه بخزند و بود ز ساعتی
 مردی بجمع و فریاد بر در خانه رسید زنی گفت خریست گفت
 چه خریست که بفتای رسیده بودم بیاعنه بد قصمتی آن شکار از دستم
 برفت و علاوه ازین است راه قضایان در دم و جامها پاره شدند
 و اندام شکسته باین حال ز در نزد نما رسید زن گفت که برنده کی
 خود شکار باید بود در خانه آمده پوشش بر زمین افتاد چونکه او در
 خورفت آن زن پیش برابر اسم آمده گفت آن مرد تو نباشی
 گفت اری منم باز گفت که نقل و شنیدی باید که بسلامتی از راه
 حفاظت از تو نمیدم بود ز رسته سال برابر اسم سدا شده بود به لباس
 زنان چونکه پیش تا مون آوردند گفت موجب فتنه چه بود در

در جواب او گفت فرد کناه اگر چه بزرگست جرم بس عظیم
 تو زنگام هست بزرگتر بسیار من ز فعل بد ز جمعه کردم - نیم
 تو ز گرامی و در عفو ما نیلوی کار اگر سزای عذابیم دمی زنگاه کاری
 بعفو علم تو هم زرا کم سزاواری اگر عذیب کنی عدل باشد در انقض
 در بخش بخشایش و نیلوی کاری مامون گفت قصور تو بخشیدم
 با و افد از جانب چون نیت مسیح عذریم سازم ز فضل و علمت
 خود را پناه محکم رزوم مکارم چون جمع کرد بنیاد بهرام سابع اندر
 بنیاد او و با بر از محبت کشت زر تو دل خورید خاشع تر است با حق
 از راه صدق بروم جرمی که گشت بخشیدم عفواری بی منی بیج
 شافع بی عذر مسیح محرم کردی بلطف رحمت بر چند طفل مرحوم
 بر مادر که شش همچون کمان شده غم مامون او را اجازه داد او بر رسم
 انشا کرد مال بخشیدی پیش از مال جانم داده منت ایزد که
 هم این و هم آن داده باز گشتم زر تو زنده هم بجان و هم به مال از دو
 معنی زنده کی در یک زمانم داده مامون فرمود که او را به لباس زمان
 مقابل در خانه بدر نند تا که اعظم و اصغر او را باین احوال به پند
 هست در جیب خزای نیلی نیک در در آن زخم جیروستم است
 بابدان بد نبردن و پس از آن - کردن لطف غایت کم است
 مریضه سازم زوالجم سه مایتین همی ابو محفوظ

معروف کافر فی رحمة الله علیه که در سلسله موالی امام علی ابن
 امام موسی رضا رضی الله عنهما منتظم بود و خطای مرتعیه ملکوت را بر منازل
 خانه ناسوت اختیار فرمود و وزیر انستاب در علم باطن بدو
 طرفت یکی بدو طای که او را درین معنی نسبت بحسن
 نصری رحمة الله علیه دارد و حسن بصری را بایر المؤمنین حضرت
 علی اکرم الله وجهه میداشت و نسبت دیگر با امام علی ابن امام
 موسی رضا دارد و ایشانرا بوالد خود امام موسی کاظم و ایشانرا
 بوالد خود حضرت امام جعفر صادق درشت و طریق ایشان مطابقی -
 طریق ائمه اهل بیت و سلسله ائمه اهل بیت مطابق سلم
 نسبت نامیده اند بمانا لغزتها و نقاستها و عظیم الشان بنامه حاجت
 دو عالم معروف و مشهور بود و مرقد منورش در بغداد شرف ورطم
 بر آستان مهمات تریاق مجرب کفیه اند و روزی با سمرقملی گفت
 چونکه ترا بدرگاه الهی حاجتی بوده شد بمن سونند داده باش و
 شیخ عقیف الدین محمد کازرنی در مولفات خود آورده - که
 سمرقملی گفته که معروف کافر رحمة الله علیه را در خور است و بیم که در
 تحت عرش معلی حاضر بود و در آن اثنا حضرت حق سبحانه تعالی
 از ملائکه پرسید که این کیست و فرشتگان عرض کردند است
 اعلم یا رب گفتند که این معروف کافر است مست و در محبت
 من و حقان بنامه و معارف آباد شیخ جامی و افاضی خراسانی و آن
 سمرقملی بگفت و اقم دیدن معروف کافر را زیر عرش معلی
محمود

شیخ

بشیخ علی موفق منسوب ساخته در سلسله ذریع با توجیه نظم نمود

رفت در خواب مورخا غلد برین	شب علی موفق التیمی دین
الیتامه بر راه گذر در بهشت	دید شخصی لطیف باک سرشت
راه رورا قبول می سپرد	یکبیک را بچهره می نگرود
اشقیار از غلد می - راند	سعد را نیز بخلد می سپرد
دو فرشته نشسته بر خوانی	بعد از آن دید با خدا دانی
از چپ و راست لقمها بدین	می نمودش ز طبقات جهان
یافت در درمراوقات جلال	بعد از آن پاپزر عزو جلال
از دو عالم فشاند دامانی	دید در زین عرش جلالی
روضه دیده در شهود خدای	رو بگرد چو کاه معدت بجای
ندید بهشت استقامت ضم	نه بند دیده شهود بهم
که نیامند این سه تن یارب	گفت با خوشین در آن دلش
بشهود خدای سر و دست	کافی گفت ایتم مشفوفت
بجبت پرستش حق کرد	که ز امیدویم فارغ و خرد
بشرعانی و احمد - خنبل -	آن دو تن را که دیدی از اول

بروز جمعه ۱۲ ماه رجب ۱۰۰۰ در ربع و یاتین
 بحر زنده اصفیا ابن عم نبی شاه دین شافعی مطلبی رحمة
 الله علیه در کاشن علوی فرود کس علی نشین ساخت
 و منزل بل اجیار عند بهم را بمقوم مکرم خود بیار است و هو

و در سن چهار سالگی در مکه منوطه آمده و تحصیل علم نزد مسلم بن
خالد الزنجی می نمود و مسلم از تبع تابعین بوده و شاگرد شام
بن عروه بن زبیر بود و شام حدیث از عمی خود عبد اللہ بن زبیر
و از عبد اللہ بن عمر رضی ششیده بود و امام شافعی رضی نزدی
دیگر علماء چون سفیان بن عتبہ و نزد عمی خود علی بن محمد بن
شافع و ابراہیم بن محمد و قاسم بن عبد اللہ بن عمر - و
فضیل بن عیاض و غیرها در مکه منوطه حدیث می آموختند و در سن
سیزده سالگی چند وقت در ملازمت امام مالک رضی می بودند
و در سن ۱۹۵ خمس و تسعین و یائتہ در بغداد شریف رفته سه
سال در آنجا اقامت نمود و بعد از آن باز در مکه رفتند
و بعد از مدتی چند ماه در مصر شریف برده بودند بقضای الہی مرغی
روحش از قفس و خود بریاض رضوان پرور نمود و پانزده کتاب
کتاب احادیث و قصہ و غیره ذالک تالیف نموده بودند
و شیخ محی الدین عربی رحمہ اللہ علیہ در فتوحات خود نوشته اند
کہ چهار صد و سی و پنج کتاب تالیف نموده بودند و میگویند کہ امام
شافعی از او آموختند و بودند
شیخ ابواسحاق بن
هارون بقول ارباب تواریخ ولادت معتصم - مورخه
پانزدهم ماه محرم سنہ ثمانین و یائتہ ہجری اتفاق افتاد و

وی ولد هشتم است از اولاد عباس رضا گویند قوت بازوی
 او بجز نبیه بود که دو کوس چند را در پروردوست ^{بانه} گنبد آشتی تا قصه
 پوست او کشیدی که بود ز وفات مامون در بغداد پای مبارک
 برستند خلافت نهاد و نه قتمای بزرگ در ایام دولت
 او بوقوع پیوست و یازده نفر شاهزاده گان از ابنای ملوک
 بجمع در خدمتش کمر بستہ حاضر می بودند و نه سال و نه ماه و یازده
 روز حکومت کرد و ^{بودند} چهل و نه سال در در قضا زنده گانی
 نمود و در زمان جهان بانی نه قصر بنا نموده و نه کمر و نه
 و ^{بی} قصر داشت و نه هزار و دینار زر سرخ و نه هزار درم ^{در} حصه وارثه
 گذاشت و ^{بودند} نو هزار اسب و ^{بودند} سی هزار فیل و یازده هزار
 مهار شتران و نه هزار غلام و نه هزار چاره در جهان فانی مانده
 و نه ملوک معتبرین را کشته بود بنا بر این ^{و چون} جهانت او را خلیفه
 مثنی می گفتند و در زمان معتصم ^{بیار} مومنان بدست شاه
 روی رفتار شده بودند روزی آن پادشاه گفت که معتصم را
 بگویند که بر اسب ابلق سوار شده بیاید و شما یانرا از ^{بجز} خلیفه ^{بودند} زمان
 من خلاص سازد قاصد این خبر را بسمع معتصم رسانید و آن
 خلیفه سوخت خورد تا که بفریاد آن ^{بکار} مجبوسان نرسیم بیست
 بساط نپردازم ^{بسی} نگاه در موسم زمستان با سپاه فراوان

بجانب

عزیز و درین
تجانب آدم شناخت و بفضل قادر چون بر قصر رومیه طغریافته
آن مومنان را تلاش نموده در زندان آن ظالم پریم آزاد نموده و بوند
راویان احبار گویند و تمام ^{چند} ساله معصم روز جنگ بر اسپان ابطی
سوار شده محاربه کرده بودند و اعداؤ آن سپاه طغریه و شگاه بقول
ارباب مورخان صد و پنجاه هزار نفر بودند و قاضیان که در زمان
او بودند احمد بن داؤد بود و فقی بزرگترین علما اسمعیل المرلی و
ربیع المرادی و امام احمد رحمه الله علیه نیز در حیات او بودند و
اول ماه ربيع الاول ^{سال} سبع و عشرين و مائتین هجری از عالم
فنا بدار البقا انتقال فرمودند ^{بفند} مدتی حیاتش پنجاه و سه سال بودند
بدانکه و ابی بوالعده مدرا آن روز که پدرش معصم از عالم
فنا نقل کرد روی تنظیم امور مملکت آورد و ابی بوالعده
که نامش مهارون بن معصم فرودی بغایت ^{بود} قوت بود و خواجه
راویان گویند که با برود و ستان کوشیدند از بالا آمدند
و حساب پوست آنها بر آوردی و اخلیفه بعدل و داد ^{بسیار} نمودند
و کوفه وجود و سخا معروف که در زمان حکومتش طوالف
رعایا ببله عامه بر ایا بغارغ البالی اقامت ^{خود} میکردند و در باب
زراعت و عمارت و آبادانی شهر و دیار سعی جمیله را
به تقدیم میسازیدند و واتی در تنظیم و تکرم سادرت و الاصفات
بسیار تمام میفرمودند و وی در زمان دولت خود بسیار مال و

و نفوذ برای حرمین و شرفین فرستاد که اکثر مساکینان آن مهر و
 بلده از سوال بی نیاز گشته بودند مورخه اول ماه ذوالحجه ۲۳
 هجری و اثنی رز عالم وفات یافت و مدتی خلافتش بقول
 مورخان پنجسال و نه ماه و پانزده روز بود و مدتی حبشش بقول
 ارباب راویان سی و هشت سال ^{و در سنه مذکور}
 احمد ابن ارباب رحمه الله علیه برف جنت الفردوس ^{رفتند}
 که عالم بود در علوم ظاهری و باطنی ثانی نداشت که از شارادان امام
 احمد خلیل رحمه الله علیه بود و بخاری در کتاب خود مسطور نموده اند که
 در او اهل ایام بسیار مال و نفوذ داشت ^{و آن} هم دولت خود را در
 طلب علم و حج و غزاهر فک نمود و فقیر گردید و قبرش در
 قریه آزاران قریع هر است و مدتی حبشش شصت ^{و هفت} سال بود
 چون که واثق فوت شد خلعت خلافت ^{در شهریاری}

بسیار از او کردیدند

بر قامت جعفر ابن معتصم پوشانیدند و او را متوکل علی الله لقب
 دادند و متوکل با شرف است و بجل ^{و طلعت} موصوف بود و با سادرات
 صاحب سعادت معا و درستی می ورزیدند و هر کس که برای
 طواف حاکمه و بمشایق ^{بشرف} الا نور میرفت همراه او عداوت
 می نمودند و در مجلس خود سخنان نزل امیر بسیار میکردند و هر کس
 در سخن ممالک بیشتر مبالغه می نمود که در خلافتش مقرب میکردید

مورخه

موزه یازدهم ماه محرم ۱۲۴۴ هجری متوکل از غایبی شقاوت
 علم او که تمام خلائی را از طرف مرقد قائلن الا نور صید بر ر
 و اولاد بزرگوارش یافت سیر و توفیق بود که روضه امام حسین
 شبیدار ایل را بمورد ساخته در آن زمین زراعت نمایند و آب
 بر آن زمین جاری سازند ^{نویسه بودند} در حد فرمان بر آن سرخل اهل عصیان -
 سعی و کوشش نمودند اما آب در موضع قبر مطهر امام علیه
 کومر و سایر شهادت و طایره خیر البشر جهان نیافت
 و از این معنی سب حریت خلائی را دید و آن مشید جنت
 زینت را جاریه نام نهادند و ابو علی جعفر ابن معتصم علمای فقی
 و محدثان را دوست گماشتند که در شتی بود از چهارده سال و نه ماه
 و یازده روز بدست و ضیف حاجب و بوغی شرابی کشته
 شد ^{بودند} بسبب فتح که خاقان را بر کشید قاتل او را بخشش دادند
 موزه یازدهم ربیع الاول ۱۲۴۴ هجری در شهر بلخ
 احمد خفرویه رحمه الله علیه فوت شده بود که از بزرگان مشایخ
 خراسان بودند که حضرت ابراهیم اویم و حضرت بایزید بسطامی
 رحمه الله علیهما را دیده بودند روزی ابو حفص رحمه الله علیه را پرسیدند
 ند که بزرگترین از ائمه است در جواب آفرمود که از احمد خفرویه دیگر
 را بزرگتر ندیدم ^{بودند} و صدق و سخاوت و مردانگی همثال بودند
 موزه یازدهم محرم الحرام ۱۲۴۴ هجری امام عبداللہ احمد جنبل

شیبانی رحمه الله علیه وفات یافت که ولادتش در بغداد
 شریف مورخه شانزدهم ماه جمادی الاول سنه ۳۲۴ ربيع و شین
 و مائین بحری اتفاق افتاده که از عواریض اصحاب - امام
 شافعی بود و بقول در باب مورخان دوازده هزار آحاد است
 یاد او بودند و زمره از کاتبان محمد بن مانند محمد بن اسمعیل بخاری
 و امام مسلم بن حجاج نیشاپوری از وی روایت نموده اند -
 قال الامام محمد بن ادریس الشافعی خرجت من البغداد و ما
 خلقت بها احدا اقلی و لا اقدم من احمد بن حنبل و عظیم الشان
 و امام احمد در میان بغدادیان بی مثالی بود که بحسب الحزب تخمین
 نه صد هزار نفر از رجال و هشت هزار نفر از زنان شایسته
 هزاره آن امام عالی شان نموده اند ^{مورخه اول ماه محرم}
 ه ۴۲۰ بحری ابو الفیض ثوبان و ذوالنون ابن ابراهیم
 مصری در ریاض جنان خرابیده که شاکر امام مالک بود
 و بر حسب او بودند و موطا از امام مالک رحمه الله علیه شنیده
 بود چون نه هزاره ذنون می بردند روی مرغان بر سر هزاره
 وی پرکاش شده نموده بودند ^{اینها} خلاقی زیر سایه آنها
 میفتند و مجلس آن مرغان را ندیده بود و پس از وی
 بر سر قبر زنی شاکر امام شافعی رضو نوشته یافتند که موافق خط
 اول بیان بوده که ذوالنون جیب الله من الشوق قبل الله برگاه

دیگر یافته تر نبود

آن نوشته

و آن نوشته را ترشیدندی باز او را نوشته یافتند و محرم
 کردند ^{المستنصر بالله محمد بن متوکل که بود فور علم و حیا}
 و زرت جو دو سخا موصوفی بود بر خلاف پدر سادات
 عظام را منظور نظر شاه ^{موز} نه ساخته در باره ایشان انعامات
 و نوازشات ^{فرمود} فرمود چون که چهارم سال خلافت کرد آنگاه
 ترکان او را افسار داده بردند که در پیش نرفتند و وی خود را خلع داد
 پس او را مجوس کردند و طعام و آب ز روی باز داشتند
 برقص خنق مورخه اول ربیع الاول ^{سنة ثمان} در ربیعین - و
 و مابین بگری فوت کردند و مدتی حبس سی و پنج سال بودند
 مورخه شانزدهم ذوالحجه ^{سنة ثمان} بگری بعد از فوت
 مستنصر ^{سنة ثمان} استعین بر منند خلافت رونق افروز
 کردند و بعد از مدتی چند ماه بعضی ارتزاک بی باب لوصه دل را از
 محبت مستعین پاک داشتند ^{سنة ثمان} چنانچه در ایام مستنصر با ابد
 احمد بن محمد حسن بن یزید علوی در تبرستان خروج آورد ^{بودند}
 و چهل و دو یلیم یلجا شدند و در کارهای بانو شدند و مستعین ^{سنة ثمان} از
 سامره در بغداد در خیمه برفت و ترکان معتز را بخلافت برداشتند
 و با اتفاق موفق در بغداد و شافقت ^{سنة ثمان} و مستعین ^{سنة ثمان} الا محاصره
 کردند و او خود را از خلافت ^{سنة ثمان} خلع نمود مورخه شانزدهم ماه
 محرم ^{سنة ثمان} بگری حکم معتز مستعین ^{سنة ثمان} کشته شد و روی

بجمله آن آورد مدتی حبس سی و پنجسال و زمانی خلافتش
سه سال و نه ماه و چهار روز و در آن ایام که مخلوع شده بودند
این دو عار را آورد میگرد که اللهم كما خلعتني من خلافتك لا تخلني
من رافتك و رحمتك بحرمته محمد بن عبداللہ بر جنتک یا رحمة
و معتز بعد از خلع مستعین بر خلافت مقرر گردیدند
مورمه سویم ماه قمر ۲۵۵ هجری از حکومت مخلوع گردیدند
و مدتی حیات معتز بقول مورخان هفت و پنجسال و
زمانی حکومتش سه سال و ششماه و هفت روز
روز بودند و بعد از این سال زبده علماء و عمده فضلا
حافظ ابی محمد عبداللہ الداری ابن عبدالرحمن و فضل ابن
میرام سمرقندی متوجه عالم عقبی گردیدند و ولادتش اول ماه
شعبان سنه احدى و ثمانین و یابین هجری اتفاق افتاد
مدفنش در بلده سمرقند واقعست

و مهدی با اللہ محمد ابن واثق در بنایت زبده و عابد بود و بیست از
علمای روسا و ارت میل تمام داشت و بعد از معتز زوی بیعت کردند
و بچوقته نماز قضا نمید و گویند چه پوشندگی و بر حکیمی است و در
ایام او ملامی و مجرمات منزع شد و کسی را بارگی اظهار آن
نبود و بیسالی در خلافت هجرت یافت و اولاد لیث صفار

در بستان

در سجستان خروج آوردند در عهد او ابوبکر فسق و فساد را
 در رتبت و در امر معروف و نهی و منکر مبالغه می نمود و در
 او انی او در حرف طلا و نقره که در خزانه شاهی بودند همه را
 شکسته بر مساکینان و ضواریان تقسیم کردند و تمام رعایا را
 از زنا و شرارت منع فرمود و روزی طبیب عاقل در مجلس
 محمد آمده گفت ای خلیفه زمان برای تو سه مخالف آورده
 ایم که هیچ بادشاه مثل آنها ندارد اول خصابی که موی سفید را
 سیاه سازد و بر وجهی که دیگر سفید نشوند دویم معجونی که هر چند طعام
 غلط بخوری معده را آن نشود و آن عذار را زود منظم کند سوم
 کنجی که شست و کمر را قوی کند و طاقت افزایش دهد مباشره
 مای ضعیف نشوی محمد کلمه تامل نموده گفت ای حکیم من ترا
 داناتر از این بنداشتم آنچه خصاب میفرماید سرمایه غرور و فریب
 که سیاهی موی ظلمت و سفیدی آنها نورست ز می معروفی
 کسی که بر آن نور شود و نور را در ظلمت پوشد و آنچه معجونی
 که نفی من از آن قنابل نیستم که طعام بسیار خورم و لذت
 آن نبرم و از آن ناخوش شدم دیگر نیست که بر کلمه حقه فوری
 برو و نا دیدنی بنموند و نا بو شدن بوید و مباشرت شبه نیست
 از حیوان که از خود بغایت دور است خلیفه روی زمین پیش زنی
 در بید و تعلق و چایلو سی کند چنانچه مولانا عبدالرحمن جگر رحمت الله علیه فرمود اند

۴ و ندرده

۵۱۱
 مزن لاف خردند بشدت میری کیسویک شاد و علقه خون جنبانی
 که خون باشد ازین پیش پیش زنگی ^{بمنشمنی} نیز از نو و کون جنبانی
 یکسال و چهار ماه حکومت نمود مورخه پانزدهم ماه رجب در
 ۱۵۶ سنه ست و خمین و مایین ^{بهری} بسعی ترکان بشید
 آید و بدرر الجنان توجه فرمود و مدتی حیانتش می و نه سال بود
 و بعد ازین سال در شبی عید فطر ابو عبد الله
 محمد ابن اسمعیل بخاری بجز در رحمت حضرت از درباری
 و اصل آید و ولادتش بروز جمعه سیزدهم ماه شوال سنه
 اربع و تسعین و مایه رخ نمود و وفاتش در شبی عید
 فطر ۱۵۶ سنه ست و خمین و مایین ^{بهری} فوت شده بودند
 و در قریه خربتک که بقاصد دو فرسخ از مرقند و در آن
 مدفون آید و والد بخاری اسمعیل نیز محدث بودند که از
 امام مالک و عمار بن زید حدیث شنیده بودند چون
 که اسمعیل فوت شد محمد بن محمد برادر خود احمد و والده خود
 نفر ^{منفذ} طرف ^{منفذ} توجه نمودند و احمد از مکه در بخارا ^{منفذ} طرف
 مراجعت نمود و بخاری ساکن مکه آید و در شرح سنه
 مسطور است که چشمهای محمد ابن اسمعیل رحمه الله علیه
 در سنه سن از جمله پنهانی عاقل بودند و والده او حضرت

برابر اسم ۶

ابرار هم عام را در خوراب و ندکه با او گفت یا اذرا اقدر
 الله علی ان یناب بصره بکثرة دعائک چون که برخواست
 چشمهای قره العین خود را روشن دیدند و بخاری در کلمه منظم
 در سن شده سالکی کتاب قضایا و احکامه و تابعین - را
 تالیف نمود بعد از آن تورخ صغیر را در بدین منوره تصنیف
 فرموده و زر تصانیف بخاری بعد از صحیح آنهم مشهور است
 کتاب رفع یدین است که در نماز و قرآن در نماز مختلف
 امام و پروالدین تاریخ کبر و تاریخ وسط و کتاب علل کتاب
 القوائد و زوی منقول است که گفته که صد هزار حدیث
 صحیح و صد هزار غیر صحیح یاد گرفته بودم و حدیث صحیح خود
 را در شانزده سال تصنیف کردم بشرطی که پیش از آن فصل
 کردم و در وقت نماز نقل گذردم و اعداد و احادیث صحیح
 بخاری بوقت نوزده صد و بیستادوشش مباحث چهار
 هزار حدیث و بخاری بدستی راست کتابت میکرد و بدستی
 چپ نیز خط می نوشت و کتابی صحیح بخاری بعد از قرآن
 مجید اصح نسبت و قرآنت آن در شد اند تر باقی مجرب است
 مورخ ۵۵۵ م ذوالحجه ۲۵۵ هجری النبوی الحسن
 سرسقطی قدس الله سره الغریر بر باطن قدس تو به فرموده بود
 که شاد حضرت معروف کرضی الله عنه و نسبت بود درست

کند خالومی جنید بیدار است ^{بودند} و پیر او جنید فرموده که روزی در خانه
 سرسقطی در اندام خود در خانه خود نشسته این بیت می خوانند
 لا فی النار ولا فی البلی لے فرج فلا ابالی ان اطال ام قصرًا
 نه شب نمی ام نروز از ناله و آه بی خواهی شبنم در روز خواهی گوناوه
 و سرسقطی در وقتی که مختصر بود جنید را گفت اباک و صحبت
 الا شرار ولا یقطع عن الله صحبت الا خیار مدتی حیات سرسقطی
 نو و شست سال بودند که بر ریاض جهان توجه نمود ^{فرموده بودند} و این کلمات
 از سخنان ^{زمانه بیان} اوست که فرمود هر که خواهد که دین او سلامت
 ماند دل و تن او بر راحت افتد و غم او اندک شود از غلالت
 عقلت نبرد و فرموده است ^{این نیز} هر معصیتی که از شهوت بوده باشد
 بد مرض آن امید توان درشت ^{دانی} زیرا که زلت آدم از شهوت
 بود و بر معصیتی که از کبر بود امید با مرضش آن نتوان درشت
 زیرا که معصیت ابلیس از کبر بود و فرمود هر که قدر نعمت
 نشناسد آن نعمتش بزوال آید از آنجا که قدری او ندارند
 زنده فرموده ^{زنده فرموده} ابوالعباس احمد بن متوکل بن معصم اثرک
 بی باک پس از آنکه همدرا دفن مطوره خاک ساختند
 دوست سبقت با احمد بن متوکل ^{فرموده بود} دادند و او را المعتمد علی الله
 لقب دادند چون که معتمد بر سندان ^{خلعت} ایالت ممکن گردیدند

بار دیگر

بار دیگر بعد از شرف را در آن خلافت ^{بلوک} در آنند و در سامره با آن
و جمع کار و بار ملک و مال برای برادر خود بنا نهاد چنانچه در ایام حکومت
او زوجه غیاث نوزی و رعایا پروری و رونق در امور مملکت پیدا
شد و ترکان بدستور ششم مجال استیلا یافتند و او خلیفه
بود و بیست و هشت ^{بودند} معروف و در علم موسیقی ^{ان صاحب} موصوف
که آنرا اوقات ^{فر} باطل خوش آواز و با قوال که ساز میزد محبت
مرداشتی بلکه همواره همت و ترتیب غمور و مسکرات می
گماشتی او را از منصب خلافت بخرام دیگر نمی نمود و که
همه کلیات و جزویات ^{مملکت} بر او درش معاملات تمام
می نمود مورخه ^{۲۶۰} با نوزدهم ماه رجب ^{۲۶۰} هجری که علت خناق بر
معتد استیلا یافت چنانچه در همان ماه با همان مرض بجام عقبی
شافت و مدتی هفتاد و پنج سال و شش ماه و زمانی خلا
فتش ^{۲۶۱} هجری ^{۲۶۱} سال بودند مورخه چهارم ماه محرم
^{۲۶۱} هجری بحرس ارف ویم بس طامی بایزید بسطامی قدس
الادسره ^{۲۶۱} از در بابا بدر بدر العزیز شافت که اسمی شریفش
طیفور ابن عیسی در قدسه قدوة الاصفیا خوانده شد با رسا
قدس الادسره الاصفی در کتب نوررخ مسطور شده که شیخ
بایزید بسطامی را انتساب در علم تصوف با نام جعفر صادق

مبارت تمام شدند
خزادان

X

رضی اللہ عنہ ^{بجست} و تربیت ایشان از روحانست امام جعفر -
صادق است و بروایتی صحیح ثابت شده که ولادت سلطان
بایزید رحمه اللہ علیہ بعد از وفات امام جعفر ^{یافته بودند} است و شیخ
نور الدین ابوالفتوح نور اللہ مرقدہ با الروح و البروح که از اعظم
محدثان و علمای شریعت ^{بودند} است و از اکابر مفسران و اجلای
طریقیت و حقیقت اندر یکی رسالی خود بر این وجه مسطور ساخته اند
المشهور انه كان سقاي الامام جعفر وليس منه الحرقه و عندى
فيه شئ و ما ماه فى علم التورخ الالهات فى سنة احدى و
تسعين و بايتين و مات الصادق سنة ثمان و رربعين هجيرة
ولا خلاف الاحد فى التاريخين يكون بين الوفايتين ^{سواء}
لا يحنى لانه لا بد الممازم لا سيما المستقام من قوة كاملة فلم كان
عمره وان امكن و ذكرنا رجلا عمرا و اكثر من هذا ولكن ما اطلقنا
على قول احد انه عمر نذالك و ايضا ما روى ان الامام دخل
خراسان و لا ان الشيخ دخل بغداد قطنى انه ما هو هول و وقع
لاحد من المورخين اوسهوا من الكتابه لعله كان سقار الامام
على بن امام موسى رضا حين دخل خراسان و لبس الحرقه من
يده و بين وفاتها سنة ثمان و خمسون سنة تاخرها عن الامام
ارضا ففى المورخ و ما صح كتابه لورد التضيف او كتب وكان سقار

الامام

